

چهارده حدیث
از ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
تا رجعت ائمه علیه السلام
کتاب
رجعت
تالیف: علامه محمد باقر مجلسی (ره)
تحقیق: سید حسن موسوی





[از ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا رجعت ائمه علیهم السلام]

تألیف: علامه محمّد باقر مجلسی (ره)

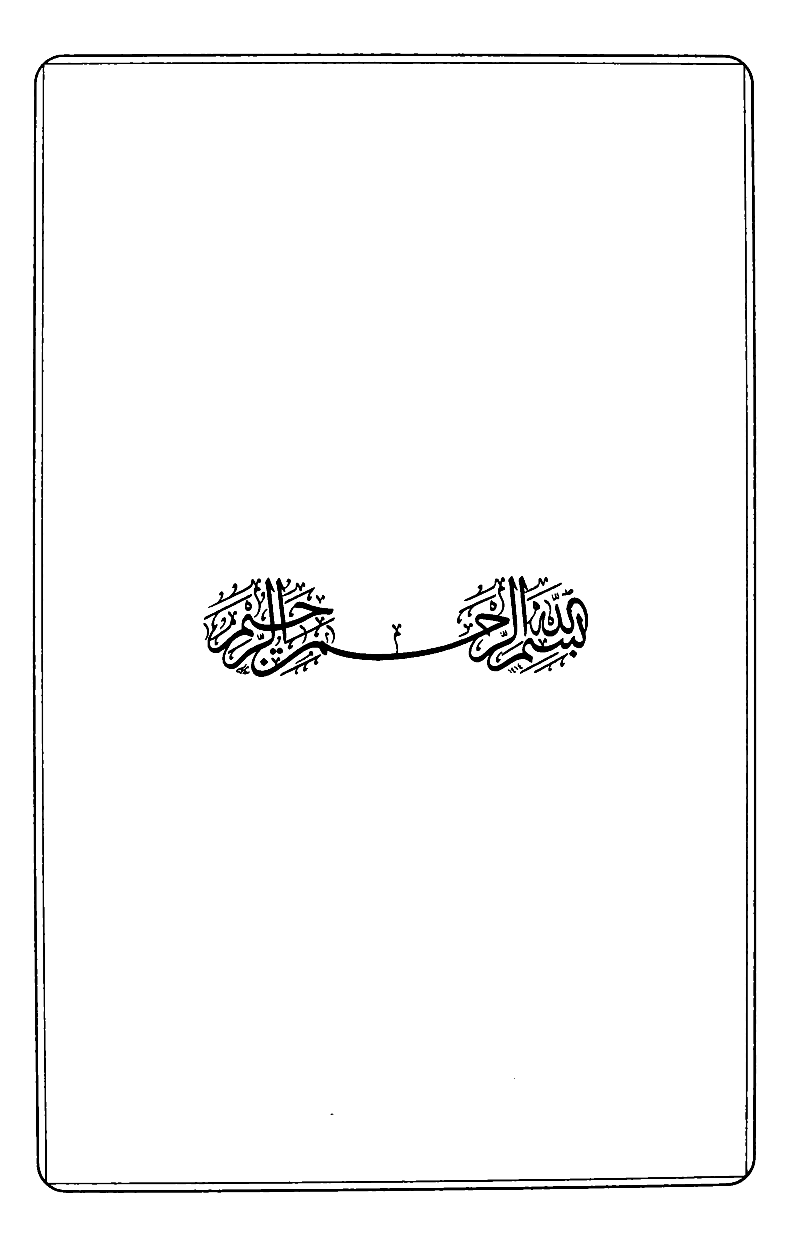
تحقیق: سیّد حسن موسوی

▼
کتاب رجعت
علامّه محمّد باقر مجلسی
تحقیق: سیّد حسن موسوی
انتشارات دلیل ما
چاپ پنجم: تابستان ۱۳۹۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: نگارش
قیمت: ۴۵۰۰ تومان
شابک: ۳ ـ ۲۳ ـ ۷۹۹۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
تلفن و نمابر: ۷۷۴۴۹۸۸ ـ ۷۷۳۳۴۱۳ (۰۲۵۱ ۹۸+)
آدرس: قم، صندوق پستی ۱۱۵۳ ـ ۳۷۱۳۵
info@Dalilema.com
WWW.Dalilema.com (خرید از طریق سایت امکان‌پذیر است)

انتشارات دلیل ما

مراکز پخش:
۱) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه شمارهٔ ۳۹، پلاک ۷۵۹، طبقهٔ دوم، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۷۷۳۷۰۰۱
۲) تهران، خیابان انقلاب، خ فخررازی، فروشگاه دلیل‌ما، پلاک ۶۱، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
۳) مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل‌ما، تلفن ۵ ـ ۲۲۳۷۱۱۳

مجلسی محمّد باقر بن محمّد تقی، ۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق.
رجعت چهارده حدیث [از ولادت امام زمان (عج) تا رجعت ائمه«ع»] تألیف محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی؛ تحقیق حسن موسوی. ـ قم: دلیل ما ۱۳۸۲.
۲۳۶ ص
ISBN: 978 - 964 - 7990 - 23 - 3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان دیگر: کتاب رجعت چهارده حدیث [از ولادت امام زمان (عج) تا رجعت ائمه«ع»]
۱. محمد بن حسن، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. ۲. مهدویت ـ ـ انتظار ـ ـ ۳. چهارده معصوم ـ ـ احادیث. الف. موسوی، حسن، محقق. ب. عنوان.
۳ ر ۳ م / BP ۵۱ ‏ ‏ ‏ ۲۹۷ / ۹۵۹
کتابخانه ملی ایران ‏ ‏ ‏ ۸۱ ـ ۴۹۱۴۶ م


بسم الله الرحمن الرحيم

سدیر صیرفی گوید: «من و مفضّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر مبارک امام صادق صلوات الله علیه شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته‌اند و عبایی بی یقه پوشیده‌اند که آستینهایش کوتاه بود و در آن حال مانند پدر فرزند مردهٔ جگر سوخته گریه می‌کردند
و آثار حزن از رخسار مبارکشان پیدا بود؛ به طوری که رنگشان تغییر کرده
و در حالی که کاسهٔ چشمشان پر از اشک بود می‌فرمودند:

سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقٰادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهٰادِي وَ ٱبْتَزَّتْ مِنِّي رٰاحَةَ فُؤٰادِي سَيِّدِي! غَيْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مُصٰابِي بِفَجٰائِعِ الْأَبَدِ وَ فَقْدِ الْوٰاحِدِ بَعْدَ الْوٰاحِدِ، يَفْنَى الْجَمْعَ وَ الْعَدَدَ....

آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده و بستر آرامش را بر من تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده.
سرورم! غیبت تو مرا به فاجعه‌ای همیشگی کشانده است که ما را یکی بعد از دیگری می‌رباید و جمع ما را بر هم می‌زند...»[1]

---

۱. *غیبت طوسی* / ۱۶۷ و *کمال‌الدّین* ۲ / ۳۵۲ و *منتخب‌الانوار المضیئه* / ۱۷۹ و *بحارالانوار* ۵۱ / ۲۱۹.

آقای من!
شما خود بهتر می‌دانی که در این روزگار بی‌برکت
با کوتاه دستی از دامان اقدست
چه احوالی داریم!
چرا که
ما ـ مشتی شیعه ـ را به موجب حدیث غربال کرده
و به محک امتحان درآورده‌اند.
لذا مشق محبّت شما را نموده
و فریاد دوستی و انتظار سر می‌دهیم
تا شاید قبول درگاه ملکوتیت افتد.

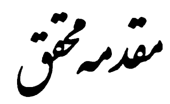
عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَکَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَکَ
بِحَقِّ جَدَّتِکَ الصِّدیقَةِ الزَّهْراءِ علیها السلام!

■

□

دلا بسوز که سوزت اثر کند آخر
شرارهٔ تو شب هجران سحر کند آخر
دلا بسوز که خاکسترت به همره باد
ز کوی مهدی زهرا علیها السلام گذر کند آخر

□


مقدمه محقق



صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يا أَبا صالِحٍ الْمَهْدِيّ

عَجَّلَ اللهُ تَعالىٰ فَرَجَكَ الشَّرِيفَ

أَللّٰهُمَّ إِنّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَ أَهْلَهُ وَتَجْعَلُنا فِيها مِنَ الدُّعاةِ إِلىٰ طاعَتِكَ وَالْقادَةِ إِلىٰ سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ.[۱]

تشیّع و انتظار

پوشیده نیست اعتقاد به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه آرمانی است که امید می‌آفریند و نشاط و تلاش ایجاد می‌کند. سستی و کسالت را از بین می‌برد و جانهای پژمرده را روحی با طراوت می‌بخشد.

تاریخ نشان داده که در نظامهای بشری انسان سرگردان و خستهٔ امروز هرگز گمشده خود را پیدا نکرده و نخواهد کرد؛ بلکه این دولتها و مکتبهای غیر الهی برای انسانِ امروز، دست آوردی جز فروماندگی بیشتر و دشوارتر شدن کارها و مشکلات و افزودنی فحشا و فساد و منکرات نداشته است.

ترس، هراس، وحشت همه را ناراحت و در فشار قرار داده فساد اخلاقی و بی عفّتی و طغیان شهوت و غضب، زن و مرد را به ستوه درآورده و به جهنّم و انحطاط انسانیّت سوق می‌دهد.

---

۱. خدایا ما مایل هستیم بسوی تو، برای دولتی محترم که عزیز کنی بدان اسلام را و اهل اسلام را و خوار نمایی بدان نفاق و اهلش را، و قرار بدهی ما را در آن دولت از داعیان برای اطاعت تو و رهبران به سوی دینت، و روزی کنی ما را بدان کرامت دنیا و آخرت را. (فقراتی از دعای افتتاح)

در جهانی با این اوضاع وخیم تنها امری که آدمی را امیدوار به حیات و زندگانی می‌سازد این است که سرانجام محکوم بـه انـقراض و سـقوط در ظلمات صفات حیوانی نشود و به درکات جهنّم بی‌ایمانی و بدبختی فرو نرود، همان بشارات انبیاء و پیشوایان دینی است که همه را به آینده جهان خوش‌بین کرده و نور امید و انتظار را در دلهای امیدواران زنده کرده است.

همه افراد جامعه ـ اعمّ از منتظران موعود الهی و غیره ـ در حال انتظارند، انتظار فردائی روشن، انتظار روزی که این ابرهای تیرهٔ کفر و بی‌عدالتی از افق عالم به سوئی رفته و خورشید فروزان برادری و آزادی واقعی و دین داری در آسمان این کرهٔ خاکی تابان شود و تمام سرزمین‌های دور و نزدیک را منوّر سازد.

زمینی ساخته شود که انسانها با آسودگی خاطر همانند برادر درکنار هم به حیات خود ادامه دهند.

دین اسلام نیز هنوز به کمال اهداف خویش نرسیده و وعدهٔ خداوند به پیامبرش جامهٔ تحقّق نپوشیده پس ناگزیر باید روزی فرا رسد که اسلام عزیز بر همه گیتی حکم فرما باشد.

مرگ جاهلیّت

مجموعهٔ تعالیم و برخوردهای اجتماعی و اخلاقی بشر در طول قرون و اعصار در حال تغییر و تحوّل است؛ چنانکه روشن است زندگی به جـهت داشتن ساختار ویژه خود ثابت و یکنواخت است امّا از نظر مقتضیات مکانی و زمانی پیوسته در حال تحوّل و تکامل است.

با وجود این دگرگونیها که شکل جامعه را هَرَز چندگاهی عوض می‌کنند جزماً نیاز به مقرّرات نو و جدیدی احساس می‌شود.

به همین جهت رسول گرامی اسلام صلّی‌الله علیه و آله با تعیین جانشینان خود به فرمان خداوند متعال، زنده بودن و تحرّک این آخرین دین را تا پایان جهان

تضمین کردند[1] و با این کار خود دو گرهٔ کور قانون متغیّر بشر را باز فرمودند یعنی **«انسان»** و **«زمان»**.

پیامبر گرامی اسلام صلّی‌الله علیه و آله با معرّفی انسانی کامل و متخلّق به اخلاق الهی و فردی معصوم به نام **«امام»** در زمانهای مختلف او را الگو و شاخص برای جمیع خلق قرار دادند تا راه تکامل انسان را در زمانهای مختلف در سایهٔ قوانین جدید الهی میسّر بسازند.

تا حدّی که «امام» در نصوص وارده تنها حلقه اتّصال میان خالق و مخلوق خوانده شده؛ چنانچه امام صادق صلوات الله علیه می‌فرمایند:

«لَوْلانا ما عُبِدَاللهُ»

اگر ما اهل بیت نبودیم خدا پرستیده نمی‌شد.[2]

پس شناخت مقام علمی ومعنوی «امام» بر هر شخصی واجب است؛ زیرا باید در امور زندگی مادّی و معنوی خود، امام را مرجع خود قرار دهد و تابع امام زمان خود باشد، که لازمهٔ این تبعیّت شناخت صحیح و درست از مقام «امام» است. به‌همین جهت این کلام بارها و بارها از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله شنیده شد که:

«مَنْ ماتَ و لَمْ یَعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتةً جاهِلِیَّةً»

---

۱. روایات فراوانی درباره اسامی و تعداد خلفای پیامبر در کتب عامّه وارد شده برای تحقیق می‌توانید به کتاب ***«ینابیع المودّه»*** و یا به کتاب ***«طرائف»*** سیّد بن طاووس مراجعه فرمائید. اما بطور نمونه در کتاب ***«فرائد السّمطین»*** از پیامبر اکرم صلی‌اللّه علیه و آله روایت شده که فرمودند:

«أَنَا سَیِّدُ الْمُرسَلِینَ و عَلِیُّ ابْنِ اَبِی طالِبٍ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ اِنَّ أوصِیائِي بَعْدِي اِثْنیٰ عَشَر، أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ اَلْمَهْدِي»

«من سرور انبیاء هستم و علی سرور اوصیاء است و جانشینان بعد از من دوازده نفرند، اوّل ایشان علی و آخر ایشان مهدی صلوات اللّه علیه است.»

(***فرائد السّمطین*** ۲ / ۳۱۳)

۲. **کافی** ۱ / ۱۹۳، و **بحارالانوار** ۲۶ / ۲۶۰.

آن کس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد چون نادانان عصر جاهلیت مرده است.[1]

در توضیح بیشتر از این حدیث باید گفت که از بعض روایات استفاده می‌شود که «معرفت الله» بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنانچه در حدیث است که از حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه سؤال شد:

«فَمٰا مَعْرِفَةُ اللهِ؟»

پس معرفت خدا چیست؟

حضرت فرمودند:

«مَعْرِفَةُ اَهلِ کُلِّ زَمٰانٍ اِمٰامَهُمْ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طٰاعَتُهُ»

معرفت اهل هر زمان امامشان را که اطاعت آن امام برایشان واجب است.[2]

همچنین فرمودند:

«لَوْ لاٰ اللهُ مٰا عُرِفْنٰا وَ لَوْلاٰ نَحْنُ مٰاعُرِفَ اللهُ»

اگر دلالتها و عنایتها و هدایتهای الهی نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد.[3]

---

۱. **کمال الدّین** ۲ / ۴۹، و **اقبال** سیّد بن طاووس / ۴۶۰، و **صراط المستقیم** ۱ / ۱۱۱، و **کشف الغمّه** ۲ / ۵۲۸، و **احقاق الحق** ۱۳ / ۸۵، و **مستدرک الصّحیحین** نیشابوری ۸ / ۱۰۷.

۲. **علل الشّرایع** ۱ / ۹، و **بحارالانوار** ۵ / ۳۱۲، «شیخ صدّوق» **علیه الرّحمه** در شرح و تفسیر این جمله می‌فرماید: «یعنی اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدائی را پرستش نماید که‌بر خلق بوسیله نصب امام معصوم علیه السّلام اقامه حجّت ننماید، پس عبادت و پرستش خدائی غیر خدای عزّوجلّ را نموده است.»

«علّامه مجلسی» **قدّس سرّه** در «**بحار**» میفرماید: «شاید تفسیر معرفت خدا به معرفت امام برای بیان این نکته باشد که معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر از جهت امام و یا برای بیان اینکه انتفاع ازمعرفت خدا مشروط است به معرفت امام **صلوات الله علیه**.» (**بحارالانوار** ۲۳ / ۸۳) و در جایی دیگر نیز از «کراجکی» **علیه الرّحمه** این بیان را به طور وافی نقل فرموده است. (۲۳/ ۸۳)

۳. **توحید** شیخ صدوق /۲۹۰.

لهذا باید گفت یکی از مصادیق این رویکرد به سوی پروردگار متعال، و حرکت در جهت شناخت «اولی الامر» زحمات طاقت فرسایی است که گه گاه به صورت تألیف و تصنیف کتب دینی در رابطه با شناخت امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین توسط علما صورت گرفته که نتیجهٔ آن هزاران هزار کتاب در این زمینه است.

در میان این عالمان «علّامه مجلسی» رحمة الله علیه از بارزترین اشخاصی است که به توفیق الهی گامهای بسیار ارزنده‌ای در این زمینه برداشته است.

بی تناسب نیست که کمی بیشتر با شخصیت و تلاشهای آن عالم بزرگوار آشنا شویم.

جایگاه و منزلت «علّامه مجلسی» در تاریخ

در میان مرزداران ایمان و مرزبانان اسلام که در عصر غیبت امام و حیرت انام، طیّ قرون و اعصار برای حفظ و حراست از حدود و ثغور اسلام و ایمان تلاش بی امان وکوشش فراوان انجام داده‌اند «علّامه مجلسی» جایگاه ویژه و رفیعی دارد.

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله در خصوص اینگونه علما که از حریم تشیّع دفاع می‌کنند ـ در حالی که ولیّ و حجّت خدا در پس پردهٔ غیبت نهان بوده و دست مردم از دامان آن بزرگوار کوتاه است ـ میفرماید:

«أَشَدُّ مِنْ یُتْمِ اَلْیَتِیمِ اَلَّذِي اَنْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ یُتْمُ یَتِیمٍ اِنْقَطَعَ عَنْ اِمٰامِهِ، وَ لایَقْدِرُ عَلَی الْوُصُولِ اِلَیه، وَ لایَدْرِي کَیْفَ حُکْمُهُ فِیمٰا یَبْتَلي بِهِ مِنْ شَرٰائِعِ دِینِهِ؛ ألا فَمَنْ کٰانَ مِنْ شِیعَتِنٰا عٰالِماً بِعُلُومِنٰا .. هَدٰاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِیعَتَنٰا کٰانَ مَعَنٰا فِي اَلرَّفِیقِ الأَعْلیٰ»

«بد حال‌تر از یتیمی که پدر و مادرش را از دست داده یتیمی است که دستش از دامان امامش کوتاه شده است و برای پرسش از مسائل مورد

نیازش از محضر امامش دور افتاده، اگر یکی از شیعیان ما آگاه به احکام ما باشد .. و دست او را بگیرد و او را با معارف ما آشنا سازد در فردوس اعلی همراه ما خواهد بود.»[1]

با توجّه به این فرمایش نورانی می‌توان به مقام و عظمت «علّامه مجلسی» رحمة الله علیه در پیشگاه خداوند و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و ائمّه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین پی برد. در حدود بیش از سیصد سال که از رحلت این شخصیّت برجسته می‌گذرد، هنوز صحبت از این عالم نامی بر سر زبانهاست، و تشیّع وامدار زحمات طاقت فرسای این فقیه نامدار می‌باشد.

در فضل و مقام این علّامه فهّامه همین بس که دوست و دشمن به مقام علمی و زحمات فراوانی که ایشان در ترویج مذهب کشیدند اعتراف دارند.

«عبدالعزیز دهلوی» در کتاب «تحفهٔ اثنی عشریّه» که آن را در ردّ شیعه به فارسی نوشته و در هند به طبع رسانیده، دربارهٔ مقام «علّامه مجلسی» نوشته:

«باقر مجلسی صاحب بحارالانوار و او خاتم مؤلّفان این فرقه است معتمد الیه این طایفه است که آنچه از روایات سابقه بر محک امتحان زده و کامل العیار ساخته و نزد ایشان حکم وحی مُنزل مِنَ السّماء دارد، بلکه بالفعل مذهب ایشان را مذهب باقر مجلسی گفته شود راست‌تر باشد از آن که به قدماء سابقین نسبت کرده آید.»[2]

شیعه، قبل و بعد از علّامه مجلسی هزاران محدّث و مفسّر و عالم و فقیه و حکیم و فیلسوف و ادیب... داشته است، امّا از این میان کسی که همچون کوهی استوار در مقابل دزدان عقاید ایستادگی کرد و کشتی ایمان را در غیبت امام ناخدا بود و از جان گذشته از خطر محافظت نمود، نام «علّامه مجلسی» است که بر تارک قرون و اعصار چونان خورشید تابانی درخشان است.

---

۱. **احتجاج** شیخ طبرسی ۱ / ۷.

۲. **مرآةالاحوال جهان نما** ۱/ ۸۰ و **زندگی علّامه مجلسی** ۱/۹۹ به‌نقل از **تحفهٔ‌اثنی‌عشریّه** / ۱۰۸.

امّا متاسّفانه گاهاً اشخاصی پیدا می‌شوند که نیک نظر نکرده و از رهگذر بی خبری یا بعضاً بی خردی و غرض آلودگی با انحراف از مسیر انصاف به این تلاشهای بی امان به دیدهٔ اعتصاف می‌نگرند و در امور تاریخی ومذهبی همواره حمله‌های خویش را متوجّه علما، خصوصاً محدّثان عظیم الشأن و عالی تبار کرده‌اند، در میان این عالمان «علّامه مجلسی» بیشتر هدف این نارواگوئی‌ها قرار گرفته که در فصول آتی به گوشه‌ای از این اعتراضات اشاره می‌کنیم.

تألیفات علّامهٔ مجلسی

از بهترین راههای شناخت این عالم جلیل القدر مطالعه آثار علمی و تالیفات اوست که به خوبی بیان کنندهٔ وسعت علمی و احاطه او در علوم گوناگون است. تاحدّی که تألیفات این عالم عظیم الشّان بااقتباس از بحار انوار الهی گوئیا رنگ خلود پذیرفته و جاودانی شده‌اند.

چنانچه پس از این خواهد آمد، دولت صفویّه بعد از روی کار آمدن با رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه، مردم ایران را ـ به هر دلیلی ـ به تشیّع دعوت نمودند؛ امّا در این دعوت نیازمند به قدرت و نیروی علمای شیعه بودند، لذا ایشان از علما درخواست کمک کردند، علما نیز که منتظر چنین فرصتی برای ترویج مذهب بودند از جان و دل پذیرفتند.

از جملهٔ این کمکها ترجمه و تألیف کتب دینی به فارسی بود، تا مردم فارسی زبان با معارف دینی بهتر آشنا شوند، به همین دلیل «علّامه مجلسی» از جملهٔ دانشمندانی بود که در این راه تلاش بسیار کرد و کتابهای زیادی به فارسی نگاشت و یا از عربی به فارسی ترجمه کرد.

امتیاز ترجمه‌ها و کتابهای فارسی این عالم بزرگ بر کتب سایر علما، سلاست و روانی عبارات و ساده نویسی آنها است.

«محدّث نوری» علیه الرّحمه در کتاب «الفیض القدسی» می‌گوید:

«ترویج مذهب از طریق تألیفات علّامهٔ مجلسی بیشتر و کامل‌تر از ترویج به وسیله کتابها و تألیفات علّامهٔ حلّی است.»[1]

او پس از نقل این مطلب سه دلیل بر صحّت ادّعایش می‌آورد.

همچنین «محدّث نوری» می‌نویسد:

«یکی از اساتید بزرگ به واسطهٔ شخص موثّقی از گفتار علّامه حاج سیدمهدی طباطبائی بحرالعلوم نقل نموده که ایشان آرزو داشته تا تمام تألیفات و تصنیفات او را در نامهٔ عمل علّامه مجلسی بنویسد و خداوند متعال در برابر، یکی از کتب فارسی علّامه مجلسی را که در ترجمهٔ اخبار است و مانند قرآن مجید در بین مردم فارسی زبان شیوع و رواج دارد در نامهٔ اعمال او ثبت کند.»[2]

نام کتاب حاضر

یکی از آثار فارسی مرحوم علّامه کتاب حاضر می‌باشد. این عالم متتبّع از میان تمام احادیث و اخبار ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین که در باب مسائل مهدویّت وارد شده است، چهارده حدیث یا به عبارت دیگر چهارده باب از مسائل مهدودیّت را جدا نموده است.

این کتاب به نامهای مختلف خوانده شده از آن جمله «اثبات الرّجعه»[3] و «رسالة فی الرجعة»[4] و «کتاب رجعت»[5] و «ترجمهٔ چهارده حدیث»[6] می‌باشد امّا از بین این اسامی، نام آخر با مسمّی‌تر به نظر می‌رسد به دو دلیل: اوّل آنکه قاعده در تصنیف و تألیف کتب آن است که مصنّف نام کتاب خود را صراحتاً یا

---

۱. *الفیض القدسی* محدّث نوری /۹۲.

۲. *الفیض القدسی* / ۹۳.

۳. *الذّریعة* ۱ / ۹۰.

۴. *الفیض القدسی* / ۱۳۴.

۵. *فهرست کتابخانه خطّی آیة اللّه مرعشی* (ره) و *مسجد اعظم قم*.

۶. *فهرست کتابخانهٔ خطی آستان قدس رضوی* علیه‌السّلام و *فهرست کتابخانهٔ خطّی مسجد اعظم*.

اشارتاً در مقدّمه کتاب می‌آورد. با مراجعه به مقدّمه این کتاب دیده می‌شود که مرحوم علّامه، این نام را به طور ضمنی به آن اشاره کرده است، آنجا که میفرماید: «این چهارده درّ شاهوار راکه از دریای...». و نیز سند دیگری موجود است که یکی از شاگردان مرحوم علّامه مجلسی به نام «مجید بن محمد صادق حسینی» در ۲۲ ربیع‌الاوّل سال ۱۱۰۹ از روی این کتاب استنساخ نموده و نام این کتاب را« چهارده حدیث» ضبط نموده است.[۱]

امّا چون در این کتاب در حدیث هشتم که ترجمه روایت مفضّل است مقدار زیادی دربارهٔ رجعت سخن رفته، و در حدیث دوازدهم و سیزدهم به طور کلّی از رجعت سخن می‌گوید، احتمال می‌رود نام دیگر این کتاب «رجعت» بوده باشد. آنچه این گمان را قوّت می‌دهد این است که «مسأله رجعت» از جمله مباحثی است که غالباً در وقایع بعد از ظهور وجود مقدس امام زمان عجّل‌اللّه تعالی فرجه الشریف مطرح می‌شود، لذا یک مقدّمه از مسایل مهدویت را نیاز دارد، از این رو مرحوم علّامه مقدمتاً به مسائل مهدویت می‌پردازد و در آخر دربارهٔ رجعت که بعد از ظهور به وقوع می‌پیوندد سخن می‌گوید. و نیز نسخه‌های فراوانی از این کتاب در کتابخانه‌های خطّی به نام «رجعت» تحریر و ثبت شده است.

و همچنین آنچه بیشتر این گمان را قوّت می‌بخشد آن است که در زمان مرحوم علّامه از او دربارهٔ این رساله سؤال شده که در سؤال، از این رساله به «رجعت» یاد می‌شود، این سؤال در فصل آتی ذکر خواهد شد.

سؤال از علّامه دربارهٔ کتاب حاضر

دربارهٔ این رساله از مرحوم علّامه سؤال شده است که: نسخهٔ «رجعت» که به فارسی نوشته شده بعضی از مردم می‌گویند که بعد از انتشار تأمّل فرموده‌اند که احادیث آنها معتمد علیها نیست، آیا این سخن اصلی دارد یا خیر؟

جواب: بسمه تعالی در نقل احادیث که از کتب علما و محدثین استخراج

---

۱. *تلامذة العلّامة المجلسی و المجازون منه* / ۱۵۲.

شده باشد کسی را ندامتی نمی‌باشد، امّا چون رسالهٔ مختصری است توضیح و جمع بین الاخبار را حواله به کتاب «بحارالانوار» کرده‌ام، واللّه الموفّق.[1]

سبب تألیف

امّا سبب تألیف این کتاب را خود مرحوم علّامه در مقدّمهٔ کتاب می‌فرماید در «أدای شکر نعمت سلسله علّیّه صفیّه صفویّه» است و اینکه چون او توانسته باکمک این دولت شیعی اخبار و احادیث حضرات ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین را در ضمن بیست و پنج مجلّد از کتاب «بحارالانوار» جمع نماید و این دائرة المعارف بزرگ احادیث شیعه را با زحمات و مشقّات طاقت فرسائی تألیف کند، لذا این رساله را به نام این دولت تألیف نموده است.

اعتراض و پاسخها

چنانکه گفته شد افرادی با دخالتهای بی‌جا به قضاوتهایی بی‌اساس دست زده و به مفاخر دینی توهین نموده و به علمای اسلام نسبت ناروا می‌دهند، شاید نمی‌دانند که این باورها ممکن است کم کم افراد جامعه را به علمای راستین بدبین کند و این بدبینی آخرالامر به سستی در اعتقادات و مبانی مذهبی و مقام شامخ ولایت ائمّه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین منجر گردد!

از جمله اعتراضاتی که از سوی این دسته به علما خصوصاً به «علّامه مجلسی» رحمة اللّه علیه می‌شود، این است که:

اوّلاً: چرا ایشان با دستگاههای حکومتی در رابطه بوده، و روی خوش به سلاطین زمان خود نشان می‌داده‌اند؟

ثانیاً: اینکه چرا نام بعضی از پادشاهان و حکّام را در مقدّمه کتب خویش می‌برده و از آنها تمجید و ستایش می‌کردند؟

---

۱. *نظم اللآلی* / ۳۶۶.

علّت تأیید بعضی حکومتها توسّط علما

۱) علما مدافع مظلومان

علمای بزرگوار شیعه در طول تاریخ پرافتخارشان همیشه به عنوان مدافع مظلومان و دشمن ستمکاران شناخته شده، و به نظر آنها تنها اساسی که می‌تواند در بُعد قدرت سیاسی مشروعیّت داشته باشد مسأله «نصّ و نصب از جانب خداوند متعال» است. بنابراین حاکمیتی که فاقد این اساس باشد از نظر آنها غیرمشروع بوده و عنوان غصب را به خود خواهد گرفت. آنان بر این باورند که منحصراً جانشین یا خلیفهٔ پیامبر باید بر آنان حکومت کند.[۱]

امّا گاهی اوقات در سیره و زندگانی علما دیده می‌شود که با حکومتهای جائر در زمان خود مماشاتی داشته و آنها را تا حدّی تأیید می‌کردند و زمانی نیز ـ بر حسب اقتضاء و شرایط حاکم در آن وقت ـ برخوردشان به صورت مبارزهٔ منفی یا کناره‌گیری کلّی از دستگاههای حکومتی بوده است.

لذا علمابرای آنکه بتوانند، به موجب وصیّت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به فرزند عزیزشان:

«کُونُوا لِلظّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً»[۲]

برای‌آنکه بتوانندنفعی برای شیعیان و کمکی برای فقرا و نیازمندان باشند[۳]،

---

۱. ادوارد پولاک که در اواخر قرن سیزدهم هجری می‌زیسته در سفرنامهٔ خود می‌گوید:

«در این کشور طبقه‌ای از روحانیون وجود دارد که شاه را فرمانروای بر حق نمی‌شمارد؛ به دلیل آنکه وی از سلالهٔ پیغمبر [یعنی یکی از ائمه اثنی‌عشر] نیست. به اعتقاد آنان فقط اعقاب پیغمبر مستحق‌رسیدن به خلافتند.»

(سفرنامهٔ پولاک / ۲۹۴)

۲. *نهج البلاغه.*

۳. سرجان مَلْکُم انگلیسی در کتابی که دربارهٔ «تاریخ ایران» نگاشته می‌گوید:

←

و نیز برای آنکه بتوانند تا حدّ ممکن مجال تبلیغاتی پیدا کند و از این رهگذر عقائد شیعه را در میان مردم رواج دهند ـ از باب «اَلنّاسُ عَلی دِینِ مُلُوکِهِمْ» ـ هر حاکم و سلطانی راکه با ظاهر تشیّع و احکام اسلام بیشتر سر و کار داشته و از دستورات علما پیروی و متابعت می‌نموده می‌ستودند، امّا در کنار آن ستایش‌ها آنها را در اموری که منافات با شرع مقدّس نداشته کمک کرده و از آنچه که با دین مبین اسلام مخالفت داشته برحذر می‌داشتند.[1]

← «علمای ملّت که عبارت از قضات و مجتهدین است، همیشه مرجع رعایای بی دست وپا وحامی فقرا و ضعفای بیچاره‌اند. اعاظم این طایفه به حدّی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت مخالف شریعت وعدالت حادث شود خلق رجوع به ایشان واحکام ایشان کنند و احکام عموماً جاری است.»

وی حتّی دربارهٔ نفوذ احکام ایشان در دربار و احترام ایشان در برابر پادشاهان می‌نویسد:

«پادشاه را یاری آن نیست که ردّ احکام ایشان‌کند خانهٔ ایشان پناهگاه مظلومان است و بعضی اوقات شهری را به واسطهٔ وجود شخصی از این طایفه بخشیده و معاف داشته‌اند.» (تاریخ ایران ۲ / ۵۵۱)

ادوارد پولاک نیز در این رابطه می‌گوید:

«ملاها در بین محرومین و فرودستان طرفداران بسیاری دارند، امّا دولتیان از ملّاها می‌ترسند؛ زیرا می‌توانند قیام بر پا کنند. به هر روی این را نمی‌توان منکر شد که ترس از آنها وسیله‌ای است که استبداد و ظلم گویان را به اندازه‌ای محدود و تعدیل می‌کند.»

(سفرنامه پولاک / ۲۲۵)

۱. یکی از اقدامات مهم «علّامه مجلسی» پس از روی کار آمدن شاه سلطان حسین اقدام او و سایر علما برای احیای سنت امر به معروف ونهی از منکر برای جامعه فاسد شده و به ویژه درباریان است که از جملهٔ این تلاشها می‌توان از این چند کار نام برد:

۱) صاحب کتاب «ریحانة الادب» از «سید نعمت الله جزایری» شاگرد علّامه نقل می‌کند که:

«روزی [علّامه مجلسی] مسموعش افتاد که جماعتی از کفار هند در پنهانی بتی که در آن بلده [است را] می‌پرستند، پس حکم شرعی به شکستن آن بت صادر و سعی و تلاش کفار نیز مؤثر نیفتاد و هر چه از اموال عظیمه تقدیم دربار همایونی[شاه سلیمان] نمودند که بلکه وسیله آن داهیه را از معبود خودشان دفع کرده باشند سودی نبخشید و حسب الحکم آن عالم ربّانی آن بت را شکستند.» (ریحانة الادب ۳ / ۴۵۸)

۲) نقل کرده‌اند که:

←

۲) دولت صفویّه و رسمی کردن تشیّع

«شاه اسماعیل» در سال ۹۰۷ پس از شکست «میرزا الوند آق قویونلو» رسماً به تخت سلطنت نشست وی مذهب شیعه امامیّه را در مملکت ایران رسمیت داد و امر کرد خطبا اسامی ائمّه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین را در خطبه‌هایشان ذکر نمایند.

شاه اسماعیل مردم ایران را به شیعه شدن دعوت کرد؛ لکن تربیت این دسته از مردم تازه شیعه، مستلزم قدرت علمی دانشمندان و علما بود، آنان بودند که باید از جنبهٔ علمی و عملی مردم را رهبری کنند والحقّ و الانصاف به خوبی از عهده بر آمدند.[1]

← «سلطان حسین هنگام مراسم تاج‌گذاری اجازه نداد کسی از صوفیان به رسم معمول شمشیر سلطنت را زیب پیکر وی سازد ودر عوض انجام آن را از شیخ الاسلام [یعنی علّامه مجلسی] خواست. شاه پس از مراسم از علّامه پرسید که در ازای این خدمت چه انتظاری دارد؟ علاّمه پاسخ داد که تمنّای وی آن است که شاه باده نوشی و جنگ طوایف و دستجات [حیدری و نعمتی که پیوسته منجر به کشته شدن عده زیادی بی‌گناه می‌شده] و کبوتر بازی، تفریحی علی الظّاهر بی زیان را، با صدور فرمان ممنوع سازد. شاه به طیب خاطر موافقت خود را با این تقاضا نیز اعلام داشت.... به موجب فرمان «منع باده گساری» کلیه باده فروشی‌ها منهدم گردیدند و تمامی غرابه‌ها و سبوهای باده معدوم شدند.» (انقراض سلسلهٔ صفویه لکهارت / ۴۳)

۱. میرزا «عبدالله افندی اصفهانی» در کتاب «فیروزیّه» دربارهٔ مذهب مردم اصفهان و تعصّب ایشان نوشته است که:

«احوال مردم اصفهان از آن غریب‌تر بوده چه کار ایشان از مذهب تسنّن نیز گذشته بوده؛ بلکه همگی از قدیم الایّام ناصبی واقعی گشته بوده‌اند، حتّی قصّه غایت نصب و عداوت ایشان با اهل بیت رسالت به نوعی بر همگی [روشن] بوده که ساکنان آن ضرب المثل در میان اهل علم در این باب گردیده‌اند.» (مقالات تاریخی دفتر هفتم / ۳۸؛ به نقل از نسخهٔ مخطوط کتاب فیروزیّه)

حتّی در کتاب «الخرائج والجرائح»، «محدّث راوندی» مذکور است که:

شخصی اصفهانی در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید که چه کسی مرا به آموختن علم راهنمایی می‌کند؟ ابن مسعود ـ راوی حدیث ـ که در کنار امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نشسته بود به او گفت: مگر قول پیامبر را نشنیده‌ای که فرمودند: «أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ و عَلِیٌّ بَابُهَا؟!» او در جواب گفت: بلی. ابن مسعود گفت: پس کجا می‌روی در حالی که این شخص ←

لذا «شاردن» در سفرنامهٔ خود در رابطه با قدرت علما در بین مردم می نویسد:

«در نظر ایرانیان بیشتر از آنچه مفتی در عثمانی اختیار و قدرت دارد صدر[1] توانمند و مقتدر است و وی را پادشاه و حاکم امور مذهبی وحقوقی، شیخ، قبله گاه واقعی، قائم مقام پیغمبر ونایب امامان ـ خلفای نخستین ـ می‌دانند.»[2]

«کمپفر» آلمانی نیز در کتاب سفرنامهٔ خود دربارهٔ موقعیّت مجتهدین و قدرت مستقلّ آنان می نویسد:

«شگفت آنکه متألّهین و عالمین به کتاب نیز در اعتقاد به مجتهد با مردم ساده دل شریکند و پندارند که طبق آئین خداوند پیشوائیِ روحانی مردم و قیادت مسلمین به عهدهٔ مجتهد گذاشته شده است، در حالی که فرمانروا تنها وظیفه دارد به حفظ و اجرای نظرات وی همّت گمارد.»[3]

چنانچه از مطالب گذشته استفاده می‌شود سلاطین صفویّه به هر دلیلی اغلب خود را مجری احکام اسلام و تابع علما و مجتهدان معرّفی می نمودند وتا حدّ زیادی نیز به این گفتهٔ خود جامهٔ عمل می پوشاندند و دست ارادت به سینه می‌گذاشتند تا جائی که مرحوم «میرزا محمّد باقر خوانساری» در کتاب

← امیرالمؤمنین علیّ ابن ابی طالب است!

پس آن مرد از رفتن منصرف شده و در مقابل آن حضرت زانو زد. حضرت از او سؤال کردند از کدام بلاد خداوندی؟ آن مرد گفت: از اهل اصفهان.

حضرت به او فرمودند بنویس: «املاء نمود مرا علی بن ابی طالب [علیه السّلام:] پنج خصلت در بین اهالی اصفهان نمی‌باشد؛ سخاوت، شجاعت، امانت، غیرت و حبّ ما اهل بیت.

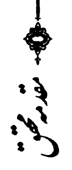
(الخرائج و الجرائح ۲ / ۵۴۵)

با این اوصاف زمانی که به اصفهان با این وضعیّت در دورهٔ صفویّه نظر می‌کنیم؛ به قول میرزا عبدالله شخصی سنّی در همین اصفهان و بلوکات و توابع و نواحی آن یافت نمی‌شود. (**مقالات تاریخی دفتر هفتم** / ۴۱ ؛ به نقل از نسخهٔ مخطوط کتاب فیروزیّه)

۱. مجتهد، شیخ الاسلام.

۲. **سفرنامهٔ شاردن** ترجمه اقبال یغمایی ۴ / ۱۳۳۵.

۳. **سفرنامه کمپفر** ترجمه کیکاووس جهانداری / ۱۲۵.



«روضات الجنّات» از «شاه طهماسب» نقل می‌کند که او خطاب به «محقّق کرکی» چنین گفته است:

«أَنْتَ أَحَقُّ بِالْمُلْك لِأَنَّكَ اَلنّائِبُ عَنِ الإمام [علیه‌السّلام] وَ إِنَّما أَكُونُ مِنْ عُمّالِكَ، أَقومُ بِأَوامِرِكَ وَ نَواهِيكَ»

تو شایسته‌تر از من به سلطنتی؛ زیرا تو نایب امام(ع) هستی و من از کارگزاران بوده و به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم.[1]

وی نیز در حکمی که شاه طهماسب برای «محقّق کرکی» علیه الرّحمه صادر کرده چنین نقل می‌کند:

«بسم الله الرّحمن الرّحیم، چون از مؤدّای حقیقت انتمای[2] امام صادق (علیه السّلام) که [فرمودند:] أُنظُروا إلیٰ مَنْ کانَ مِنْکُمْ قَدْ رَویٰ حَدِیثَنا و نَظَرَ فِی حَلالِنا وحَرامِنا وَعَرَفَ أحکامَنا فَارْضُوا بِهِ حَکَماً، فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ حاکِماً فَإِذا حَکَمَ بِحُکْمٍ فَمَنْ لَمْ یَقْبَلْهُ مِنْه، فَإِنَّما بِحُکمِ اللهِ اِستَخَفَّ وَ عَلَیْنا رَدَّ وَ هُوَ رادٌّ عَلَی اللهِ و هُوَ عَلیٰ حَدِّ الشِّرکِ،[3] لایح و واضح است که مخالف مجتهدین که حافظان شرع سیّدالمرسلین اند با شرک در یک درجه است، پس هرکه مخالفت خاتم المجتهدین، وارث علوم سیّد المرسلین، نایب الائمه المعصومین... کند و در مقام متابعت نباشد، بی شائبه ملعون و مردود در این آستان ملک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد.....»[4]

---

۱. *روضات الجنّات* ۴ / ۳۶۱.

۲. انتماء: بلند و بالا.

۳. **ترجمه حدیث:** «بنگرید به کسی از میان خود که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما می‌نگرد و احکام ما را می‌شناسد، پس او را حَکَم خود قرار دهید که من او را بر شما حاکم قرار دادم، پس زمانی که او حکمی بدهد اگر کسی از او قبول ننماید، پس همانا حکم خداوند را خفیف و پست شمرده و احکام ما را ردّ نموده است و او خداوند را ردّ کرده است و او (در حقیقت) در حدّ شرک می‌باشد.»

۴. *روضات الجنّات* ۴ / ۳۴۹.

۳) علما و ترویج تشیّع

نکته قابل توجّه دیگر که بدان اشاره شد آنکه علمای بزرگوار شیعه که چندین قرن تجربه تلخ دشمنی دولتها و پادشاهان سنّی را با تشیّع در تاریخ اسلام لمس کرده بودند، به اندازه‌ای از وضعیت پدید آمده خشنود بودند و آن را ستایش می‌کردند که امروزه برای ما که در راحتی و امنیّت به سر می‌بریم قدری ناخوشایند و نامأنوس به نظر می‌آید.

علما از اینکه شیعه از آن حالت تقیّه و فشار و قتل و غارت خارج شده و یک فضای آزاد برای نشر آثار ائمّه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین پیدا کرده بودند بسیار خرسند بودند.

«میرزا عبدالله اصفهانی» ـ که از شاگردان «علّامه مجلسی» است ـ در کتاب خود با اشاره به تلاش «سلطان محمّد خدابنده» و نیز «سربداران» در ترویج تشیّع واز بین رفتن آنها به دست «تیمور» و فشار مجدّد بر شیعیان می‌نویسد:

«و به همین تقریب ظهور سلطنت تیمور سنّی و سلسله‌اش به جهت تسلّط پادشاهان سنیّان باز اهل سنّت و جماعت در ولایات ایران به غایة الغایه قوی و شیعیان ایران بی‌نهایت عاجز و ضعیف شده‌اند و مؤمنان بی‌پر و بال سالهای دراز بر آن منوال می‌بوده‌اند؛ تا به حدّی که همه ولایات ایران مملوّ از کفر و ضلالت و مثل ازمنهٔ سابقه اعدای دین بر همگی مؤمنین تسلّط، به نوعی به هم رسانیده بود که کسی از شیعیان اظهار مذهب خود در ایران نمی‌توانست نمود.»

او پس از نقل فشارها و اذیّتهای شیعیان در طول تاریخ با ظهور دولت صفویّه می‌نویسد:

«تا آن که آخر آفتاب عالم‌تاب دولت ملوک صفویّه ـ شکرالله مساعیهم ـ از افق آسمان ایمان طلوع و ظهور کرده و نورشان عالم گیر شده و پادشاه سکندر جاه شاه اسماعیل ـ انار الله برهانه ـ در آذربایجان خروج و بر ولایت ایران و اکثر توران و بر بعضی از دیار روم نیز مسلّط گردیده، در آن وقت

جماعت شیعه از هر گوشه وکناری از بابت آهوان رم دیده بر دور آن معین مؤمنان؛ بل پدر و مادر مهربان شیعیان، از همه مکان خصوصاً بلاد ایران گرد آمدند و یکه یکه علمای شیعه در ایران به هم رسیدند و بعد از آن که نجل سعادتمند او به عرصه آمد و نجل برومندش پادشاهِ جنّت مکان شاه طهماسب صفوی ـ اناراللہ برهانه ـ نیز جانشینی پدر خود که گردیدند و هر یک از ایشان همّت بر دفع اعادی دین مبین و رفع مرتبه شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام گماردند، آن وقت اوضاع شیعیان اهل ایران کما هو حقّه منتظم گردیده.»[1]

علما که در تمام این ایّام ناظر بر این موضوع بودند که پادشاهان صفویّه با دل و جان از تشیّع دفاع کرده و حتّی در شرایطی که هر دو طرف ایران را دو دولت متعصّب سنّی احاطه کرده بود «شاه اسماعیل» مؤسّس دولت صفویّه و به تبعیّت از او باقی سلاطین صفوی قصد پی ریزی یک دولت شیعی اثنی عشری بر مبنای تولای آل محمّد صلوات الله علیهم و تبرّای از دشمنان ایشان کرده بود.

که در کتاب «تاریخ جهان آرا» آمده است:

«مقرّر شد... که بعد از اتمام اذان، تبرّی و لعن و طعن بر اعدای دین محمّدی و تولّی بر آل او نمایند و به تبرّائیان مقرّر فرمودند که در کوچه‌ها و بازارها می‌گشته، لعن وطعن بر خلفای ثلاث و بر سنیّان و اعدای حضرات دوازده امام وبر قاتلان ایشان می‌نموده باشند و مستمعان به بانگ بلند کلمهٔ (بیش باد و کم مباد) گفته، هر یک از معنا تکاهل و تغافل ورزد تبرداران و قورچیان به قتل ایشان پردازند.»[2]

لذا علما نیز از هر گونه کمک و قوّت دادن به این دولت نوپا و پر دشمن کوتاهی نکرده و ایشان را در امور شرعی تحسین و تأیید می‌نمودند و شاهان

---

۱. *مقالات تاریخی* دفتر هفتم / ۴۱ ؛ به نقل از نسخهٔ مخلوط کتاب فیروزیّه.

۲. *صفویّه از ظهور تا زوال* / ۳۹.

نیز در عوض، خود را انجام دهندهٔ اوامر علما و مجتهدین می‌نامیدند، چنانچه گذشت.

۴) دولت نوپای صفویّه و دشمنانش

در مقابلِ دولت تازه نفس صفویّه، در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری در دو سمت ایران دو حکومت تازه نفس سنّی متعصّب روی کار آمد، که هر کدام چشم طمع به خاک ایران دوخته بودند: «ازبکها» و «عثمانی‌ها».

از سمت شمال شرقی ـ یعنی ناحیهٔ ترکستان (ماوراء النّهر) ـ ازبکها دست به کشورگشایشی زدند و در سال ۹۱۲ به خراسان حمله نموده، همان بلایی را بر سر علوم و معارف آوردند که چنگیز و تیمور آورده بودند، هر جا وارد شدند خانه‌ها را غارت کردند و مردم شیعه مذهب را کشتند و شهرها را سوزاندند.

در تاریخ «روملو» نقل شده:

> «زمانی که تیمور سلطان، پسر شیبک خان بر هرات تسلّط یافت بسیاری از تبرّائیان [شیعیان] را به قتل رساند.»[1]

در سمت شمال غربی ایران ترکان «آق قویونلو» و «قراقویونلو» به جان هم دیگر افتاده و با جنگ و جدال مداوم، مردم این مملکت را در رنج و عذاب می‌داشتند.

از همهٔ اینها خطرناک‌تر ـ به قول ملک الشّعراء بهار ـ قفس شیر؛ یعنی دولت عثمانی بود که اروپا را به لرزه درآورده بود و با شتاب امپراطوری وسیع خود را گسترش می‌داد و به ایران، خاصّه آذربایجان تا حدود همدان چشم طمع دوخته بود و چنانچه تاریخ نویسان نگاشته‌اند تمام جنگها و کشتارهای دولت عثمانی برای تصرّف خاکهای ایران به بهانهٔ رافضی بودن ایرانیان انجام می‌شده

---

۱. *صفویّه از ظهور تا زوال* / ۴۸؛ به نقل از تاریخ روملو.

است تا جائی که در نامهٔ «سلطان سلیمان عثمانی» به «شاه طهماسب» نقل شده که او گفته:

«برای از بین بردن تشیّع و رافضی‌گری حرکت کرده است»[1]

که در برابر طهماسب در پاسخ وی نامهٔ بلندی در سی و هفت صفحه نوشت که ضمن آن می‌توان به ابعاد مذهبی جنگهای ایران و عثمانی پی برد، این نامه که در اصل ردّ بر رسالهٔ «سلطان سلیمان عثمانی» در متهّم کردن مذهب تشیّع به عنوان یک بدعت و رفض است می‌تواند دیدگاههای مذهبی شیعی رایج در آن دوره را به خوبی نشان دهد.

و نیز «شاه سلیمان عثمانی» ـ که خود را خلیفهٔ مسلمانان می‌نامیده ـ از شماری عالمان آن دیار حکم تکفیر شیعیان را گرفت وی در تمامی نامه‌ها و اسناد بر جای مانده‌اش دربارهٔ این جنگ نبرد خود را با دولت صفویّه در دفاع از تسنّن و از میان برداشتن مذهب شیعه عنوان کرده و بر آن بود تا برای دفاع از مذهبش، ریشهٔ تشیّع را در این منطقه بخشکاند.

واز سوی دیگر درسال خروج «شاه‌اسماعیل صفوی» حکمرانانی‌که در ممالک و ولایات ایران دعوی استقلال داشتند در حدود پانزده نفر نام برده شده‌اند.

با این وضعیت زمانی و هرج و مرج، به وجود آمدن حکومتی مانند دولت صفویّه که با اقتدار توانست دولت عثمانی را که بزرگترین دشمن شیعه در آن زمان بوده بر سر جای خود بنشاند و هرج و مرج را آرام کند و یک فضای آرام و علمی درکشور ایجاد نماید، شبهه‌ای برای تعریف و تمجید علما و قوّت دادن ایشان به این دولت باقی می‌گذارد؟!

در آخر این مطلب را خاطر نشان می‌کنیم که قضاوت در مورد افراد یا حکم نمودن در قضایا، بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی زمان و پیشینهٔ سیاسی دوران، کاری بس ناروا است.

---

۱ . *صفویّه از ظهور تا زوال.*

۵) جانشینان پیامبر و حکومتهای جور

چنانکه گفته شد شیعیان بر این اعتقادند که «حکومتهای غیر الهی» در دوران غیبت غاصب و پادشاهان آنها از سلاطین جور می‌باشند، امّا به هر حال نباید این مسأله را از یاد برد که به جهت حکومت کردن، نهایةً سرنوشت جوامع اسلامی در دست آنها بوده و قدرت آنها بر آن جوامع اسلامی غلبه دارد و طبعاً آنها نقش بسیار مهمّی در شکل دادن به جامعه مؤمنین (شیعه) داشته‌اند و لذا حتّی اگر شیعیان با آنان کاری نداشته باشند، چون پادشاهان با شیعیان به عنوان بخشی از ملّت خود در ارتباط بوده‌اند، شیعه وظیفه‌مند بوده و هست که تکلیف خود را در مقابل این گروه بداند.

در همین راستا فشرده‌ای از میراث فقهی شیعه که برگرفته شده از سیره و گفتار ائمّهٔ اطهار صلوات الله علیهم اجمعین است را در اینگونه مسائل یادآور می‌شویم.

پایمال شدن حقوق مسلّم ائمّه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین از جمله حکومت الهی ایشان در زمان حیاتشان ـ که این تصوّر به یغما رفتن حقّ مسلّم ایشان در دوران غیبت بیشتر متجلّی می‌باشد ـ هرگز دلیل بر این نیست که امامان ما در گوشهٔ خانه‌های خود نشسته بودند و با کناره گیری کلّی از مردم جامعه که در زیر سلطهٔ حکومتها بوده‌اند علوم ومعارفشان خود را به زیر خاک برده‌اند و نسلهای آینده را در معرض خطر انحراف و بی دینی گذاشته باشند.

چراکه می‌بینیم بعد ازگذشت دهها قرن با وجودگسترش همه جانبه علوم مختلف در تمام زمینه‌ها، نه تنها این علوم بشری چیزی از فروغ علوم الهی نکاسته‌اند؛ بلکه با پی بردن بیشتر به اسرار عالم، روزنه‌های بیشتری به آفتاب عالم تاب علوم الهی اهل بیت صلوات اللّه علیهم باز می‌شود؛ تا حدّی که هر روز بیش از پیش نظر علمای غیر الهی را به خود جلب می‌کند.

لذا با این مقدّمات مطرح کردن مسألهٔ لزوم تحقیق و تفحّص و دقّت فراوان در حیات و سیرهٔ عملی ائمّه اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین به عنوان یک وظیفه و فریضه، کاملاً به دور از بزرگنمایی است.

یکی از موارد سیرهٔ عملی بزرگان ما، توصیه به مبارزه منفی علیه حاکمان جور بوده، تا حدّی که این روش به وضوح در رفتار امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منعکس است.

از سویی دیگر چنانچه شرایط مختلف، عملکردهای متفاوت را می‌طلبد، جاهایی از زندگانی این بزرگان که موهم مماشات و تسامح با حکومتهای جور است بیش از پیش در خور توجّه است که البته موارد چنین عملکردی در تاریخ متعدّد است.

امامان شیعه زمانی به جهت مصلحت و گاهی نیز از روی ضرورت برای عمل نمودن به وظایف دینی و اسلامی خود و یا در شرایط دیگر به جهت تقیّه، برای حفظ جان و مال خود و اطرافیان و منسوبین به خود تا جایی که به قتل وخونریزی و افساد منجر نشود تن به همکاری می‌دادند. لذا فتاوی و بعضاً عملکرد علمای شیعه بر حسب همین سیره‌های عملی رسول اکرم و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین است، بحثهای فقهی گسترده‌ای در طول تاریخ غیبت کبری تحت عنوان حدود همکاری با حکومتهای غیر معصوم شکل گرفته است که ما در اینجا تنها نظر بعضی از علمای بزرگ شیعه ـ پیرامون حد و اندازه و شرایط همکاری با سلاطین و حکومتهای جور ـ را برای خوانندگان گرامی مرقوم می‌نماییم.

«شیخ طوسی» علیه الرّحمة در کتاب «النّهایه» می‌فرماید:

«پذیرفتن ولایت از طرف سلطان عادلی که آمر به معروف و ناهی از منکر بوده، و هر چیزی را در جای خود می‌نهد جایز و بجاست، وگاه ممکن است به حدّ وجوب برسد؛ به خاطر آنکه امکان امر به معروف و نهی از منکر و قرار دادن هر چیزی در جای مناسب خود فراهم می‌شود. امّا سلطان جائر اگر انسان بداند و یا احتمال قویّ بدهد که در صورت همکاری با وی ممکن است بتواند اقامهٔ حدود وامر به معروف ونهی از منکر نموده و خمس و زکات را برای مصارف صاحبان و مستحقّان آن و در راه پیوند برادران مصرف کند، و همینطور بداند که در این صورت در امر واجبی خللی وارد نکرده و مجبور

به ارتکاب کار زشتی نخواهد شد، مستحب است که خود را برای پذیرفتن ولایت از طرف آنها عرضه کند.»[1]

و نیز «شیخ مفید» در رسالهٔ «اوائل المقالات» در باب معاونت سلاطین جور می فرماید:

«إِنَّ مُعٰاوَنَةَ الظّٰالِمِينَ عَلَى ٱلْحَقِّ وَ تَنٰاوَلَ الْوٰاجِبِ لَهُمْ جٰائِزٌ وَ مِنْ أَحوالٍ وٰاجِبٌ وَ أَمّٰا مَعُونَتَهُمْ عَلَى ٱلظُّلْمِ وَ ٱلْعُدْوٰانِ فَمَحْظُورٌ لاٰ يَجُوزُ مَعَ ٱلاِخْتِيٰارِ»

معاونت ستمکاران، بر حقّ (یعنی در کارهای حقّ و صحیح) و رسیدن به امور واجبه جایز است و حتّی در بعضی اوقات واجب می‌شود؛ لکن یاری کردن به آنان در ظلم و عدوان با اختیار، جائز نمی‌باشد.[2]

سیّد مرتضی ـ علیه الرّحمة ـ رساله مستقلی در باب پذیرش ولایت از سلاطین جور نگاشته، سیّد مرتضی تحت عنوان «مسألة فی العمل مع السّلطان» مسأله را چنین آغاز می‌کند:

«سلطان یا عادل است و یا ظالم، پذیرفتن ولایت از طرف سلطان عادل روا؛ بلکه گاهی واجب است؛ امّا از طرف حاکم ظالم چند صورت دارد: واجب، الجاء، مباح، قبیح و محظور.»

آنگاه «سیّد مرتضی» برای بعضی از موارد یاد شده، این چنین مثال می‌زند:

«واجب در مواردی است که بتوان اقامهٔ حقّ یا امر به معروف و نهی از منکر کرد، و الجاء در مورد تقیّه است و آن وقتی است که اگر از قبول همکاری سرباز زند کشته می‌شود، در این صورت ترس بر جان و مالش، پذیرش ولایت را برای او مباح می‌کند.»[3]

---

۱. *النّهایه* شیخ طوسی / ۳۵۶.

۲. *رسالهٔ اوائل المقالات* / ۱۲۰.

۳. *رسائل الشریف المرتضی* ۲ / ۸۹.

وی برای دو مورد باقی مانده مثالی نزده است.

سبب تحقیق

در میان نامهای علمای بزرگ شیعه نام «علّامه مجلسی» رحمةالله علیه، یک حسّ تعظیم و تکریم به آن بزرگوار را در وجود انسان ایجاد می‌کند و با مطالعه و مداقّهٔ بیشتر در کتب ایشان به خدمات و فداکاریهای ایشان در نشر آثار و اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین پی می‌بریم.

امّا متأسفانه نه تنها تاکنون تمامی آثار این عالم گرانقدر به طور صحیح و دقیق مورد تحقیق وبررسی برای نشر و پخش قرار نگرفته، بلکه گاهاً نوشته‌های ایشان توسط بعضی ـ به هر دلیل ـ مورد حمله یا تحریف و یا تضعیف مطالب قرار گرفته است، که البتّه کتاب حاضر نیز در چاپهای اخیر از این مسیل بی‌بهره نبوده است.[1]

لذا راقم سطور در صدد بر آمد تا این کتاب بسیار زیبا را که این عالم بزرگوار به طور مختصر ولی از حیث معنی جامع که در باب مسائل مهدویت و رجعت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین به رشتهٔ تحریر در آورده است به قدر میسور مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و در اختیار علاقه‌مندان آثار آن علّامه فقید بگذارد.

و در پایان امیدورم که آثار فارسی و اعتقادی بر جای مانده از این حدیث شناس و مؤلّف بزرگ به طور مجزا و جداگانه و در خور شأن مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد و در دسترس علاقمندان آن عالم گرامی و تشنگان به معارف خاندان وحی قرار داده شود، **تقبّل منه و منّی بأحسن قبوله.**

---

۱. کتاب حاضر یک بار تحت عنوان «چهارده حدیث» چاپ آستان قدس، و بار دیگر با عنوان «رجعت» توسّط آقای ابوذر بیدار در تهران به چاپ رسیده است که در هر دو چاپ تحریفاتی واقع شده است.

معرّفی نسخ خطّی

خوشبختانه از این کتاب نسخ متعدّد و فراوانی وجود دارد که در فهارس مختلف کتابخانه‌های خطّی بدانها اشاره شده است. تصحیح حاضر با بررسی پنج نسخه خطّی فراهم آمده که مشخّصات آنها به شرح زیر می‌باشد:

۱ـ نسخهٔ شماره ۱۱ کتابخانه مسجد اعظم قم: این نسخه به خطّ نستعلیق و به تحریر «محمّد سلمان‌بن‌عبدالباقی گلپایگانی» در ۵۵ برگ، ۲۳ سطری با جلد چرمی است.

این نسخه ضمن یک مجموعه از کتب «علّامه مجلسی» در یک مجلّد می‌باشد و تاریخ تحریر آن همانطور که در صفحه پایانی ضبط شده در سال ۱۰۸۲ هجری قمری است. این نسخه اوّلاً به علّت قدمت ـ که چهار سال بعد از تحریر رساله و در حیات مرحوم علّامه تحریر شده چرا که علّامه در پایان حدیث سوّم تاریخ تحریر رساله را سال ۱۰۷۸ اعلام می‌کند ـ و ثانیاً به خاطر صحّت و کم غلط بودن نسبت به سایر نسخ، اساس کار تصحیح قرار گرفت.

۲ـ نسخهٔ شماره ۱۸۷ کتابخانه آیة اللّه مرعشی نجفی: این نسخه به خطّ نسخ در ۶۴ برگ، ۲۳ سطری است. این نسخه ضمن یک مجموعه از کتب «علّامه مجلسی» می‌باشد. تاریخ تحریر این نسخه در صفحه پایانی آن اینگونه ضبط شده است: چهار شنبه چهارم شوّال در سال ۱۱۲۵ هجری قمری، رمز این نسخه را در کتاب «م» قرار داده شده است.

۳ـ نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۲۳۷ کتابخانه آستان قدس رضوی صلوات الله علیه: این نسخه به خطّ نستعلیق در ۳۶ برگ، ۱۹ سطری است. نسخه مذکور با کتاب «تحفة الابرار» نوشته «عماد طبری» ـ که از علمای قرن هفتم هجری قمری است ـ تحریر شده و مجموع صفحات این نسخه ۹۹ برگ می‌باشد و تاریخ تحریر آن همانگونه که در صفحه پایانی آن مذکور است در سال ۱۱۲۱ هجری قمری است. رمز این نسخه را در کتاب حاضر «آ» قرار دادیم.

۴ـ نسخهٔ شماره ۶۴۹ کتابخانه مسجد اعظم قم: این نسخه به خط نسخ در

۶۸ برگ ۱۷ سطری است این نسخه در جمادی الاوّل سال ۱۲۳۴ هجری قمری تحریر شده. رمز این نسخه در پاورقی «ع» گذارده شده.

۵ـ نسخهٔ شماره ۱۵/۱۸۱ کتابخانه حضرت آیة اللّه گلپایگانی: هر صفحه این نسخه چهارده سطر است. آنچه از قضیّه مذکوره درانتهای نسخه بر می آید این است که این نسخه توسّط یکی از علما تحریر شده است. تاریخ تحریر رساله، روز سه شنبه ۱۳۵۷ هجری قمری ثبت شده است. رمز این نسخه را در کتاب «گ» قرار دادیم.

روش تصحیح

در تصحیح کتاب حاضر، کوشش بر آن بوده تا به منظور حفظ امانت از بهترین نسخ موجود از این کتاب استفاده شود. در بین این نسخ یک نسخه که بر دیگر نسخ حائز مزیّتهای خاصّی است، به عنوان اصل قرار داده شده، ضمن اینکه به اختلاف نسخ دیگر در پاورقی اشاره شده است. تلاش ما برآن بوده تا چیزی از متن اصلی کاسته و یا بر آن افزوده نگردد؛ از این رو چنانچه کاتبان نسخ، پاره‌ای کلمات و اسامی را به غلط ضبط کرده بودند و یا کلماتی به اشتباه تکرار گردیده بود، ضمن تصحیح در متن، عین آن سهو و خطا در پاورقی توضیح داده شده است.

همچنین با توجّه به تفاوت سبک نگارش عصر مؤلّف و شیوه نوشتاری آن دوران، به منظور ایجاد یکنواختی و روانی قرائت و سهولت در فهم مطالب، تغییراتی بدین شرح در متن ایجاد شده است:

۱ـ حروفی مانند: «پ» و «چ» و «گ» به صورت «ب» و «ج» و «ک» به کار رفته بود که به صورت اوّل نوشته شده است مانند: هیج ← هیچ، بیشتر ← پیشتر، کذاریم ← گذاریم.

۲ـ پاره‌ای ازکلمات جدا از هم نوشته شده بود که به صورت پیوسته آمده و بالعکس. مانند: ترا ← تورا، جامهای ← جامه های، دبّها ← دبّه ها، سیّم ← سوّم.

۳ـ هر جاکه همزه «ای» خوانده می‌شود مانند «نطفهٔ» به صورت «نطفه[ای]» آمده.

نحوهٔ مقابله نسخ خطی به این صورت است که با عرضه نسخهٔ اصل بر نسخ فرع، اختلاف نسخ فرع را در پاورقی درج نمودیم و آنچه که در نسخ فرع موجود بود، ولی در نسخه اصل یافت نشد؛ اگر در تمام نسخ فرع، آن کلمه یا عبارت وجود داشت، آن را در بین دو قلاب [ ] بدون هیچ گونه اشاره در پاورقی در متن کتاب جای دادیم، امّا اگر در تمام نسخ فرع آن کلمه نبود؛ بلکه مثلاً در یک نسخه و یا در دو نسخه فرعی یک کلمه یا عبارت وجود داشت و در باقی نسخ نبود، آن کلمه یا عبارت در بین دو قلاب [ ] در متن قرار داده شده با اشاره در پاورقی که در چه نسخی وجود داشته است. همچنین اگر در موردی متن به علّت نحوه نگارش سابق الذّکر مغلق بود و نیاز به یک کلمه کوچک دارد که در فهم عبارت به خوانندهٔ گرامی کمک کند، آن کلمه را در بین دو قلاب با اشاره در پاورقی ذکر کرده‌ایم.

قابل ذکر است تمام روایات موجود درکتاب با مصدر آنها مقابله گردیده است تا آنجاکه اگر در موردی افتادگی در عبارت حدیث باشد، آن را در بین دو قلاب با اشاره در پاورقی ذکر نموده‌ایم.

در ضمن، مطالب سر فصل که داخل قلّاب می‌باشد تمامی از مصحّح می‌باشد.

اعتذار و سپاس

راقم سطور با علم به قلّت بضاعت خویش به یقین می‌داند کاستیهای فراوانی در مقدّمه و تصحیح متن موجود می‌باشد؛ لذا از ارباب بصیرت درخواست می‌نمایم هر سهو و خطایی در این اثر یافتند با بزرگواری تذکّر دهند تا ضمن اصلاح این بنده را رهین منّت خویش گردانند و هر حسن و کمالی در آن دیدند، آن را از توفیقات حضرت باری تعالی که شامل مؤلّف

دانشمند کتاب مرحوم «علّامه مجلسی» گردیده است بدانند و آن خدمتگزار آستان حضرت بقیة اللّه الاعظم اروحنا لتراب مقدمه الفداه را مشمول دعای خیر خویش قرار دهند.

در پایان لازم می‌دانم مراتب سپاس و قدردانی خویش را از الطاف و ارشادات همه دوستانی که در به سامان رسیدن این اثر گرانسنگ یاریگر بنده بوده‌اند ابراز نمایم، به ویژه از لطف استادگرامی جناب مستطاب حجّة الاسلام و المسلمین آقای شیخ محمّدرضا مامقانی، کمال تشکر را دارم.

و بالاترین سپاس را نثار پدرگرامی و مادر عزیز و بزرگوارم که با بردباری و ایثار خویش در تمامی مراحل شکل‌گیری این اثر همراه و همگامم بودند می‌نمایم، **مَنَّ رَبّی عَلَیَّ بِرِضاهُما وَ دُعائِهِما لِي.**

وَ آخِرُ دَعْوٰانا أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ

در ماه رجب المرجب به سال ۱۴۲۲ هجری قمری

در حوزهٔ علمیهٔ مشهد مقدّس به اتمام رسید

خاک اقدام خادمان آستان رضوی

صلوات الله علیه

سیّد حسن موسوی

کتاب رجعت

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف الانبياء والمرسلين محمد و عترته المعصومين اما بعد چنين گويد فقير
خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که چون برکات ارباب دولت و دعای اصحاب
بصيرت و اعتلای ظاهر و هويدا است که ادای شکر نعمت سلسلهٔ عليهٔ صفيهٔ صفويه انار الله برهانهم و شيد ارکانهم
که اساطين دين مبين اجداد طاهرين ايشان صلوات الله عليهم اجمعين به برکات تأييدات ايشان استوار و
قوانين شريعت منوره دوات اين دوحهٔ ملت مطهرهٔ نبوی صلی الله عليه و آله بسعی جميل ايشان پايدار است بر ذمهٔ
مؤمنان متحتم و دعای خلود اين دولت ابد پيوند بر عامهٔ فرقهٔ ناجيهٔ شيعيان لازم است و چون از پرتو
خورشيد اين سلطنت روز افزون اين ذرهٔ بی‌مقدار توفيق يافت که اخبار حضرات ائمهٔ اطهار صلوات
الله عليهم اجمعين را در ضمن بيست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نمود و جميع طلبهٔ علوم دينيه را از کتاب
مزبور انتفاع عظيم حاصل گرديده و در اثنای جمع احاديث دو حديث بنظر قاصر رسيد که ائمهٔ اهل البيت عليهم السلام
بظهور اين دولت عليه خبر داده اند و باتصال اين سلطنت بهيه بدولت قائم آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين
شيعيان را بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسيد که ترجمهٔ اين دو حديث شريف با دوازده حديث ديگر که
مشتمل بر احوال شريف حضرت خاتم اوصيا و نقاوهٔ ازکيا و شفيع روز جزا و مخزن اسرار سيد انبيا حضرت
صاحب الزمان و خليفة الرحمن عليه و على آبائه الصلوة و السلام بوده باشد بموقف عرض نواب کامياب فلک قباب
خورشيد حجاب اعنی شهريار عادل کامل باذل گردون بارگاه ملايک سپاه گلدستهٔ گلستان مصطفوی نوباوهٔ
بوستان مرتضوی ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و رسالت غصن دوحهٔ امامت و ولايت خلاصهٔ احفاد سيد المرسلين
نقاوهٔ اولاد ائمهٔ طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين باسط مهاد امن و امان رافع لوای عدل و احسان بانی
مبانی مروت و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف قاصم ظهور قياصرهٔ دوران کاسر اعناق اکاسرهٔ
زمان سلطان سلاطين و خاقان گيتی ستان السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان سليمان الصفوی

صفحهٔ اوّل از نسخهٔ اصل از کتابخانهٔ مسجد اعظم

ممن حصنته من بأس المعتدين اللهم وسر نبيك محمداً صلى الله عليه وآله
برؤيته ومن تبعه على دعوته وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف
هذه الغمة عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيداً ونراه
قريباً برحمتك يا ارحم الراحمين

پس دست راست را بر ران راست
خود سه مرتبه بزنی و سه مرتبه
بگویی العجل العجل یا مولای
صاحب الزمان

تمت الرسالة الشريفة

صفحهٔ آخر از نسخهٔ اصل از کتابخانهٔ مسجد اعظم

برایشان القا کنند و عبادات و ریاضات ایشان را باعلای درجات ایمان برسانند چنانچه از طریقهٔ انبیا علیهم السلام ظاهر میشود که
اوّلا ایشان را تکلیف تکلّم بکلمتین میکردند و عبادات تعلیم ایشان مینمودند و بتدریج ایشان را بهر درجه که
قابل بودند از درجات ایمان میرسانیدند پنجم آنکه مراد از معرفت کمال معرفت باشد و مراد بجهل مقابل آن
یعنی مردم را در تکمیل معارف و عبادات اختیار [illegible] و کمال معرفت و ایمان و یقین بتوفیق و تأییدات الهیه
میشود و این معنی از احادیث [illegible] بسیار معلوم است ششم آنکه مراد از معرفت دانستن
احکام شرعی باشد و غرض رد بر اهل سنت باشد که ایشان را اعتقاد آنست که احکام دین را بدون
اخذ از ائمه هدی بعقل مخلوط بهوی میتوان یافت و این معنی بعید است [illegible] آنکه
چون موافقتی با مذهب اشاعره دارد محمول بر تقیه باشد و این از سابق بعید تر است و تفصیل
کلام و ایفاء حق مقام در این حدیث شریف که لغزشگاه افهام است محتاج به بسط طویل الذیلی است
که مجال آن وفا نمیکند و از ائمه هدی عم نهی از تفکر در فروع مسئلهٔ قضا و قدر که این از جملهٔ آنهاست

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین — رسالهٔ ۱۲ رجعت

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمّد و عترته المعصومین امّا بعد
چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که چون بر کافه ارباب
فطنت و ذکا و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسلهٔ
علیهٔ صفیهٔ صفویه انار الله برهانهم و شیّد ارکانهم که اساطین دین مبین اجداد طاهرین
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ببرکات تأییدات ایشان استوار و قوانین شریعت منوّره
و قوانین دوحهٔ ملّت مطهّرهٔ نبوی ص بسعی جمیل ایشان مایه دار است بر کافهٔ مؤمنان
متحتّم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامهٔ فرقهٔ ناجیهٔ شیعیان لازم است و چون
از پرتو این سلطنت روزافزون این ذرّهٔ بیمقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمهٔ
اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع
نمود و عموم طلبهٔ دینیه را از کتاب مزبور انتفاع عظیم حاصل گردیده بود در اثنای
جمع احادیث دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام بظهور این دولت
خبر داده اند و باتّصال این سلطنت بهیّه بدولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
شیعیان را بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسید که ترجمهٔ این دو حدیث شریف

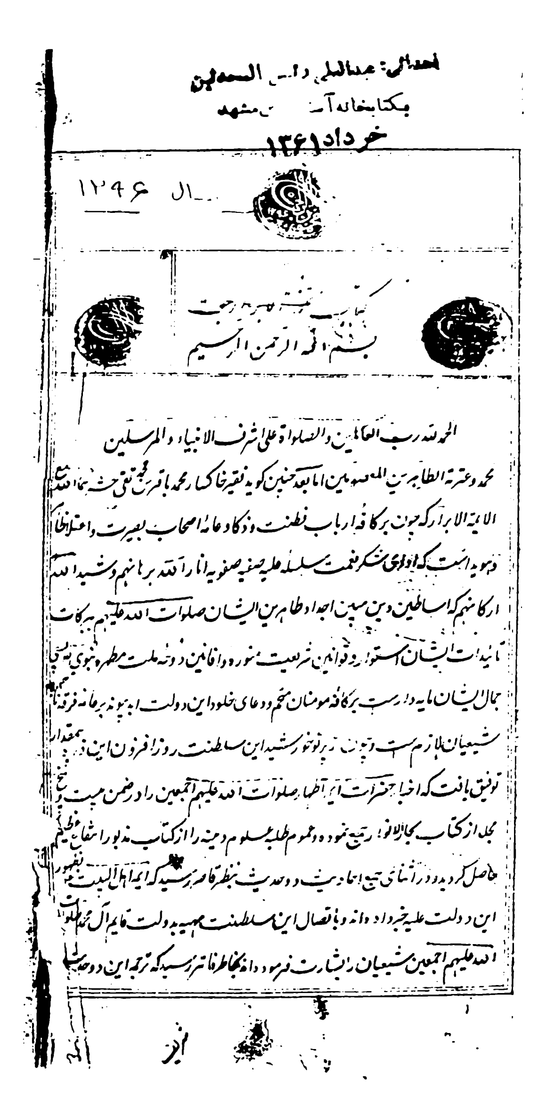
صفحهٔ اوّل از نسخهٔ کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی (ره)، رمز (م)

عنه والمسارعين اليه في قضاء حوائجه والمحامين عنه والسابقين الى ارادته والمستشهدين بين يديه اللهم ان حال بيني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتماً فاخرجني من قبري مؤتزراً كفني شاهراً سيفي مجرداً قناتي ملبياً دعوة الداعي في الحاضر والبادي اللهم ارني الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة واكحل ناظري بنظرة مني اليه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بي محجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحي به عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس فاظهر اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل الا مزقه ويحق الحق ويحققه واجعله اللهم مفزعاً لمظلوم عبادك وناصراً لمن لا يجد له ناصراً غيرك ومجدداً لما عطل من احكام كتابك ومشيداً لما ورد من اعلام دينك وسنن نبيك صلى الله عليه وآله واجعله ممن حصنته من بأس المعتدين اللهم وسر نبيك محمداً صلى الله عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيداً ونريه قريباً برحمتك يا ارحم الراحمين

پس دست راست بر ران راست خود سه مرتبه میزنی و سه مرتبه میگوئی العجل العجل

یا مولای یا صاحب الزمان تمام شد رسالهٔ متبرکه
بتاييد رباني وكان ذلك في يوم الاربعاء
الرابع شهر شوال سنة الخامس و
العشرون ومأتين بعد الالف
من الهجرة المقدسة
النبوية

صفحهٔ آخر از نسخهٔ کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی (ره)



اهدائی: عبدالعلی [illegible]

بکتابخانه آستان قدس مشهد

خرداد ۱۳۶۱

۱۲۴۶

کتاب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلواة علی اشرف الانبیاء والمرسلین
محمد وعترته الطاهرین المعصومین اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر [illegible] حفظه الله
الایة الابرار که چون بر کافه ارباب فطنت و ذکاء و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا
مشهود است که اولی [illegible] شکر نعمت سلسله علیه صفیه صفویه انار الله برهانهم و شید الله
ارکانهم که اساطین دین مبین اجداد طاهرین ایشان صلوات الله علیهم ببرکات
تأییدات ایشان استوار و قوانین شریعت منوره و قوانین [illegible] ملت مطهره نبویه [illegible]
جمال ایشان مایه [illegible] است بر کافه مومنان متحتم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر [illegible] فرقه ناجیه
شیعیان لازم است و چون [illegible] پرتو خورشید این سلطنت روز افزون این ذره بمقدار
توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن [illegible]
مجلد از کتاب بحار الانوار ترجمه نموده و عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مذکور استغنا [illegible]
حاصل گردید و در اثنای تتبع احادیث دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمه اهل البیت [illegible]
این دولت علیه خبر داده اند و باتصال این سلطنت بهیه بدولت قایم آل محمد صلوات
الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث

صفحهٔ اوّل از نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی صلوات‌الله علیه ـ رمز (آ)

حتما مقضيا فاخرجني من قبري مؤتزرا كفني شاهرا سيفي مجردا قناتي ملبيا دعوة الداعي في الحاضر والبادي

اللهم ارني الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة واكحل ناظري بنظرة مني اليه وعجل فرجه وسهل مخرجه

واوسع منهجه واسلك بي محجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحي به

عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس فاظهر

اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل

الا مزقه ويحق الحق ويحققه واجعله اللهم مفزعا للمظلوم من عبادك وناصرا لمن لا يجد له ناصرا غيرك ومجددا

لما عطل من احكام كتابك ومشيدا لما ورد من اعلام دينك وسنن نبيك صلى الله عليه وسلم

وآله واجعله ممن حصنته من بأس المعتدين اللهم وسر نبيك محمدا صلى الله عليه وآله وسلم برؤيته

ومن تبعه على دعوته وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة عن الامة بحضوره و

عجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيدا ونراه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين پس دست بر ران

راست زند و سه مرتبه میزند و سه مرتبه میگوید العجل العجل یا مولای یا صاحب الزمان

تمام شد بمنت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب تحفة الابرار جمع العالم العامل الفاضل المحقق الحسین بن علی بن محمد بن علی بن الحسن

الطبرسی طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه واین کتاب مشتمل است بر مقدمه و ده باب اما

مقدمه مشتمل است بر شش فصل فصل اول در آنکه غرض از ایجاد انسان چیست و آن موقوفست

بر آنکه انسان مسئول خواهد شد و آنکه اختلاف در میان امت محمد صلی الله علیه و آله

صفحهٔ آخر از نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی صلوات‌الله علیه



[از ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا رجعت ائمه علیهم السلام]

تألیف: علامه محمّد باقر مجلسی (ره)

تحقیق: سیّد حسن موسوی

مقدمه مؤلف



الحمدلله ربّ العالمين، و الصّلوة على أشرف الأنبياء و المرسلين محمّد و عترته [الطّاهرين] المعصومين.

امّا بعد، چنین گوید فقیر خاکسار؛

محمّد باقر بن محمّد تقی [مجلسی][1]

حشرهما الله مع الأئمّة الأبرار

که چون بر کافّهٔ ارباب فطنت و ذکاء و عامّهٔ اصحاب بصیرت و اعتلاء ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسلهٔ علّیّهٔ صفیّهٔ صفویّه[2] ـ انارالله برهانهم و شیّدالله ارکانهم ـ که اساطین دین مبین اجداد طاهرین ایشان صلوات الله علیهم أجمعین به برکات تأییدات ایشان استوار و قوانین شریعت منوّره و افانین دُوحهٔ ملّت مطهّرهٔ نبوی صلّی الله علیه و آله و سلّم به سعی جمیل[3] ایشان مایه‌دار است، بر کافّهٔ مؤمنان متحتّم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامّهٔ فرقهٔ ناجیهٔ شیعیان لازم است.

و چون از پرتو خورشید[4] این سلطنت روز افزون، این ذرّهٔ بی مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمّهٔ اطهار صلوات الله علیهم أجمعین را در ضمن بیست و پنج

---

۱. زیاده از مصحّح.

۲. دربارهٔ دولت صفویّه و به طور کلّی چگونگی ارتباط علما و دانشمندان با حکومتها وپادشاهان زمان خود به مقدمهٔ کتاب مراجعه شود.

۳. در نسخه (آ): جمال

۴. کلمه خورشید در نسخه (م) و (ع) ندارد.

مجلّد از کتاب «*بحارالأنوار*»[1] جمع نموده و جمیع[2] طلبهٔ علوم دینیّه را از کتاب مزبور انتفاع عظیم حاصل گردید.

و در اثناء جمع احادیث، دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمّه اهل البیت صلوات‌الله علیهم أجمعین به ظهور این دولت علیّه خبر داده‌اند و به اتّصال این سلطنت بهیّه به دولت «**قائم آل محمّد**» صلوات الله علیهم أجمعین شیعیان را بشارت فرموده‌اند،[3] به خاطر فاتر رسید که ترجمهٔ این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت خاتم الأوصیاء و نقاوهٔ ازکیاء و شفیع روز جزاء و مخزن اسرار سیّد انبیاء؛ أعنی[4]:

«صاحب الزّمان و خلیفة الرّحمن»

علیه و علی آبائه الصّلاة و السّلام

بوده باشد، به موقف عرض نوّاب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب، أعنی: شهریار عادل کامل باذل، گردون بارگاه ملایک سپاه، گلدستهٔ گلستان مصطفوی، نوباوهٔ بوستان مرتضوی، ثمرهٔ شجرهٔ نبوّت و رسالت، غصن دوحهٔ امامتُ ولایت، خلاصهٔ احفاد سیّد المرسلین، نقاوهٔ اولاد ائمّهٔ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، باسط مهاد امن و امان، رافع لوای عدل و احسان، بانی مبانی مروّت و انصاف، ماحی مراسم جور و اعتساف، قاصم ظهور قیاصره

---

۱. مرحوم علاّمه مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ کتاب شریف «*بحارالانوار الجامعة لدرر اخبارالائمةالاطهار*» را ـ که بزرگترین دائرة المعارف حدیثی شیعی است ـ در ۲۵ مجلد رحلی تألیف نموده و به همین شکل نیز چاپ سنگی شده است، ولی چاپ حروفچینی آن در تهران در ۱۱۰ مجلد وزیری چاپ شده است.

مرحوم علاّمهٔ مجلسی در حاشیهٔ جلد اوّل «بحارالانوار» می‌فرماید:

«از غریب اتفاق آن که یکی از علمای اخیار این جمله را (جامع کتاب بحارالانوار) مادهٔ تاریخ ولادت من یافته است.» (زندگی‌نامهٔ علاّمه مجلسی ۷۵/۱)

و مؤلّف ریحانة الادب می‌فرماید:

«گویا خلقت او برای این خدمت دینی بوده است.» (ریحانة الادب ۴۶۰/۳)

۲. در نسخه (ع): عموم.

۳. رجوع شود به حدیث اوّل و دوّم.

۴. در نسخه (آ): یعنی.

دوران، کاسر اعناق اکاسرهٔ زمان، سلطان سلطان نشان و خاقان گیتی ستان، السّلطان بن السّلطان ابو المظفّر السّلطان سلیمان الصّفوی الموسوی بهادرخان[1] - خلّد الله تعالی ملکه و اجری فی بحار الظّفر و النّصرة فلکه - برساند، و این **«چهارده درّ شاهوار»** را که از دریای علوم اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین استخراج نموده[2] حمایل بر دوش شاهد دولت ابد توأمان گرداند.

امید که اطناب این سلطنت عظمی به اوتاد خیام سعادت فرجام خاتم اوصیاء پیوند یابد و صبح صادق این دولت کبریٰ تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آل محمّد علیهم السّلام از آسیب ظلمت فتنه‌های زمانی تیرگی نیابد، **بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ.**

مَنْ قالَ آمینَ أبْقَى اللهُ مُهْجَتَهُ   فَإنَّ هٰذا دُعاءٌ يَشْمَلُ البَشَرا[3]

---

۱. شاه اسماعیل صفوی، اوّلین پادشاه صفویّه است که با تشکیل دولت در ایران سه خدمت بزرگ واساسی انجام داد:

۱ـ ایجاد ایرانی متحّد و بزرگ: از بین بردن هرج و مرج و ملوک الطوایفی را در ایران و ایستادن در مقابل سلاطین عثمانی ـ که اروپا را به لرزه در آورده بودند ـ و سرکوبی ترکان آق‌قویونلو و قراقویونلو ـ که موجب مخاطرهٔ مرزهای ایران شده بودند.

۲ـ رسمیّت دادن به مذهب شیعه: با از بین بردن آثار شوم تبلیغاتی ضد ولایتی که از زمان خلفا شروع شده و در عهد بنی امیّه و بنی عباس به ثمر رسیده بود تبلیغاتی که نتیجه آن دور ماندن عموم مردم از خاندان پیغمبر اکرم صلوات الله علیهم و دشمنی با آنان بود. او با از بین بردن این تبلیغات موجب ایجاد دوستی و محبّت خاندان رسول اکرم صلّی الله علیه و آله در دل مردم شد.

۳ـ ایجاد یک نهضت علمی: شاه اسماعیل پس از فتح کامل ایران به سبب زور و شمشیر به این نتیجه رسیده بود که تصرّف در قلوب جز از راه علم و منطق علما ممکن نیست. مردمی را که در طول نه قرن مطالبی به آنان گفته شده که تا سر حدّ امکان از علوم و معارف اهل‌بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله علیهم اجمعین دور و یا منحرف شده‌اند جز علما و دانشمندان شیعه نمی‌توانند رهبری کنند، از این رو از جمله کارهای مهمّی که او انجام داد، دعوت علما و دانشمندان شیعه از ممالک مجاور به خصوص بحرین و جبل عامل ـ دو کانون فروزندهٔ تشیّع ـ به داخل ایران بوده است.

۲. در نسخه (م) و (ع): نموده‌ام.

۳. ترجمه شعر: «هر که آمین گوید، خداوند او را زنده بدارد، پس همانا این دعائی است که شامل تمام مردم می‌شود.»

حدیث اوّل
طالبان حق در آخرالزمان

[خروج عدّه‌ای از مشرق]

شیخ عالی مقدار «محمّد بن ابراهیم نعمانی»[1] ـ که از اعاظم محدّثین است ـ در کتاب غیبت ـ به سند معتبر از ابوخالد کابلی ـ روایت کرده است که حضرت امام همام محمّد بن علیّ، باقر علوم الأنبیاء و المرسلین صلوات الله علیه فرمود:

«كَأَنِّي بِقَومٍ قَدْ خَرَجُوا بِالمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الحَقَّ فَلا يُعْطَونَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلا يُعْطَونَهُ، فَإذا رَأَوْا ذلكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلىٰ عَوٰاتِقِهِمْ، فَيُعْطَونَ مٰا سَألُوهُ، فَلا يَقْبَلُونَهُ حَتّىٰ يَقُومُوا وَ لا يَدْفَعُونَهٰا إلّا إلىٰ صٰاحِبِكُمْ، قَتْلاهُمْ شُهداءُ [أما إنّي لَوْ أدْرَكْتُ ذلِك لاستَبْقَيْتُ نَفْسي لِصاحِبِ هَذَا الأمر][2].»[3]

یعنی: «گویا می‌بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم[4] کنند و مردم را به آن دعوت نمایند، پس از ایشان قبول نکنند،

---

۱. نام او محمّد و نام پدرش ابراهیم، کنیه‌اش ابوعبدالله و ملّقب به کاتب نعمانی و به ابن ابی زینب نیز معروف است. وی از بزرگان محدّثین امامیّه در اوائل قرن چهارم (در زمان غیبت صغری) و از مشایخ اصحاب، عظیم القدر، شریف المنزله، صحیح العقیده، کثیرالحدیث، صاحب کتاب «غیبت» است، وی در بغداد می‌زیست، سپس به شام رفته و در همانجا دار فانی را وداع گفته است.
(*رجال نجاشی* /۳۸۳)

۲. زیاده از مصدر است.

۳. *غیبت نعمانی* /۲۷۳، ح ۵۰، و *بحارالانوار* ۲۴۳/۵۲، ح ۱۱۶.

۴. کلمه: (از مردم)، در نسخه (آ) ندارد.

پس بار دیگر طلب کنند و قبول نکنند، پس چون این آیه را ببینند شمشیرهای خود را بر دوش‌ها بگذارند و جهاد کنند، پس مردم به دین حق درآیند.

پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما ـ یعنی حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیه ـ و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد[همانا من اگر درک کنم آن زمان را هر آینه نگهداری می‌کنم جانم را برای صاحب این امر].»

مترجم گوید که: بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت به غیر از سلسلهٔ علیّهٔ صفویّه ـ خلّدالله ملکهم ـ نبود و در این حدیث شریف، جمیع شیعیان، خصوصاً انصار و اعوان این دولت ابد توأمان رابشارتهاست که بر عاقل پوشیده نیست.[1]

---

۱. در بیانی که علّامه مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ در مورد این حدیث شریف و حدیث بعد دارند، شاید برای خوانندگان گرامی از دو جهت توهّم ایجاد شود:

اوّل: اینکه تعیین مصداق در زمان ظهور نوعی توقیت است، در حالی که وقت معیّن نمودن در احادیث منع شده و فرموده‌اند:

«كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلَ بَيْتٍ لانُوَقِّتُ.» (کافی ۳۶۸/۱)

ثانیاً: این بیان علّامه از قبیل توجیه کردن یک امر عام، به امر خاصّ می‌باشد؛ توضیح اینکه احادیثی از ائمّه معصومین صلوات‌الله علیهم به ما رسیده که در آنها فرد یا گروه خاصّی معیّن نشده است ولی توهّم ایجاد می‌شود که مرحوم علّامه این حدیث و حدیث بعدی راکه یک حدیث عام می‌باشد تفسیر به یک گروه خاصّ کرده است!

امّا جواب از این دو اشکال این است که این توهّمات زمانی وارد میشود که این توقیت و تفسیر امر عام به خاصّ از روی قطع و جزم گفته شود، ولی آنچنان که ظاهر و هویداست مرحوم علّامه مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ در مقدّمه کتاب خود بعد از توضیح اینکه در دو حدیث، ائمّه اهل البیت صلوات الله علیهم خبر داده‌اند به اتّصال این دولت به دولت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف، درپایان گفتار خود می‌فرماید:(امید که اطناب این دولت عظمی به اوتاد خیام، سعادت فرجام اوصیاء پیوند یابد...) چنانچه واضح است مرحوم علّامه کلام خود را با دعاء به اتمام ←

← رسانیده، پس اخبار نیست بلکه انشاء می‌باشد.

و شارع مقدس امید به فرج را امر مطلوبی به حساب آورده است و فرموده:

«أَفْضَلُ جِهادِ أُمَّتِی اِنْتِظارُ اَلْفَرَجِ.» (*تحف العقول* / ۳۷)

و حتّی درذیل همین حدیث شریف مرحوم علّامه درکتاب خود بحارالانـوار، کـلامش را بـا امیدواری وبعید نبودن آغاز می‌کند، و میفرماید:

«لایَبْعُدُ اَنْ یَکُونَ إِشارَةٌ اِلَی الدَّوْلَةِ الصَفَوِیَّةِ شَیَّدَاللهُ تَعالٰی وَ وَصَلُها بِدَوْلَةِ الْقائِمِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیه.»

و در بیان حدیث دوّم (صفحهٔ ۶۳ و ۶۴) می‌فرماید: «ظاهر این چنین باشد»، و اضافه می کند که «به گمان حقیر این چنین است» پس مرحوم علّامه به طور قطع و جزم سخنی نفرموده است .

و چنانچه خواهد آمد در پایان حدیث سوم (صفحه ۷۳) مرحوم علّامه بعد از بیان حدیث و حتّی به ظاهر معیّن نمودن وقت ظهور می‌فرماید که: «این سخنی است بر حسب احتمال در حلّ این حدیث....شاید به این نحو جمع میان احادیث توان کرد، که اگر کسی بر سبیل حتم خبر دهد کاذب باشد، و اگر بر وجهی خبر دهد که احتمال بداء و تغییر در آن باشد مجوّز باشد.» و موارد دیگر نیز وجود دارد ولی بخاطر طولانی نشدن کلام به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم.

امّا با بررسی احادیث مربوط به اینکه آیا چه کسی از مشرق قیام می‌کند و طلب دیـن حـق می‌نماید و این دین حق را تا زمان ظهور حفظ می‌کند و نیز قیام او مورد تحسین و تصدیق ائمّه صلوات الله علیهم باشد برمی‌آید که او به احتمال قوی شاید سیّد خراسانی باشد؛ چـنانچه از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

«یَلْقیٰ أَهْلُ بَیْتِی بَلاءً حَتّیٰ یَبْعَثَ اللّٰهُ رایَةً مِنَ الْمَشْرِقِ سَوْداءَ، مَنْ نَصَرَها نَصَرَهُ اللّٰهُ وَ مَنْ خَذَلَها خَذَلَهُ اللّٰهُ حَتّیٰ یَأْتُوا رَجُلاً إِسْمُهُ کَإِسْمِی فَیُوَلُّونَهُ أَمْرَهُمْ فَیُؤَیِّدُهُ اللّٰهُ بِنَصْرِهِ.»

یعنی: «اهل بیت من به سختی و بلاها و گرفتاریها دچار می‌شوند و آنگـاه خـداونـد پرچمهای سیاهی را از طرف مشرق می‌فرستد، هر کس آنها را یاری کند خدا را یاری کرده است و هر کس آنها را زبون سازد خدا را زبون ساخته است. این پرچمها به اهتزاز خواهند ماند تا با مردی که همنام من است بیعت کنند و او را به رهبری خود انتخاب کنند و خدایش او را تأیید می‌کنند» (*یوم الخلاص* / ۶۴۱)

در این حدیث منظور از پرچمهای سیاه پرچم سیّد خراسانی می‌باشد. از پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله سلّم روایت شده که فرمودند:

«ما خاندانی هستیم که خداوند به جای دنیا آخرت را برای ما برگزیده است. اهل بیت من بعد از من دچار بلاها، گرفتاریها، تبعیدها و جلای وطن‌ها می‌شوند، تا گروهی از خراسان با پرچمهای سیاه حرکت کنند و خیر و صلاح را مطالبه نمایند، پس به آنها داده

←

→ *نمی‌شود، آنها نبرد می‌کنند و پیروز می‌شوند و به آنچه می‌خواستند دست می‌یابند ولی آن را نمی‌پذیرند بلکه به مردی از عترت من تقدیم می‌کنند که او جهان را پر از عدل و داد نماید؛ آنچنانکه مملو از جور و ستم شده است. آگاه باشید هرکس آن را درک کند به سوی آنها بشتابد اگر چه با سینه خیز رفتن بر روی برفها باشد، که او مهدی است.»*

(*کشف الغمه* ۲۶۸/۳)

منظور این است که این سپاه به سوی حضرت مهدی صلوات الله علیه می‌رود و رضای او را می‌طلبد و دین حق را به محضر آن حضرت تقدیم می‌نماید، تا حضرت این دین را در تمام دنیا منتشر سازد.

چنانچه ظاهر است شبیه این فرمایشات حضرت در این حدیث، در حدیثی که مرحوم علّامه نقل فرموده موجود می‌باشد و این به خوبی ظاهر و هویداست.

حدیث دوّم
قیام های آخرالزمان

[وقایع آخر الزّمان از لسان امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه]

باز «شیخ نعمانی» در کتاب مذکور ـ به سند معتبر ـ از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق صلوات الله و علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علیّ بن ابیطالب صلوات الله علیه خبر می‌دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمّد صلوات الله علیه.

پس حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی صلّی الله علیه عرض کرد:

«یا امیرالمؤمنین! چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از [لوث][1] ظالمان پاک خواهد کرد؟»

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که:

«خدای تعالیٰ زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد، تا خونِ حرامِ بسیاری[2] بر زمین ریخته شود.»

بعد از آن پادشاهان بنی امیّه و بنی عبّاس علیهم اللّعنة را به تفصیل بیان نمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است، پس فرمود که:

---

۱. زیاده از نسخهٔ (ع).

۲. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): بسیار.

«إذا قام القائِمُ بِخُراسَان، وَغَلَبَ عَلىٰ أَرْضِ كُوفَانَ[1] وَالمُلْتان وَجَازَ جَزيرَةَ بَني كَاوَان، وَ قَامَ مِنّا قَائمٌ بِجيلاَن، وَأجَابَتْهُ الآبَرُ وَالدَّيْلمُ، وَظَهَرتْ لِوَلَدِي رَايَاتُ التُّرْك مُتَفَرِّقاتٍ في الأَقْطَارِ وَالحُرُمَات،[2] وَكانُوا بين هَنَاتٍ [وهَنَاتٍ] إذا خَرِبَتِ البَصْرَةُ، وَقام أَمِيرُ الأَمَرَة [بِمِصر][3].

فَحَكىٰ عليه السّلام حِكَايةً طَويلةً، ثُمّ قال: إذا جُهِّزَتِ الأُلُوفُ، وصُفَّتِ الصُّفُوفُ، وَقَتَلَ الكَبْشُ الخَرُوفَ، هُنالك[4] يَقُومُ الآخَرُ، وَيَثُورُ الثَّائِرُ، وَيُهْلَك الكَافِرُ.

ثُمَّ يَقُومُ القَائِمُ المأمُولُ، وَالامامُ الْمَجْهُولُ، لَهُ الشَّرَفُ وَالفَضْلُ، وَهُوَ مِن وُلْدِكَ يَا حُسيْن!، لاَ أَيْنَ مِثْلُهُ[5].

يَظْهَرُ بَينَ الرُّكْنَينِ في ذَرٍّ يَسير[6] يَظْهَرُ عَلى الثَّقْلَينِ، وَلاَ يَتْرُكُ فِي الأَرْضِ الأدْنين،[7] طُوبَى لِمَن أدْرَكَ زَمانَهُ وَلَحِقَ أوَانَهُ وَ شَهِدَ أيّامَهُ.»[8]

---

۱. در بعضی از نسخ کتاب غیبت بجای کوفه، کرمان ضبط شده.
۲. در مصدر الجُنُبات، و در بحار الحَرامات.
۳. زیاده از مصدر.
۴. در مصدر و نسخهٔ (م) و (ع): هناك.
۵. در مصدر و بحار و نسخه (آ): لا ابن مثله.
۶. در مصدر: في دَرِيسَينِ بَالِيَينِ، به معنای دو جامهٔ ساده و مندرس. (شاید منظور از دو جامهٔ ساده و مندرس جامهٔ زهد وتقویٰ باشد که در نبرد حقّ و باطل سلاحی برنده و سپری نگاهدارنده است).
۷. در مصدر: (دَمَيْن) است، بنابراین معنای عبارت این‌گونه می‌شود: دو خون را روی زمین فروگذار نمی‌کند (به نظر می‌رسد که منظور از دو خون، یکی خون حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام و دیگری خون نخستین شهید آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین، محسن بن علی صلوات الله علیهما باشد که بر اساس روایات نقل شده نخستین دادگاهی که در دولت حقّه تشکیل می‌شود برای محاکمهٔ عاملان خون به ناحق ریخته شدهٔ حضرت سیّدالشهداء و محسن فرزند حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیهما است).
۸. *غیبت نعمانی* /۲۷۴، ح۵۵ و *بحارالانوار* ۲۳۵/۵۲.

یعنی: «هرگاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان،[1] و بگذرد از جزیره بنی کاوان ـ که در حوالی بصره است ـ و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل آبُر ـ که در حوالی استرآباد[2] است ـ و دیلم ـ که قزوین و حوالی آن است ـ[3] و ظاهر شود از برای فرزند من علَمهای ترکان و متفرّق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف، و جنگها و فتنه‌های عظیم ایشان را روی دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره، و برخیزد پادشاه پادشاهان [در مصر].»

پس حکایت طولانی بیان فرمودند ـ که راوی از میان انداخته است.

پس فرمودند که: «آنگاه تهیّه کرده شود چندین هزار لشکر، و برکشیده شود صف‌ها، و بکُشد قوچ فرزند خود را، در آن هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند. پس بعد از زمانی قائم آل محمّد که عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند، مر او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان توست یا حسین، وصف او نمی‌توان کرد، مثل او کجا به هم می‌رسد. ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظّمه با جماعتی اندک، و بر جنّ و انس غالب گردد، و مردمِ دون ـ یعنی کافران و ظالمان ـ را از زمین براندازد و خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و به روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد.»

مترجم گوید که: ظاهر است خروج کننده خراسان اشاره است به اُمرای ترکان ـ مثل چنگیزخان و هلاکوخان ـ و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه، رضوان مکان،[4] شاه اسماعیل ـ حشره الله مع الائمة الطاهرین ـ لهذا

---

۱. شهری است در پنجاب پاکستان که در ۳۱ کیلومتری جنوب غربی لاهور و ۵۸۲ کیلومتری شمال غربی دهلی قرار دارد (*دهخدا*)، و اهالی آن از قدیم مسلمان بوده‌اند. (*معجم البلدان*)

۲. استرآباد، اکنون گرگان نامیده می‌شود.

۳. دیلم یا دیلمان امروزه جزو گیلان محسوب می‌شود، امّا در روزگار قدیم گیلان جزئی از دیلم به حساب می‌آمده.

۴. در نسخه (ع): آرامگاه.

حضرت فرمود که از ماست و او را فرزند یاد کرد و در میان خُسروان روزگار به این نسب عالی مقدار همین سلسلهٔ علیّه ممتاز و سرافرازند و پادشاه پادشاهان یا مراد همان خسرو خلدآشیان است یا دیگری از سلاطین عظام اولاد کرام او، و چون راوی بسیاری از آن حدیث انداخته است، به خصوص حکم نمیتوان کرد، و کشتن قوچ فرزند خود را، به گمان این حقیر اشاره است به شهادت شاه زاده عالی تبار صفی میرزا[1] ـ نوّر الله مضجعه ـ و پادشاه دیگر که طلب خون نمایند اشاره است بسلطنت سلطان علّیین آشیان شاه صفی اوّل[2] ـ افاض‌الله علیه شآبیب الغفران.

و چون حدیث را اختصار کرده بعضی از وقایع بعد افتاده است اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلاة و السلام و اتّصال این دولت دین پرور به دولت حقّ امام البشر از آخر حدیث ظاهر است.[3]

---

۱. محمّد باقر میرزا ملقب به صفی‌میرزا، فرزند بزرگ شاه عباس اوّل بوده، وی تا سال ۱۰۲۲ هـق به عنوان ولیعهد و جانشین رسمی شاه شناخته می‌شد، امّا در سال ۱۰۲۳ هـق در رشت کشته شد.

۲. نام وی سام‌میرزا است که فرزند صفی‌میرزا بوده و تنها باقی‌ماندهٔ از نسل پسری شاه عبّاس بوده که شاه عبّاس می‌توانسته به سلطنت او دل ببندد. او پس از رسیدن به حکومت نام پدرش را روی خود گذاشته و به شاه صفی شهرت یافت. وی که در آستانهٔ هیجده سالگی بود که برای نزدیک به چهارده سال زمام امور ایران را در اختیار خود گرفت. آغاز سلطنت در جمادی الثّانی سال ۱۰۳۸قمری و مرگ وی در صفر سال ۱۰۵۲ در کاشان روی داد.

۳. توجّه: دربارهٔ بیان مرحوم علّامه مجلسی ـ رحمةالله علیه ـ دربارهٔ این حدیث، به پاورقی صفحه (۵۶) مراجعه فرمائید.

و امّا احتمال دیگری را که می‌توان در حلّ این حدیث شریف داد این است که: شاید منظور از خروج کنندهٔ خراسان، سیّد خراسانی باشد؛ به دلیل اینکه در روایات آمده که او غالب می‌شود بر کوفه و روایات زیادی از ائمّه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین به ما رسیده که سیّد خراسانی بر زمین کوفه غالب خواهد شد چنانکه از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمودند:

«تَنْزِلُ الرّایاتُ السُّودُ الَّتي تَخْرُجُ مِنْ خُراسان اِلَی اَلْکُوفَةِ. فَإِذٰا ظَهَرَ الْمَهْدي إِلَیْهِ بِالْبَیْعَةِ.»

یعنی: «پرچمهای سیاهی که از خراسان در می‌آید و در کوفه فرود می‌آید هنگامی که ←

← مهدی علیه السّلام ظهور کند، این پرچمها برای بیعت به حضور آن حضرت گسیل می‌شوند.» (الخرائج و الجرائح ۱۱۵۸/۳)

و از روایات بسیاری استفاده می‌شود که صاحب پرچمهای سیاه کسی نیست جز سیّد خراسانی. و احتمالاً منظور از خروج کننده گیلان ـ آنگونه که در روایت می‌فرماید که او از ما می‌باشد و خراب می‌کند بصره را ـ سیّد هاشمی باشد. در روایت دیگری از امیرمؤمنان صلوات الله علیه وارد شده که فرمودند:

«یَقُومُ قَبْلَ السُّفْیانی واحِدٌ هاشِمِیٌّ بِجیلانَ، وَ یُعِینُهُ الْمَشْرِقِیُّ. وَ یَأْتِی إِلَی الْبَصْرَةِ فَیَخْرِبُها وَ یَأْتِی إِلَی الْکُوفَةِ فَیَعمُرُها. فَیَعْزَمُ السُّفْیانِیُّ عَلیٰ قِتالِهِ وَ یَهُمَّ مَعَ عَساکِرِهِ بِاسْتِئْصالِهِ.»

یعنی: «پیش از قیام سفیانی یک سیّد هاشمی از گیلان خروج می‌کند و سیّد مشرقی (که شاید سیّد خراسانی باشد) او را یاری می‌کند، پس به سوی بصره می‌تازد و آن را ویران می‌کند و به سوی کوفه عزیمت می‌کند و آن را آباد می‌کند و آنگاه سفیانی برای نبرد با او آماده می‌شود و با سپاهیانش برای نابودی او حرکت می‌کند.»

(الزام النّاصب / ۱۸۸)

و امّا قیام پادشاه پادشاهان در مصر، در نسخه‌ای که مرحوم علّامه مجلسی داشته کلمه (بمصر) ضبط نشده بوده، برای همین مطلب مرحوم علّامه تفسیر به پادشاهان صفویّه نموده است. ولی آنچه از روایات به دست می‌آید شاید منظور از پادشاه در مصر و برکشیدن صفها و سپاهیان و آن کسی که انتقام خون ناحق ریخته را می‌گیرد، قیام اهل مصر و جنگ سفیانی با سیّد هاشمی و اهل مصر باشد، که بعد از آن سیّد خراسانی قیام نموده و طلب خون کشتگان را می‌کند؛ چنانکه روایت شده:

«إِذا مَلِكَ رَجُلُ الشّامِ، وَ آخَرُ مِصْرَ، فَاقْتَتَلَ الشّامِیُّ وَ الْمِصْرِیُّ وَ سَبیٰ اَهلُ الشّامِ قَبائِلَ مِنْ مِصْرَ وَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنَ الْمَشْرِقِ بِرایاتٍ سُودٍ صِغارٍ قَبْلَ صاحِبِ الشّامِ فَهُوَ الَّذِي یُؤَدِّي الطّاعَةَ لِلْمَهْدِیِّ»

یعنی: «هنگامی که مردی حکومت شام را به دست آورد و دیگری بر مصر دست یابد، آنگاه شامی و مصری با یکدیگر به جنگ پردازند و مردم شام قبیله‌هایی از مصر را به اسارت بگیرند و مردی از خراسان (که احتمالاً سیّد خراسانی است) با پرچمهای سیاه کوچکی به سوی شام حرکت کند و او همان شخصی است که زمینه را برای اطاعت حضرت مهدی علیه السّلام فراهم می‌آورد.» (الملاحم و الفتن سیّد بن طاووس / ۱۲۱)

و شاید منظور از قوچ، سفیانی و منظور از حروف برّه (که بچّه قوچ است) یا سیّد هاشمی یا نفس زکیّه باشد که هر دوی آنها توسّط سفیانی به قتل می‌رسند و سرهای آنها از بدن جدا می‌شود؛ چنانچه در علامات ظهور از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده که آن حضرت فرمودند:
←

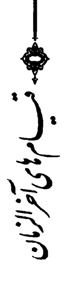
«وَقَتْلُ رَجُلٍ هاشِمِيٍّ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ مِنَ الصّالِحِينَ وَ ذِبْحِ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ بَيْنَ الرُّكنِ وَ الْمَقامِ.»

یعنی: «مردی هاشمی با هفتاد نفر از بندگان شایسته خدا در پشت کوفه کشته می‌شود و نفس زکیه در میان رکن و مقام ذبح خواهد شد.»

(*بحار الانوار* ۵۲/۲۲۰و۲۷۳)

و منظور از قیامهای دیگر، نهضت‌ها و خیزشهایی است که در گوشه و کنار به وقوع خواهد پیوست و منظور از انتقام گیرنده، افرادی باشند که از وضع متشنّج استفاده کرده به خونخواهی بر می‌خیزند.

(*یوم الخلاص*)



حدیث سوّم

حروف مقطعه و امام زمان (عج)

[خروج بنی هاشم در حروف مقطّعه قرآن]

«شیخ محمّد بن مسعود عیّاشی»[1] که از ثقات محدّثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی، که حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه بعد از آن که مدّت ملک شقاوت اساس بنی عبّاس را بیان فرمود، گفت :

«یٰا أَبٰا لُبَیدٍ إنَّ فِی حُرُوفِ ٱلْقُرآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْماً جَمّاً، إنَّ اللهَ تَعٰالیٰ أَنْزَلَ﴿آلم * ذٰلِكَ الْكِتٰابُ﴾ فَقٰامَ مُحمّدٌ صلّی الله علیه و آله حَتّیٰ ظَهَرَ نُورُهُ وَثَبَتَتْ کَلِمَتُهُ، وَ وُلِدَ یَومَ وُلِدَ وَ قَدْ مَضیٰ مِنْ الألفِ ٱلسّابِعِ مِائَةُ سِنَةٍ وَثَلاثَ سِنِینَ، ثُمَّ قٰالَ : وَ تِبْیٰانُهُ فِی کِتٰابِ اللهِ فِي الْحُرُوفِ المُقَطَّعَةِ إذٰا عَدَدْتَهٰا مِنْ غَـیْرِ تَکْـرٰارٍ، وَلَیْسَ مِنْ حُرُوفٍ مُقَطَّعَةٍ حَرْفٌ یَنْقَضِی إلاّ وَقِیٰامُ قٰائِمٍ مِنْ بَنی هٰاشِمٍ عِنْدَ إنْقِضٰائِهِ.

---

۱. نام او محمّد، پسر مسعود، سمرقندی، معروف به عیاشی، شیخ محدّث، مفسّر، ثقه، صدوق، از عیون این طایفه و جلیل القدر و کثیر الاخبار و بصیر به روایت (وی از اعلام غیبت صغریٰ می‌باشد) و زیاده از دویست کتاب تصنیف کرده که از جمله آنها است تفسیر عیاشی. وی در اوّل امر به مذهب عامّه بوده و احادیث بسیار از ایشان استماع نموده پس هدایت یافته و از علمای شیعه شده.

(رجال نجاشی / ۳۵۰)

ثُمَّ قالَ: اَلْاَلِفُ واحِدٌ، وَ اَللامُ ثَلاثُونَ، وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَ اَلصّادُ تِسْعُونَ، فَذٰلِك مِائَةٌ وَ أَحَدٌ وَ سِتُّونَ، ثُمَّ كانَ بَدْؤُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السّلام ﴿الٓمٓ ۞ اللّه﴾ فَلَمّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قامَ قائِمُ وُلْدِ الْعَبّاسِ عِنْدَ ﴿الٓمٓصٓ﴾ وَ يَقُومُ قائِمُنا عِنْدَ إِنْقِضائِها بِـ ﴿الٓر﴾ فافْهَمْ ذٰلِكَ وَ عِهِ [وَ اَكْتُمْهُ]»[1]

یعنی «به تحقیق که در حروف مقطّعه ـ که در اوّل سوره‌های قرآنی است ـ علم بسیار هست، بدرستی که الله تعالی فرو فرستاد ﴿ الٓمٓ ذلك الكتاب ﴾[2] را پس حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله اظهار پیغمبری خود نمود، تا آن که نور حقیقت او هویدا شد و کلمهٔ حقّ اسلام او، ثابت و محقّق و محکم شد، و در روزی که متولّد شد از هزار هفتم از خلق آدم صدو سه سال گذشته بود. پس گفت که بیان این در کتاب خدا هست در حروف‌های مقطّعه ـ اوّل سوره‌ها ـ هرگاه بشماری بی تکرار، و هیچ حرفی از حروف مقطّعه نیست مگر آن که نزد منتهی شدن آن، یکی از بنی هاشم خروج می‌کند. پس فرمود که الف، یکی است و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک می‌شود، پس بود [ابتدای][3] خروج امام حسین بن علی علیهما السّلام در ﴿ الٓمٓ الله ﴾[4] پس چون مدّتش تمام شد خروج کرد اوّل پادشاهان بنی عباس نزد ﴿ المص ﴾[5] و خروج می‌کند قائم اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین نزد منقضی شدن این حروف به ﴿ الٓر ﴾[6] پس بفهم و نگاه دار [و پنهان دار].»

مترجم گوید : که این حدیث از جمله احادیث مشکله است و چندین وجه از اشکال دارد، و تا حال نشنیده‌ام که کسی حلّ این حدیث کرده باشد،

---

۱. *تفسیر عیّاشی* ۲/۱۳۶، ح۳، و *بحارالانوار* ۵۲/۱۰۶، ح۱۵ و ۹۲/۳۸۳، ح۱۸، و *برهان* ۲/۳.
۲. *بقرة*: ۱ و ۲.
۳. زیاده از متن حدیث.
۴. *آل عمران*: ۱ و ۲.
۵. *اعراف*: ۱.
۶. *یونس*: ۱.

و این حقیر را وجهی چند به‌خاطر قاصر رسیده که در کتاب ***«بحارالأنوار»*** ذکر کرده‌ام[1]، و یک و جهش را در این رساله ایراد می‌نمایم.

اوّل باید دانست که حساب ابجد[2] چنانچه در کتب معتبرهٔ حساب معلوم می‌شود به چند[3] وجه در زمان سابق مقرّر بوده، و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقاً در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است : (صعفض، قرست، ثخذ، ظغش)؛ یعنی صاد را شصت می‌گیرند و ضاد را نود می‌گیرند و سین را سیصد می‌گیرند و ظاء را هشتصد می‌گیرند و غین را نهصد و شین را هزار و در باقی حروف با مشهور موافقند.

پس بدان که اوّل تاریخ ولادت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله را از جمیع فواتح بیرون آوردند[4]، به آن که مکرّرها را بیاندازی؛ [یعنی][5] «الم» و «الر» و «حم»[6] و غیر اینها که مکرّر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوطه را با زبر و بیّنات حساب کنی، مثل آن که الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین.

[پس الف لام میم]،[7] الف لام میم صاد، الف لام را، الف لام میم را، کاف ها یا عین صاد، طاها، طاسین، [یا سین]، صاد، حا میم، حا میم عین سین قاف، قاف، نون، حرفهای ایشان را که می‌شماری صد و سه می‌شود.

و از خلق حضرت آدم علیه‌السّلام تا ولادت شریف حضرت سیّد البشر

---

۱. ***بحارالانوار*** ۵۲ / ۱۰۶ ح ۱۸.

۲. ابجد، ترتیب و ترکیب قدیم حروف الفبائی عربی است که از این حروف هشت کلمهٔ مصنوعی ساخته‌اند که به این شکل تلفظ می‌شود:(ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضظغ)، برای هر یک از این حروف عددی معیّن کرده‌اند که از همزه تا یاء از یک تا ۱۰ می‌باشد، و از کاف تا ص ده‌تا ده‌تا می‌شمارند و از ق تا آخر صدتا صدتا می‌شمارند.

۳. در نسخه (م) و (ع): چندین.

۴. در نسخه (م) و (ع): آورند.

۵. زیاده از نسخه (م) و (ع).

۶. ***غافر***: ۱.

۷. زیاده از نسخه (م) و (ع).

موافق این حدیث معتبر، شش هزار و صد و سه سال گذشته بود و اوّل هر هزار سال مبدأ تاریخ است و از اوّل هزار و هفتم، صد و سه گذشته بود و عدد این حروف نیز صد و سه سال است چنانچه دانستی.

پس فرمود که «الم» که در اوّل سورهٔ بقره است اشاره است به بعثت حضرت سیّد المرسلین صلّی‌الله علیه و آله و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور، خروج یکی از بنی هاشم می‌شود و اوّل دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطّلب بود، پس از اوّل ظهور دولت عبد المطّلب تا ظهور دولت خاتم أنبیاء صلّی‌الله علیه و آله نزدیک به هفتاد و یک است که عدد «الم» است به حساب ابجد و به حساب ترتیب قرآن.

بعد از «الم» البقره «الم» آل عمران است، و آن اشاره به خروج حضرت امام حسین صلوات الله علیه است؛ زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آن حضرت قریب به هفتاد و یک بود.

و دیگر به حسب[1] ترتیب سور قرآنی ﴿المص﴾ است و آن اشاره است به خروج بنی عبّاس که باز از بنی هاشم بودند ـ هر چند خروجشان به باطل بود ـ و به حسب[2] ابجد مغاربه صد و سی و یک سال است و از اوائل بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سورهٔ اعراف باشد، پس با بیعت ایشان نیز موافق می‌آید.

و توضیح این که بنای حساب «المص» بر ابجد مغاربه است، در ضمن حدیثی که در «*بحار الأنوار*» از «*معانی الأخبار*»[3] نقل شده است حاصل می‌شود.

---

۱. در نسخه (ع): جهت.

۲. در نسخه (م) و (آ) و (ع): حساب.

۳. شیخ صدوق ـ علیه‌الرّحمه ـ روایت می‌کند از ابوجمعة، که مردی بی دین و زندیق از بنی‌امیّه محضر امام صادق صلوات الله علیه رسید و از آن حضرت سؤال کرد :

«*چه چیزی از آیه (المص) اراده شده؟ و چه چیزی در او از حلال و حرام است؟ و چه*
←

و امّا آن که قیام قائم آل محمّد صلوات الله علیه نزد «الر» است، فقیر را چنین به خاطر می‌رسد که مراد این باشد که پنج «الر» را که در قرآن مجید است[1] همه را حساب باید کرد، به قرینه آن که در «الم» که یکی مراد بود جزء آیه بعد را ضم فرمود در هر دو موضع و در «الر» چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود، که تقریباً از سنهٔ تحریر این رساله که سنهٔ هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدأ آن تواریخ[2] از اوائل بعثت بود.

[این سخنی است بر حسب احتمال در حلّ این حدیث و تعیین وقت ظهور آن حضرت به غیر از جناب مقدّس نبوی الهی و محرمان اسرار حضرت رسالت پناهی، کسی نمی‌داند.

و چند حدیث دیگر مثل این حدیث واقع شده است که تعیین وقت

→ ***چیزی در او می‌باشد که نافع برای مردم باشد؟***

راوی می‌گوید که حضرت از کلام آن مرد زندیق بسیار خشمگین شد و فرمودند: بدا به حالت ساکت شو! الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود جمعشان چقدر می‌شود؟ مرد زندیق گفت: صد و سی و یک.

حضرت فرمودند: هنگامی که منقضی شد سنهٔ صد و سی و یک، پادشاهی اصحاب تو نیز از بین خواهد رفت.

راوی می‌گوید که من دیدم که چون آن سال منقضی شد در روز دهم کوفه توسط بنی‌عبّاس تصرّف شد و مُلک بنی‌امیّه منقرض گردید.

(*معانی‌الاخبار* / ۲۸، ح ۲۵، و *بحارالانوار* ۳۷۶/۹۲، ح ۷)

قابل توجّه است چنانچه مشاهده می‌فرمائید در عبارت حدیث حساب صاد بنابر ابجد اهل مغرب نیامده چون بنابر ابجد مغاربه ۶۰ می‌باشد و بنابر ابجد کبیر مرسوم ۹۰ می‌شود، ولی وقتی شما صاد را شصت بگیرید و اعداد را جمع کنید ۱۶۱ می‌شود، در حالی که در عبارت حدیث ۱۳۱ می‌باشد که این عدد بنابر آن است که صاد را ۶۰ و بنا بر ابجد مغاربه بگیرید. شاید بتوان جواب این اشکال را این گونه داد که چون حضرت به حساب ابجد اهل مغرب حساب می‌کردند ۶۰ فرموده بودند ولی راویان حدیث یا نسّاخ که اطّلاعی از ابجد مغاربه نداشتند به گمان اینکه اشتباهی از راوی صادر شده عبارت حدیث را تصحیح کردند، از این رو در کتاب معانی الاخبار ۹۰ ضبط شده‌است.

۱. سوره‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵، آیات ۱.

۲. در نسخه (م) و (ع): تاریخ.

مجملاً در آنجا شده است چنانکه در کتاب «کافی» و غیر آن مذکور است و احادیث دیگر وارد شده است که:

«دروغ می‌گویند آنها که تعیین وقت برای ظهور آن دولت می نماید.»[1]

و شاید به این نحو جمع میان احادیث توان کرد، که اگر کسی بر سبیل حتم خبر دهد کاذب باشد واگر بر وجهی خبر دهد که احتمال بداء و تغییر در آن باشد مجوّز باشد[2] و تفسیر این کلام موضع دیگر می‌طلبد و این رساله گنجایش ذکر آن ندارد.][3]

امید که حق تعالیٰ در این زودی دیده جمیع مؤمنان را به غبار موکب همایون آن حضرت صلوات الله علیه منوّر گرداند، **بمحمَّد و آله الطّاهرین.**

---

۱. *کافی* ۱ / ۳۶۸، و *غیبت نعمانی* / ۲۹۸، ح ۴، و *بحارالانوار* ۵۲ / ۱۱۷، ح ۴۴.

۲. چنانچه از بیان مرحوم علّامه در حلّ حدیث اوّل و دوّم عرضه داشتیم برخی از نشانه‌ها و روایات در مورد ظهور قطعی و تردیدناپذیر است و برخی دیگر مشروط و آنگونه که از کلام مرحوم علّامه برمی‌آید، این روایت از روایاتی است که مشروط گردیده به شرط بداء و تحقّق پیدا نکرده به خاطر اینکه شرط او که «بداء» باشد متحقّق شده و نیز خود مرحوم علّامه در کتاب «*بحار الانوار*» در وجه اوّل از حلّ این حدیث این مطلب را متذکّر شده است.

۳. زیاده از نسخه (گ).

حدیث چهارم
نرجس خاتون مادر امام زمان (عج)

[خبر بشر بن سلیمان برده فروش]

دو شیخ بزرگوار «شیخ محمّد بن بابویه قمی»[1] و «شیخ طوسی»[2] رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت ـ به سند معتبر ـ روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوایّوب انصاری بوده و از شیعیان خاصّ امام علیّ نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بوده در شهر «سُرَّ من رأی» گفت که روزی کافور ـ خادم حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود

---

۱. نام او محمّد فرزند علی فرزند حسین فرزند بابویه، کنیهٔ او ابوجعفر، ولقبش صدوق، جلیل القدر، بصیر به فقه و اخبار و رجال است، و برای او مصنّفات فراوانی می‌باشد که از مهمّات آنها می‌توان از من لا یحضره الفقیه و امالی و توحید و خصال و... نام برد.

وی به دعای حضرت بقیة الله عجّل اللّه تعالی فرجه به دنیا آمده، و از حفّاظ حدیث بوده به حدّی که در میان قمّیّن مانند او در حفظ و کثرت علم دیده نشده و به التماس شیعیان شهر ری آنجا اقامت فرموده و در سال ۳۸۱ هجری قمری همان جا نیز دار فانی را وداع گفته. (*رجال طوسی* / ۴۳۹، و *فوائدرّضویة* / ۵۶۰)

۲. نام او محمد فرزند حسن فرزند علی، کنیهٔ او ابوجعفر و معروف به شیخ طوسی، شیخ الامامیه، رئیس الطّائفه، جلیل القدر، عظیم المنزله، عارف به اخبار و رجال و فقه و اصول و کلام و ادب و در هر فنیّ از فنون اسلام کتابی را تصنیف نموده.

وی از تلامذهٔ شیخ مفید بوده، از کتب او می توان از تهذیب، استبصار، اَمالی، غیبت... نام برد. در سال ۳۸۵ هجری قمری در ماه مبارک رمضان به دنیا آمده و در سال ۴۰۸ داخل عراق شده و در سال ۴۶۰ فوت کرده و در نجف اشرف در منزل خود مدفون گشته است. (*منتهی المقال* ۲۰/۶)

که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبّت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم تاحال و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده‌اید و من تو را اختیار می کنم و مشرّف می‌کنم[1] به فضیلتی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و تو را بر رازی [پنهان] مطلّع می گردانم و به خریدن کنیزی می فرستم.

پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی[2] و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زَر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر[3] [فرات][4] حاضر شو، پس چون کشتی‌های اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتی‌ها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عبّاس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید [نخّاس][5] نام دارد و در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامهٔ حریر کنده پوشیده است و إبا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود، پس بدان که به زبان رومی می‌گوید که وای پرده عفّتم دریده شد!

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز و عفّت او مرا در خریدن راغب تر گردانیده، پس آن کنیز به لغت

---

۱. در (م) و (آ) و (ع): می‌گردانم.
۲. در مصدر: به خط رومیّ و لغت رومیّ.
۳. جسر: پل، گذرگاه.
۴. زیاده از مصدر. تردیدی نیست که این خطای نسّاخ است یا اشتباه چاپی؛ زیرا مسلّم است نهری که در بغداد جاری است دجله است نه فرات.
۵. زیاده از مصدر.

عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر [به ذیّ][1] حضرت سلیمان بن داوود ظاهر شوی[2] و پادشاهی او را بیابی که من به تو رغبت [کنم][3]، نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست! پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می‌کنی و البته باید که مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم.

پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو که نامه‌ای با من است که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است به لغت فرنگی و خطّ فرنگی[4] و در آن نامه، کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است و این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

[مادر امام زمان صلوات الله علیها کیست؟]

بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آن چه فرمود همه را به عمل آوردم. پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمر بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش! و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک کنم!

پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام به من داده بود.[5] پس زَر دادم و کنیزک را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره[ای] که در

---

۱. زیاده از نسخه (آ).

۲. در نسخهٔ اصل: شود و در باقی نسخ مثل آنچه که ضبط شده می‌باشد.

۳. زیاده از مصحّح.

۴. در مصدر: به لغت رومیّ و خط رومیّ.

۵. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): بودند.

بغداد گرفته بودم و تا [به][1] حجره آمد نامهٔ امام علیه السّلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید[2] و بر سر و روی می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید.

پس من از روی تعجّب گفتم، که می‌بوسی نامه[ای] را که صاحبش را نمی‌شناسی؟!

کنیز گفت: که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران! گوش خود به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

من ملیکه، دختر یشوعای فرزند قیصر ـ پادشاه رومم ـ و مادرم از فرزندان شمعون بن حمّون الصفا؛ وصیّ حضرت عیسی علیهما السّلام است، تو را خبر دهم به امری عجیب.

[آنچه که باعث آشنایی حضرت نرجس علیهاالسّلام با خاندان عصمت گشت]

بدان که جدّم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریّان عیسی علیه السّلام از علمای نصاری و عبّاد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشگر و سرداران عسگر و بزرگان سپاه، سرکرده‌های قبائل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایّام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصّع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد.

پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند، بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتاد و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین

---

۱. زیاده از مصحح.

۲. در نسخهٔ (آ): می‌نهاد.

افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد. در آن حال رنگهای کشیشان متغیّر شد و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدّم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحوستها روی نمود؛ که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی [و مذهب ملکانی][1] به زودی زایل گردد.

پس جدّم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها[2] را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، همین که شروع به خواندن انجیل کردند همان حالت اوّلی روی نمود و نحوست این برادر برابر[3] نحوست آن برادر بود و سرّ این کار را ندانستند؛ که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر.

پس مردم متفرّق شدند و جدّم غمناک به حرم‌سرا بازگشت و پرده‌های خجالت درآویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریّان در قصر جدّم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدّم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسالت پناه محمّدی صلّی الله علیه و آله با وصیّ و دامادش علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیهما و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منوّر ساختند. پس حضرت مسیح به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله شتافت و دست درگردن مبارک آن حضرت درآورد. پس حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله فرمود که یا روح الله! آمده‌ام که ملیکه، فرزند وصیّ تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. در نسخه (آ): بتها.

۳. در نسخه (آ):زیاده بر، و در نسخه (ع): مثل.

خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السّلام، فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی.

پس حضرت عیسی علیه السّلام نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده! پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین شمعون گفت: که کردم.

پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله خطبه‌ای انشاء فرمود و با حضرت مسیح علیه السّلام مرا به امام حسن عسکری علیه السّلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریّان گواه شدند.

پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جدّ خود نقل نکردم و این گنج رایگان[1] را در سینه پنهان داشتم و آتش محبّت آن خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا بر باد فنا می‌داد؛ تا به حدّی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی می‌شد و بدن می‌کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می‌گردید. پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آن که جدّم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمی‌داد.

پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من! آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟

گفتم : ای جدّ من! درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم که اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمایی و بندها و زنجیرها از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی ببخشند. پس چون چنین کرد اندک صحّتی از خود ظاهر ساختم، و اندک طعامی تناول نمودم، پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت.

---

۱. در نسخه (آ): یگانه.

[ایمان آوردن حضرت نرجس خاتون علیها السّلام]

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها الصّلاة و السّلام به دیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت‌اند. پس مریم به من گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر توست ـ امام حسن عسکری علیه السّلام.

پس من به دامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السّلام به من جفا می‌کند و از دیدن من ابا مـی‌نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه به دیدن تو آید و حال آن که به خدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی[1]؟ و اینک خواهرم [مریم][2] ـ دختر عمران ـ بیزاری می‌جوید به سوی خدا از دین تو. اگر میل داری کـه حـق تـعالیٰ و حضرت مسیح[3] و مریم علیهما السّلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به دیدن تو بیاید، پس بگو:

«أَشْهَدُ أَنْ لا اِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ أَبِی مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ»

پس چون به این کلمه طیّبه تلفّظ نمودم، حضرت سیّدة النّساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیّبه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می‌بردم. چـون شب آیـنده درآمـد و بـه خـواب رفـتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید. گفتم: ای دوست من! بعد از آن که دلم را اسیر محبّت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟

---

۱. ترسایان، گروهی از مدّعیان پیروی دین مسیح علیه السّلام هستند که گویند صانع از یکی بیشتر است.

۲. زیاده از نسخهٔ: (م) و (ع).

۳. در نسخهٔ (م)، کلمهٔ (مسیح) را ندارد.

فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر آن که تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالیٰ ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدّل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید.

[اسیری وصال فرجام حضرت نرجس سلام الله علیها]

بشر بن سلیمان گفت: که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت: مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام در شبی از شبها که در فلان روز جدّت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیأتی که تو را نشناسند و از پی جدّ خود روانه شو و از فلان راه برو! چنان کردم، طلیعهٔ لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت، من به حصّهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم.[1]

گفت: این نام کنیزان است!

بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی [نیک] می دانی!

---

۱. محدّثان برای مادر امام زمان صلوات الله علیه هشت نام ذکر نموده‌اند؛ به این ترتیب: «نرجس» ، «سوسن» ، «صَیقل» ، «صقیل» ، «حدیثه» ، «حکیمه» ، «ملیکه» ، «ریحانه» و «خمط». ولی مشهورترین نام ایشان «نرجس» وکنیهٔ ایسان «امّ محمّد» است.
امّا این مطلب واضح و آشکار است که تعدّد و تنوّع اسامی دلیل بر تعدّد مسمّا نیست و آن از شأن و منزلت بزرگان است؛ به طوری که اسامی متعدّده برای شخصی بیانگر صفات گوناگون و جوانب خاصی است که در وجود شخص می‌باشد. فی المثل این تعدّد اسماء برای خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله در قرآن کریم و انجیل یافت می‌شود؛ مثل «محمّد»، «احمد»، «طاها»، «یاسین»، «بشیر» و «نذیر» و در انجیل این گونه از ایشان نام برده شده است «فارفلیطا» به زبان سریانی، و «برکلوتوس» به لغت یونانی.

گفت که بلی، از بسیاری محبّتی که جدّم نسبت به من داشت و می‌خواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه [مزیّن][1] بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو می‌دانست مقرّر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی به من آموخت، تا آن که زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گوید که چون او را به «سرّمن رای» بردم و به خدمت حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو [آشکار][2] نمود عزّت دین اسلام را و مذلّت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمّد و اهل بیت او را علیهم السّلام؟

او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می‌دانی از من؟ پس حضرت فرمود که می‌خواهم تو را گرامی دارم، کدام [یک] بهتر است نزد تو، این که ده هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟

گفت : بلکه بشارت به شرف [ابدی][3] را می‌خواهم و مال را نمی‌خواهم.

حضرت فرمود که بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟

فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله تو را برای او خطبه کرد. پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصیّ او تو را به عقد کی درآوردند؟

گفت : به عقد فرزند تو امام حسن علیه السّلام.

حضرت فرمود که آیا او را می‌شناسی؟ گفت که مگر از آن شبی که به

---

۱. زیاده از مصحح.
۲. زیاده از مصحح.
۳. زیاده از نسخهٔ: (آ).

دست بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی گذشته است که او به دیدن من نیاید!

پس حضرت، کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن! چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیزی است که می‌گفتم. حکیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد.

پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ! ببر او را به خانه خود و واجبات و سنّتیها را به او بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و مادر حضرت صاحب الزّمان صلوات الله علیهما است[1].

---

۱. *کمال الدّین* ۱ / ۴۱۸، و *غیبت طوسی* / ۲۰۸، و *دلائل الامامه* / ۴۸۹، و *منتخب الانوار المضیئه* / ۵۳، و *روضة الواعظین* / ۲۵۲، و *مناقب ابن شهرآشوب* ۴/ ۴۴۰ مختصراً، و *بحارالانوار* ۵۱/ ۶، ح ۱۲ و ص ۱۰، ح ۱۳.

حدیث پنجم
ولادت امام زمان (عج)

[کیفیت تولّد امام زمان از لسان حکیمه خاتون صلوات اللّه علیهما]

مشایخ عظام ذوی الاحترام «محمّد بن یعقوب کلینی»[1] و «محمّد بن بابویه قمی» و «شیخ أبوجعفر طوسی» و «سیّد مرتضی»[2] و غیر ایشان از محدّثین عالی شأن ـ به سندهای معتبر ـ روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها[3] که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به خانه من

---

۱. شیخ المحدّثین، و رئیس شیعه، و اوثق و اثبت ایشان است در حدیث و صاحب کتاب شریف **«کافی»** است که ملاذ و مرجع فقهاء و محدّثین و روشنی چشم شیعه است و به شهادت شیخ مفید ـ رحمة‌الله‌علیه ـ اجلّ کتب اسلامیه و اعظم مصنّفات امامیّه است.
و حکایت شکافتن قبر او به دستور والی بغداد ویافتن جسدش تازه و بدون تغییر با کفن خود مشهور است. وی در سنهٔ ۳۲۹ هجری قمری که اوّل غیبت کبری می‌باشد وفات کرده و در بغداد مدفون گشته. (**فوائد رضویه** / ۶۵۷)

۲. نام او علی فرزند حسین از فرزندان امام موسی کاظم صلوات الله علیه می‌باشد کنیهٔ او ابوالقاسم معروف به سیّد مرتضی علم الهدی می‌باشد. وی یگانهٔ روزگار در علوم بسیاری مانند: علم کلام، فقه، اصول فقه، ادب از نحو و شعر و لغت و... بود و مصنّفات بسیاری دارد مانند: مجازات النبویّة، الشّافی فی الامامة، الذّریعة فی اصول الشّیعة، تنزیه الانبیاء، و...
او در سال ۳۵۵ هجری قمری در ماه رجب به دنیا آمده و در سال ۴۳۶ درماه ربیع الاول از دنیا رفته و برادرش سیّد رضی (ره)بر او نماز خواند و در منزلش او را دفن نمود. (**منتهی المقال** ۳۹۷/۴)

۳. از بانوان مجلّلهٔ خاندان وحی است و دختر امام جواد صلوات الله علَیه بوده که در سامراء در ضریح مطّهر عسکریّین صلوات الله علیهما قبر او ظاهر و مشهور است. در سنهٔ ۲۷۴ وفات آن ←

تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم.

فرمود که ای عمّه! این نگاه از روی تعجب بود؛ زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آن که پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب.

حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السّلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را بفرست از برای فرزندم. گفتم: ای سیّد من! از برای همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم. فرمود که ای بزرگوارِ صاحب برکت، خدا می‌خواست که تو را در چنین ثواب شریک گرداند و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید که تو را واسطهٔ چنین امری گردانید.

حکیمه گفت که به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوّت و عفاف را[1] در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر، به خانهٔ خورشید انور؛ یعنی والد مطهّر بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السّلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته به عادت مقرّر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می رسیدم.

پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت: ای خاتون من! پا درازکن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم: تویی خاتون و صاحب من! هرگز نگذارم که تو کفش

→ مخدّره بوده و او عالمهٔ فاضلهٔ جلیله، واسطهٔ بین امام و رعیّت بوده.

مجلسی در «*بحارالانوار*» تعجّب می‌کند که چرا کسی از علما برای این سیّدهٔ جلیله زیارتی نقل نکرده، با اینکه عظمت و منزلت و قدر و جلالت او کالنّور علی شاهق الطّور است.

(*ریاحین الشّریعه* ۱۵۰/۴، و *بحارالانوار* ۱۰۲/ ۷۹)

۱. در نسخهٔ (م) و (ع): صفارا.

از پای من بکشی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت می کنم و منّت بر دیدهٔ خود می نهم.

چون حضرت امام علیه السّلام این سخن از من شنید گفت: خدای تو را جزای نیکو دهد ای عمّه! پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب. پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم.

حضرت فرمود که ای عمّه! امشب نزد ما باش که در این شب متولّد می‌شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت.

گفتم: از کجا به هم می رسد ای سیّد من و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌بینم![1] فرمود که از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم، تبسّم فرمود و گفت: چون صبح می شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مَثَل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر اوظاهر نشد و احدی بر حال او مطّلع نگردید؛ زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حال موسی.

و در روایت دیگر آن است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد [بلکه][2] در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی‌آییم بلکه از ران مادران فرود می آییم؛ زیرا که ما نورهای حق تعالی‌ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده.[3]

حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت: ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم. پس شب در آن جا ماندم و

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): نمی‌یابم.

۲. زیاده از مصدر.

۳. **بحارالانوار** ۵۱ / ۲۶.

افطار کردم [و][1] نزدیک[2] نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او به حال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می شد و در این شب پیش از شب‌های دیگر به نماز تهجّد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس [بر][3] جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد.

چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، نزدیک شد که در دلم شکّی پدید آید از وعده [ای] که حضرت فرموده بود، ناگاه حضرت امام حسن علیه‌السّلام از حجرهٔ خود صدا زدند که شکّ مکن که وقتش رسیده است!

در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، او را در بر گرفتم و نام[4] الهی بر او خواندم.

حضرت آواز دادند که سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾[5] بر او بخوان!

پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده. پس من شروع کردم به خواندن سورهٔ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می کرد در خواندن و بر من سلام کرد، من ترسیدم حضرت صدا زدند که تعجّب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خُردان ما را به حکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجّت خود ساخته در زمین.

پس چون کلام حضرت امام علیه‌السّلام تمام شد[6] نرجس از دیدهٔ من غایب شد، گویا پرده[ای] میان من و او حائل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن علیه‌السّلام فریادکنان. فرمود که برگرد ای عمّه که او را در جای خود خواهی دید! چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که

---

۱. زیاده از نسخه (م) و (ع).
۲. در نسخهٔ (م) و (ع): نزد.
۳. زیاده از نسخهٔ (آ).
۴. در نسخهٔ (ع): اسم.
۵. قدر: ۱.
۶. در اصل مصدر: پس هنوز کلامش تمام نشده بود.

دیده‌ام [را] خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السّلام را دیدم که روی به قبله به سجده افتاده به زانوها و انگشتان سبابه را به آسمان [بلند] کرده و می‌گوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلا الله [وَحْدَهُ لاشَرِيكَ لَه][1] وَأَنَّ جَدِّی رَسُولُ اللهِ وَ أَنَّ أَبِی أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ»

پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید، پس فرمود که:

«اَللّٰهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِی،[2] وَ أَتْمِمْ لِي أَمْرِی وَ ثَبِّتْ وَطْأَتِی وَ اَمْلاَءِ الْأَرْضَ بِی عَدْلاً وَ قِسْطاً»

یعنی: «خداوندا [به][3] وعدهٔ نصرت که به من فرموده[ای] وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد»!

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه متولّد شد نوری از او ساطع گردید و به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید[ی را][4] دیدم که از آسمان به زیر می‌آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آن حضرت می‌مالیدند و پرواز می‌کردند.[5]

[و در روایت دیگری نیز می‌فرماید][6] پس حضرت امام حسن علیه السّلام مرا آواز داد که ای عمّه فرزند مرا در برگیر و به سوی من بیاور! پس چون [بر]گرفتم او را، ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که:

---

۱. زیاده از مصدر.
۲. درمصدر: «اَللّٰهُمَّ أَنْجِزْ لِي مٰا وَعَدْتَنِي»
۳. زیاده از مصحّح.
۴. زیاده از مصحّح.
۵. *کمال الدّین* ۲ / ۴۳۱ ح ۷.
۶. زیاده از مصحّح.

﴿جٰاءَ ٱلْحَقُّ وَ زَهَقَ ٱلْبٰاطِلُ إِنَّ ٱلْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً﴾[1]

یعنی : «حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، به درستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد.»

حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را به نزد پدر بزرگوار بردم، همین که نظرش[2] بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر [دو] دیده‌اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهّر بر سر آن سرور مالید و گفت : ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی!

پس حضرت صاحب علیه السّلام استعاذه فرمود و گفت:

﴿بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۞ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِي ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ ٱلْوٰارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَحْذَرُونَ﴾.[3]

و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است[4] و ترجمه ظاهر لفظش این است که:

«می‌خواهیم منّت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین

---

۱. *اسراء*: ۸۱.

۲. در نسخه (م) و (ع): نظر مبارکش.

۳. *قصص*: ۵.

۴. شیخ طوسی رحمة الله علیه روایت کرده از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دربارهٔ این آیهٔ شریفه که آن حضرت فرمودند: «اینان آل محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشند که بعد از سختیهایشان خداوند متعال حضرت مهدی صلوات الله علیه را که از آل محمّد می‌باشد برمی انگیزد، پس به آل محمّد عزّت می‌دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می‌کند.» (*غیبت طوسی* / ۱۸۴، و *بحارالانوار* ۵۴/۵۱، ح ۳۵)

برای تحقیق بیشتر دربارهٔ این آیهٔ شریفه به کتابهای *کمال‌الدّین* و *غیبت طوسی* و *غیبت نعمانی* و *تفسیر مجمع البیان* و *تفسیر برهان* و کتب حدیثی دیگر مراجعه فرمائید.

ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم به فرعون و هامان ـ یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللّعنة ـ[1] و لشکرهای ایشان از آن امامان، آنچه را حذر می‌کردند.»[2]

برگشتیم به ترجمه حدیث : پس حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه صلوات فرستاد بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلاة و السّلام تا پدر بزرگوار خود. پس در این حال مرغان بسیار، نزدیک سر مبارک آن حضرت پیدا شدند، پس به یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور! مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را.

پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و به زودی به سوی تواش برمی‌گردانند؛ چنانچه حضرت موسی را به مادرش برگردانیدند، چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

«پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیدهٔ مادرش به او روشن گردد[و حزن و اندوهش برطرف گردد][3].»[4]

حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمودند که این روح القدس است و موکّل است به ائمّه علیهم السّلام، ایشان را موفّق می‌گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می‌دارد و ایشان را به علم زینت می‌دهد.

---

۱. در نسخهٔ (م): اوّل و دوّم.

۲. *بحارالانوار* ۲۶/۵۱.

۳. زیاده از مصدر.

۴. ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ﴾. (قصص: ۱۳)

حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه می‌رود، گفتم: ای سیّد من این طفل دو ساله است؟ حضرت تبسّم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف [اطفال] دیگر[1] نشو و نما می‌کنند؛ یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن می‌گویند و قرآن می‌خوانند و عبادت پروردگار می‌کنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان می‌برند و هر صبح و شام بر ایشان نازل می‌شوند.

پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت آن حضرت می‌رسیدم در زمان امام حسن علیه السّلام تا آن که چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملازمت کردم، به صورت مردی کامل مشاهده کردم او را [و][2] نشناختم. به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا می‌فرمایی نزد او بنشینم؟! فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من و عن قریب من از میان شما می‌روم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی!

پس بعد از چند روز حضرت امام حسن علیه السّلام به عالم قدس ارتحال نمود و من حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت می‌نمایم و از هر چه سؤال نمایید مرا خبر می‌دهد و گاه هست که می‌خواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب می‌فرماید[3].

و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت علیه السّلام مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم به خدمت امام حسن علیه السّلام و پرسیدم مولای من کجاست؟

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): دیگران.

۲. زیاده از مصحّح.

۳. *کمال الدّین* ۴۲۶/۲، و *غیبت طوسی* مختصراً /۲۳۹، ح۲۰۷، و *عیون المعجزات* / ۱۳۹، و *اثبات الوصیة* /۲۱۸، و *بحارالانوار* ۱۱/۵۱، ح۱۴.

فرمود: که سپردیم او را به آن کس که از ما و تو، به او احقّ و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما! چون روز هفتم رفتم گهواره[ای] دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده و بر روی من می‌خندید و تبسّم می‌فرمود.

پس حضرت آواز دادند که فرزند مرا بیاور! چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند! حضرت صاحب علیه السّلام شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمّه علیهم السّلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه[ای] که گذشت تلاوت نمود.

پس حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که بخوان ای فرزند از آن چه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است! پس ابتدا کرد و صحف آدم را به زبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن جدّم محمّد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم أجمعین همه را خواند، پس قصّه‌های پیغمبران را یاد کرد[1].

پس حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امّت را به من عطا فرمود، دو ملک فرستاد که او را به سراپرده‌های عرش رحمانی بردند. پس حق تعالی به او خطاب نمود که:

«مرحبا به تو ای بندهٔ من! که تو را خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت کنندهٔ[2] بندگان من! قسم به ذات مقدّس خود می‌خورم که به اطاعت تو ثواب می‌دهم و به نافرمانی تو عقاب می‌کنم مردم را و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آمرزم و به مخالفت تو عذاب می‌کنم ایشان را، ای دو ملک برگردانید او را به سوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگویید که او در پناهِ حفظ و حمایت من است، او را از شرّ

---

۱. عبارت (پس قصّه‌های پیغمبران را یاد کرد) در نسخهٔ (م) ندارد.

۲. در نسخهٔ (م) و (ع): هدایت یافتهٔ. و در نسخهٔ (آ): هدایت یافتهٔ از بندگان من.

دشمنان حراست و محافظت می‌نمایم، تا هنگامی که او را ظاهر گردانم [و حق را به او بر پا دارم] و باطل را به او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد.»[1]

و از نسیم، خادم امام حسن علیه السّلام منقول است که در ساعتی که حضرت صاحب الامر علیه السّلام متولّد شد عطسه کرد و فرمود که:

«اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ ٱلْعالَمِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»

پس فرمود که: ظالمان گمان می‌کنند که حجّت الهی را باطل و ضایع می‌توانند کرد. وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن، هر آینه شکها برطرف شود و چون یک شب از ولادت آن حضرت گذشت من در خدمت آن حضرت عطسه کردم فرمود: «يَرْحَمُكَ اللهُ»

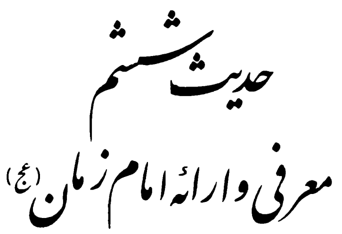
من خوشحال شدم [پس] فرمود که می‌خواهی که تو را در عطسه بشارتی بدهم؟ گفتم: بلی.

فرمود که: «امان است از مرگ تا سه روز.»[2]

---

۱. *کمال الدّین* ۲/۴۲۶، و *غیبت طوسی* /۲۳۴، و *روضة‌الواعظین* /۲۵۶، و *اثبات‌الوصیه* /۲۵۷، و *منتخب‌الانوارالمضیئه* /۶۲، و *تفسیربرهان* ۲۱۸/۳، و *مدینة المعاجز* ۱۰/۸، و *بحارالانوار* ۴/۵۱، و ۲۵/ با اختلاف کمی ذکر نموده‌اند.

۲. *غیبت طوسی* /۲۴۴، و *اعلام‌الوریٰ* ۲۱۷/۲، و *الخرائج و الجرائح* ۴۵۷/۱، و *صراط المستقیم* ۲۱۰/۲، و *بحارالانوار* ۱۱/۵۱، ح۱۴، و ۴/۵۱، ح۶


حدیث ششم
معرفی و ارائه امام زمان (عج)

[ایراد یکی از متعصّبین مخالف شیعه][1]

«شیخ صدوق محمّد بن بابویه» و غیر او از اکابر محدّثین رضوان الله علیهم به سند معتبر از «سعد بن عبد الله قمّی» روایت کرده‌اند که او گفت:

روزی مبتلا شدم به مباحثهٔ بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار گفت: وای بر تو و اصحاب تو! شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن می‌کنید و انکار محبّت پیغمبر نسبت به ایشان می‌نمایید، اینک ابوبکر به سبب زود مسلمان شدن از همهٔ صحابه بهتر بود[2] و از بس که پیغمبر او را دوست

---

۱. این حدیث توسّط مرحوم علّامه مجلسی ـ رحمة‌الله علیه ـ در اینجا به نحو خلاصه آورده شده ولی نظر به اهمّیتی که دارد مرحوم علّامه ترجمهٔ این حدیث را به طور مجزّی در رساله‌ای مستقل قرار داده‌اند. (*زندگینامه علّامه مجلسی* مصلح الدّین مهدوی).

۲. روایات فراوانی از طریق علمای اهل سنّت در کتب مختلف نقل شده که همهٔ آنها گویای آن است که «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه» اوّل کسی است که ایمان به پیغمبر آورده و اوّل کسی بوده است که با آن حضرت نماز خوانده است.

از آن جمله است روایت ابن عبّاس که آورده:

«إِنَّ عَلِيًّا اَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ»

نخستین کسی که اسلام آورد علی بود.

(*مستدرک الصّحیحین* ۴۶۵/۳، و *خصائص نسائی* ۲/، و *طبقات* ابن سعد ۱۲/۳، و *اسدالغابه* ۱۷/۴، و *کنز العمال* متّقی ۴۰/۶، و ابن ابی شیبه و احمد بن حنبل در مسند چهارم به دو سند یکی را در صفحهٔ ۳۶۸ و دیگری را در صفحهٔ ۳۷۱ نقل نموده‌اند).

←

می‌داشت در شب غار، او را با خود برد؛ چون که می‌دانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطّل شود و حضرت علیّ ابن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آن‌که می‌دانست که اگر کشته شود ضرری به امور مسلمانان نمی‌رسد[1] و من از این

← و نیز احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که:

«إِنَّ عَلِيّاً صَلّىٰ مَعَ رَسُولِ ٱللّٰهِ سَبْعَ سِنِينَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ مَعَهُ أَحَدٌ»

علی صلوات اللّه علیه با پیامبر هفت سال نماز گزارد، پیش از آنکه با او کسی نماز بخواند.

(*مسند احمد بن حنبل* ۱۴۱/۱، و ۳۷/۴ و ۳۶۸ *ذخائر العقبی* ۶۰/؛ و *بحارالانوار* ۲۵۱/۳۸)

روایات زیادی در این باب درکتب اهل سنّت رسیده که می‌توانید برای تحقیق بیشتر به کتاب «*طرائف*» سیّد بن طاووس (صفحهٔ ۱۸) مراجعه فرمایید.

۱. دلیل اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام لیلة الهجرة در رکاب پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله به مدینه هجرت ننمود بسیار واضح و آشکار است؛ زیرا کارهای مهمتری به امر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله بر عهدهٔ آن حضرت بود که باید در مکّه معظّمه بماند و انجام دهد؛ یکی از آن کارها برگرداندن اماناتی بود که مردم نزد پیغمبر سپرده بودند؛ چرا که برای پیغمبر امین‌تر از علی علیه السّلام کسی نبود تا امانات مردم را به آنها ردّ نماید (چون به اتّفاق دوست و دشمن، آن حضرت امین اهل مکّه بود، حتّی دشمنان هم امانات خود را به آن حضرت می‌دادند که از خطر محفوظ بماند به همین جهت آن حضرت در مکّه معروف بود به محمّد امین).

دیگر وظیفه‌ای که برعهدهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بود این بود که عیالات آن حضرت و بقیه مسلمین را به مدینه برساند. علاوه بر اینها اگر آن شب علی علیه السّلام در غار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر اکرم بود. اگر ابوبکر در لیلة الهجرة در غار مصاحب پیغمبر صلّی الله علیه و آله بوده ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم‌تر از مصاحبت غار استقلالاً آیهٔ

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ ٱللّٰهِ وَٱللّٰهُ رَؤُوفٌ بِالعِبَادِ﴾.

(بقره : ۲۰۷)

در مدح آن حضرت نازل گردید.

و علاوه براین مطالب به شهادت تاریخ رفتن ابوبکر به غار فضیلتی برای وی به حساب نمی‌آید زیرا ابوبکر برای خبر گرفتن از رسول خدا به خانه پیغمبر رفت حضرت علی علیه السّلام به او فرمودند که پیغمبر به طرف غار رفته، اگر کاری داری نزد آن حضرت بشتاب ابوبکر در پی آن حضرت راهی شد و در وسط راه به پیغمبر رسید و ناچار به اتفاق آن حضرت رفتند. (*تاریخ طبری* ۵۶۸/۱)

←

سخن جوابها گفتم و ساکت نشد.

پس گفت که ای گروه روافض! شما می‌گوئید که عمر و ابابکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبّه‌ها انداختن را دلیل خود می‌آورید،[1] بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه؟!

[با خود][2] فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهدگفت که پس نفاق چه معنی دارد؟[3] و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکّه جبری نبود و اسلام قوّتی نداشت که مردم مجبور شوند. از جواب او ساکت شدم و دل‌گیر برگشتم.

و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله و این دو مسأله را درج کردم که به خدمت حضرت «امام حسن عسکری صلوات الله

← پس معلوم می‌شود که آن حضرت او را با خود نبرده بلکه او بی‌اجازه به حضرت پیوسته و از وسط راه با آن حضرت رفته است.

همچنین در اخبار دیگر از علمای اهل سنت رسیده است که بردن ابوبکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن به دشمنان بوده. (مراجعه شود به ***النور و البرهان*** ابن صبّاغ)

۱. اکابر علمای فریقین نوشته‌اند که در مراجعت از غزوهٔ تبوک چهارده نفر از منافقین ـ که بنابراین حدیث دو نفر از آنها عمر و ابوبکر بوده‌اند ـ تصمیم محرمانه به قتل رسول اکرم صلّی الله علیه و آله گرفتند؛ در محلّی در بطن عقبه که آن راه باریکی در دامنهٔ کوه بود به گونه‌ای که فقط یکی یکی باید عبور نمایند.

پیش از آنکه بخواهند تصمیم خود را عملی نمایند، جبرئیل رسول خدا را خبر داد، آن حضرت حذیفهٔ نخعی را فرستادند در دامنه کوه تا پنهان گردد وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند، همه را شناخت؛ هفت نفر آنها از بنی امیّه بودند. حذیفه خود را به آن حضرت رسانید و آنها را معرّفی نمود.

حضرت فرمودند: رازدار باش خدانگهدار ما است.

اوّل شب حضرت مقدّم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر حضرت را گرفت و حذیفه شتر را از عقب می‌راند، وقتی به راه باریک رسیدند آنها دبّه‌های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه‌های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند تا آنکه شتر پس از رمیدن حضرت را به درّهٔ عمیق پرتاب کند، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود و آنها متواری شدند و در جمعیّت خود را پنهان نمودند. (***دلائل النّبوة*** ۲۵۶/۵، و ***البدایة و النّهایة*** ۱۹/۵ از ***المصنّف*** ابن ابی شیبه و نیز احمد بن حنبل در آخر مجلّد پنجم مسند خود این مطلب را نقل کرده است)

۲. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۳. در نسخهٔ (م) و (ع) عبارت: (که اگر گویم... چه معنی دارد) ندارد.

علیه» بفرستم با «احمد بن اسحاق»[1] که وکیل آن حضرت بود در قم.

[خبر دادن امام زمان صلوات الله علیه از تحفه‌های مردم]

چون او را طلب کردم گفتند: متوجّه سرّمن‌رای شد، من از عقب او روان شدم چون به او رسیدم و حقیقت حال گفتم، گفت: خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم تا به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم، رخصت فرمود و داخل شدیم، و احمد ابن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت حضرت فرستاده بود.

چون نظر به روی مبارک آن حضرت انداختیم روی آن حضرت از بابت ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیاء و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت ناری[2] از طلا بود که به جواهر گرانبها و نگینها مرصّع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه[ای] بود و کتابتی می‌فرمودند و آن طفل مانع می‌شد، آن انار را می‌انداختند که آن طفل متوجّه آن می‌شد و خود کتابت می‌فرمودند.

پس احمد همیان خود راگشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت به آن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفه‌های شیعیان توست، بگشا و متصرّف شو! حضرت صاحب الأمرعلیه السّلام فرمود که [ای مولای من! آیا جایز است

---

۱. ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن مالک احوص اشعری، از اهل قم بود و از جانب اهالی قم خدمت ائمّه علیهم السّلام می‌رسید. وی از امام جواد و حضرت هادی علیهما السّلام روایت نقل کرده، از خواص اصحاب امام حسن عسکری صلوات الله علیه بود و حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه الشّریف را نیز ملاقات نموده است. او شیخ اهل قم و فرستاده آنها نزد ائمّه بود و مردی صالح و جلیل‌القدر و مورد اطمینان بود. (*جامع الرّواة* ۱/۴۱)

۲. نار: انار.

که] من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه‌های رجس و باطل! پس حضرت صاحب علیه السّلام فرمود که ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم.[1]

اسحاق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب صلوات الله علیه فرمود که این [اشرفی][2] از فلان است که در فلان محلّه قم می‌باشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر به او میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش قیمت هفت[3] جامه است که فرستاده[4] است و از کرایهٔ دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که راست گفتی ای فرزند، بگو که چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند.

فرمود که در این میان یک اشرفی هست به سکّهٔ ری، که با تاریخ فلان زده‌اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است؛ و وجه حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه آن را نزد جولایی که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود[5] و مدّتی بر این گذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن داد که آن را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه[6] است و حرام است.

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع): کنم.
۲. زیاده از نسخهٔ (م).
۳. در مصدر: قیمت نه جامه است.
۴. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): فروخته.
۵. در مصدر: یک من ربع.
۶. در نسخهٔ (ع): دو دینار.

چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السّلام فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود.

پس صرّهٔ دیگر بیرون آورد، حضرت صاحب علیه السّلام فرمود که این مال فلان است که در فلان محلّه قم می‌باشد و پنجاه اشرفی در این صرّه است و ما دست به این دراز نمی‌کنیم، پرسید که چرا؟ فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که در میان او و برزگرانش مشترک بود و حصّهٔ خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است.

حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که راست گفتی ای فرزند.

پس به احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیّت کن که به صاحبانش برسانند که نمی‌خواهیم و اینها حرام است. بعد از آن فرمود که آن جامه[ای] که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور! احمد گفت که آن را در میان خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخاست که بیاورد.

[پاسخ امام زمان(عج) به سؤالات سعد بن عبداللّه]

پس حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد! به چه مطلب آمده[ای]؟ گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است.

فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم حاضر است. فرمود: که از نور چشمم بپرس آن چه می‌خواهی و اشاره به صاحب‌الامر فرمود.

[طلاق زنهای پیغمبر]

گفتم: ای مولا و فرزند مولای من! روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گذاشت، حتّی آن که در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد به نزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را خراب[1] کردی به آن غش و فریبی که از تو

---

۱. در نسخهٔ (آ) و (ع): هلاک.

صادر شد و فرزندان خود را به جهالت و ضلالت به هلاکت انداختی، اگر دست از این عمل برمی‌داری [بهتر است][1] و الّا تو را طلاق می‌گویم. [با اینکه مرگ پیغمبر زنهای پیغمبر را طلاق داده بود. حضرت صاحب پرسید: طلاق به چه معنی است؟ عرض کردم: یعنی رهاکردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).[2]

فرمود: که اگر رحلت پیغمبر زنهای او را رهاکرده بود، پس چرا جائز نبود که آنها بعد از پیغمبر شوهر کنند؟

عرض کردم: زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را حرام کرده بود.

فرمود: پس چگونه رحلت پیغمبر آنها را رها گردانید.

عرض کردم: پس خبر بده مرا][3] این چه طلاق بود که بعد از وفات [رسول][4] به آن حضرت مفوَّض بود؟

حضرت صاحب علیه السّلام فرمود که حقّ سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود، حضرت رسول صلّی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود که این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند [تو] او را طلاق بگو و از این شرف بینداز.[5]

---

۱. زیاده از نسخهٔ (آ).

۲. زیاده از مصحّح.

۳. زیاده از مصدر.

۴. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۵. زنان پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله زمانی مقام افتخار «امّ المؤمنین» را دارا هستند که متّقی و پرهیزکار باشند؛ چنانکه خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿یا نِساءَ النَّبِیِّ! لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ﴾. (احزاب:۳۲)

حاصل معنی آنکه؛ ای زنان پیغمبر! شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) مشروط به اینکه متّقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

[تأویل نعلین حضرت موسیٰ در آیهٔ شریفه]

بعد از آن پرسیدم که یابن رسول الله! مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان به حضرت موسی می‌فرماید که:

﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيكَ إنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾[1]

که ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که:

«بکَن نعلین خود را به درستی که تو در وادی پاکیزه[ای هستی][2] که طوی نام دارد.»

به درستی که اتّفاق علما است که نعلین آن حضرت از پوست مرده بود؛ لهذا خدا [امر] فرمود که بِکَند.

حضرت فرمود که هر که این سخن را می‌گوید بر موسی افترا بسته است و او را با رتبهٔ نبوّت جاهل دانسته؛ زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در

← حال آیا عایشه نیز زن با تقوا و پرهیزکاری بود که برخلاف فرمایش خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورده و یا از روی بغض و عداوت شخصی با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با آنها به بصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بوده گرفته و موهای سر و صورت و ابروی او را کندند و بعد از ضرب و جرح با تازیانه اخراجش نمودند!

بنابر قول «مسعودی» در «*مروج الذّهب*» هفتاد نفر از خزانه‌دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه تن از آنان را گردن زدند. و نیز او اضافه می‌کند که این جماعت اوّل کشتگانی بودند که در اسلام مظلوم کشته شدند. (*مروج الذّهب* ۳۸۹/۲)

مگر پیغمبر اکرم بارها و بارها به بیانات گوناگون در مکانهای مختلف جنگ با امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را جنگ با خود محسوب نکرد! مگر آن حضرت به امیرالمؤمنین نفرمودند:

«حَرْبُكَ حَرْبِي وَ دَمُكَ دَمِي وَ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَكَ لايُحِبُّكَ إلاّ طاهِرُ الْوِلادَةِ وَ لايُبْغِضُكَ إلاّ خَبيثُ الْوِلادَةِ، لايُحِبُّكَ إلاّ مُؤْمِنٌ وَ لايُبْغِضُكَ إلاّ مُنافِقٌ.»

(مراجعه شود به *الفصول المهمّه*)

حال آیا عایشه نیز در شمار آیهٔ مذکور قرار می‌گیرد و عمل به دستور خدا و پیغمبر کرد، که خداوند به زنهای پیغمبر می‌فرماید: ﴿قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾، (احزاب: ۳۲) بیارامید در خانه هایتان!

۱. *طه*: ۱۲.

۲. زیاده از مصحّح.

آن نعلین جایز بود یا نه؟ اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود، هر چند که آن مکان، مقدّس و مطهّر باشد و اگر [نماز در آن] جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمی‌دانست و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی‌توان کرد و این قول کفر است.

گفتم: پس شما مطلب الهی را بفرمایید.

فرمود که موسی در وادی مقدّس قرب بود و گفت: خداوندا ! من محبّت را برای تو خالص گردانیده‌ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته‌ام، و محبّت زن و فرزند هنوز در دلش بود ـ و آمده بود برای ایشان آتش ببرد ـ حق تعالی فرمود که محبّت اهل را از دل به درکن اگر محبّت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهّر است و در وادی [مقدّس] محبّت[1] ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از این محبّتهاست.

[مترجم گوید][2] چنانچه بعضی مؤیّد این نقل کرده‌اند که در عالم خواب که چیزها به مثالها به نظر می‌آید. کفش مثالِ زن است و کسی که خواب می‌بیند که کفشش را دزد برد زنش می‌میرد یا از او دور می‌شود.

[تأویل آیهٔ ﴿کهیعص﴾]

سعد گفت: که دیگر پرسیدم از تأویل **﴿کهیعص﴾**[3]؟

فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا به «حضرت زکریّا» خبر داده و بعد از آن به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله اعلام فرموده است، سببش این بود که حضرت زکریّا از خدا طلب کرد که اسماء مقدّسه آل عبا را به او تعلیم نماید ـ که در شدائد به آنها پناه برد ـ جبرئیل آمد و اسماء ایشان را

---

۱. کلمهٔ (محبّت) را نسخهٔ (م) و (ع) ندارند.
۲. زیاده از مصحّح.
۳. مریم: ۱.

تعلیم آن حضرت کرد[1]. پس چون حضرت زکریّا نام محمّد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم أجمعین را یاد می‌کرد غم او برطرف می‌شد و چون نام مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام را یاد می‌کرد گریه بر او مستولی می‌شد و ضبط خود نمی‌توانست کرد.

روزی مناجات کرد که خداوندا ! چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان می‌رانم غمهای من زایل می‌شود و مسرور می‌گردم و نام آن عالی مقدار را که ذکر می‌کنم غمهای من به هیجان می‌آید و مرا از گریه طاقت نمی‌ماند؟

پس خداوند عالم قصّهٔ شهادت و مظلومیّت آن جناب را به زکریّا وحی فرمود و گفت: ﴿ **کهیعص** ﴾ :

پس کاف اشاره به نام «**کربلاست**».

و هاء «**هلاک**» عترت طیّبه[2] سیّد انبیاء است.

و یا «**یزید**» است، که کشنده و ظالم ایشان بود.

و عین «**عطش**» و تشنگی ایشان است در آن صحرا.

و صاد «**صبر**» ایشان است.

چون زکریّا این قصّهٔ دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد، و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بی قراری شد و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می‌خواند و می‌گفت:

«الهی! آیا دل بهترین خَلْقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد؟ آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزّت او راه خواهی داد؟ آیا به علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد؟»

بعد از این سخنان می‌گفت که:

---

۱. در نسخه (م) و (آ) و (ع): نمود.

۲. در نسخه (م) و (آ):عترت طاهره،و در نسخهٔ (ع):عترت سیّد انبیاء.

«الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من به او روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفتهٔ محبّت او گردان، پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان به درد آید که دل محمّد حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد.»

پس خدا یحیی را [به او][1] کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین به شهادت فایز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود.[2]

---

۱. زیاده از نسخه (م) و (ع).

۲. در احادیث وارد شده است که: پادشاهی بود در زمان حضرت یحیی علیه‌السّلام که با زنان بسیاری که داشت، به آنها اکتفا نمی‌کرد و با زن زناکاری از بنی‌اسرائیل زنا می‌کرد تا آن زن پیر شد، و چون آن پیر شد دختر خود را برای پادشاه زینت کرد و به دختر گفت: می‌خواهم که تو را برای پادشاه ببرم زمانی که پادشاه با تو نزدیکی کرد و از تو پرسید: چه حاجت داری؟ بگو: حاجت من آن است که یحیی پسر زکریا را بکشی.

چون دختر را به نزد پادشاه برد و با او مقاربت کرد از او پرسید: چه حاجت داری؟

گفت: کشتن یحیی.

تا سه مرتبه از او پرسید و در هر سه مرتبه این جواب را گفت.

پس طشتی از طلا طلبید و یحیی علیه‌السّلام را حاضر کرد و سر مبارکش را میان آن طشت برید و چون خون آن حضرت را بر زمین ریختند به جوش آمد، و هر چند خاک بر آن خون می‌ریختند خون می‌جوشید و به روی می‌آمد تا آنکه تلّ عظیمی شد. و چون آن قرن منقرض شد و بخت النصر بر بنی‌اسرائیل مسلط شد، از سبب جوشیدن آن خون پرسید، هیچ کس آن را ندانست و گفتند: مرد پیری هست او می‌داند، چون او را طلبید و از او پرسید، او از پدر و جدّ خود قصهٔ حضرت یحیی علیه‌السلام را نقل کرد و گفت: این خون اوست که می‌جوشد!

پس بخت النصر گفت: هر آینه آنقدر از بنی‌اسرائیل بکشم که این خون از جوشیدن باز ایستد، پس به انتقام آن خون هفتاد هزار کس را کشت تا خون از جوشیدن ایستاد. (*قصص الانبیاء* راوندی /۲۱۷)

و نیز به سند معتبر از امام زین‌العابدین علیه‌السّلام منقول است که آن حضرت فرمودند: «با پدرم امام حسین علیه‌السّلام چون به کربلا می‌رفتیم در هیچ منزل فرود نمی‌آمدیم و بار نمی‌کردیم مگر آنکه آن حضرت یادی از حضرت یحیی علیه‌السّلام می‌کردند، و روزی فرمودند: از پستی و بی قدری دنیا نزد خدا، آن بود که سر یحیی بن زکریّا علیه‌السّلام را برای فاحشه‌ای از فاحشه‌های بنی اسرائیل به هدیه فرستادند. (*ارشاد* شیخ مفید ۱۳۲/۲، و *مجمع البیان* ۵۰۴/۳)

[چرا امّت از پیش خود امام اختیار نمی توانند کرد؟]

پس عرض کردم که بفرما دلیل چیست بر این که امّت برای خود امام اختیار نمی‌توانند کرد؟

فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟

گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد.

فرمود که چه می‌دانند که[1] باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آن که از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علّت است که مردم نمی‌توانند برای خود امامی معیّن[2] نمایند.

پس فرمود که به جهت تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل [تو][3] آن را قبول کند، بگو که پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده و ایشان را [مؤیّد][4] از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاد و ایشان را مؤیّد به وحی و عصمت گردانیده و عَلَم‌های هدایت امّتند و اختیار جمیع امّت را از ایشان بهتر می‌دانند ـ موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند ـ آیا جایز است که با وفور عقل و کمال و علم ایشان، یک کسی را از میان امّت اختیار کنند به خوبی، به عقل خود وبرگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود وایشان گمان کنند که او مؤمن است؟

گفتم: نه.

فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او و از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود به [کوه][5] طور برد، که همه را مؤمن می‌دانست و مخلص و معتقد می‌شمرد ایشان را و آخر

---

۱. یعنی: چه کسی.
۲. در نسخه (م) و (آ) و (ع): امام تعیین.
۳. زیاده از نسخهٔ (آ).
۴. زیاده از نسخه (م) و (ع).
۵. زیاده از مصحّح

ظاهر شد که ایشان منافق بودند؛ چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرمود [که:

﴿وَاخْتَارَ مُوسىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا﴾[1]

تا اینکه می‌فرماید:

﴿لَن نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾[2]][3]

پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند به گمان این که اصلح امّت است و افسد امّت ظاهر شود، پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از ما فی الضّمیر مردم ندارد و مهاجران و انصار که بر سرائر مردم اطّلاع ندارند!

پس می‌باید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمایر و خفیّات امور است.

[جواب از شبههٔ «یار غار»]

بعد از آن به اعجاز[4] فرمود که ای سعد! خصم تو می‌گفت که حضرت رسول ، ابوبکر را برای شفقت به غار برد؛ چون که میدانست که او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده‌اید که پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده‌اید؛ پس به گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه به حق‌اند پس اگر این معنی باعث بردن به غار بود، بایست که همه را با خود ببرد و بنا بر آن که تو می گویی آن حضرت در باب سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حقّ ایشان را سبک شمرده.

---

۱. یعنی: «و موسیٰ هفتاد مرد از قوم خود برای وعده‌گاه انتخاب کرد.» (اعراف: ۱۵۵)

۲. یعنی: «ایمان نیاریم به تو تا ببینیم خدا را آشکارا، پس بگرفت شما را صاعقه در حالی که می‌نگریستید.» (بقره: ۵۵)

۳. زیاده از مصدر.

۴. کلمهٔ (به اعجاز)، در مصدر و نسخهٔ (م) ندارد.

[حقیقت اسلام ابوبکر و عمر]

و آنچه آن خصم تو[1] از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر به طوع بود یا به کراهت، چرا نگفتی که طوعاً[2] بود امّا از برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی تورات و کتابهای خود احوال محمّد صلوات الله علیه و آله را بر ایشان می‌خواندند و می‌گفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النّصر خواهد بود، امّا دعوی پیغمبری خواهد کرد و از کفر و عناد می‌گفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی خواهد کرد، چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفتهٔ یهود به ظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آن که شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد و در باطن کافر بودند[3] چون در آخر مأیوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبّه‌ها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند، پس خدای تعالی جبرئیل را فرستاد[4] و پیغمبر خود را از شرّ ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [از روی طمع به ظاهر] بیعت کردند که حضرت به هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و به

---

۱. کلمهٔ خصم تو در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع) ندارد.

۲. در مصدر: طوع ندارد.

۳. قالَ الْإِمامُ مُوسیٰ بْنِ جَعْفَرٍ صلوات اللّه علیه: «... هُما الْکافِرانِ عَلَیْهِما لَعْنَةُ ٱللهِ وَٱلْمَلائِکَةِ وَٱلنّاسِ أَجْمَعِینَ، وَاللهِ ما دَخَلَ قَلْبُ أَحَدٍ مِنْهُما شَیْءٌ مِنَ ٱلْإِیمانِ... کانا خُدّاعَینُ مُرْتابَینَ مُنافِقَینَ حَتّیٰ تَوَفَّتْهُما مَلائِکَةُ الْعَذابِ إِلیٰ مَحَلِّ ٱلْخِزْیِ فِی دارِ الْمُقامِ.» (کافی ۱۲۵/۸، ح ۹۵)
وَعَنْ الثُّمالِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السّلام قالَ: «ثَلاثَةٌ لایُکَلِّمُهُمُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَلا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ وَلا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِیم: مَنْ جَحَدَ إِماماً مِنَ اللهِ اَوْ إِدَّعیٰ إِماماً مِنْ غَیْرِ اللهِ اَوْ زَعَمَ أَنَّ لِفُلانٍ وَفُلانٍ فِی ٱلْإِسْلامِ نَصِیباً.» (تفسیر عیّاشی ۱۷۸/۱)

۴. در مصدر بجای عبارت (و دهانهای خود را بستند... جبرئیل را فرستاد) این عبارت بود: تا به قتل برسانند پیامبر را، ولی خداوند متعال دفع کرد نیرنگ آنها را.

جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه برای نماز بر خاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخاستند و من برگشتم. احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می‌آید. گفتم: چرا دیر آمدی؟ و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه که حضرت فرمود پیدا نشد! گفتم: باکی نیست برو به حضرت عرض کن. پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمّد و آل محمّد می‌فرستاد. و گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده [بود] و بر رویش نماز می‌کرد.

سعد گفت: که حمد الهی کردیم.

[خبر دادن امام صلوات الله علیه از فوت احمد بن اسحاق]

و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می‌رفتیم، و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت می‌کردیم، پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یابن رسول الله! رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو [بسیار] دشوار است، از خدا سؤال می‌کنم که صلوات فرستد بر جدّت [محمّد][1] مصطفی و بر پدرت [علیّ][2] مرتضی و بر مادرت سیّدهٔ نساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمّهٔ طاهرین [پدرانت] و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت[3] و از خدا طلب می‌نمایم که شأن تو را رفیع گرداند و دشمن تو را منکوب سازد[4] و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را گفت حضرت گریست؛ چندان که قطرات گریه از روی

---

۱. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۲. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۳. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): فرزندانت، و در مصدر فرزندت.

۴. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): گرداند.

مبارکش فرو ریخت و فرمود: ای پسر اسحاق! در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن، به جوار رحمت الهی خواهی رفت!

احمد چون این را شنید، بیهوش شد و چون به هوش آمد گفت: از تو سؤال می‌نمایم به خدا و به حُرمت جدّت که مرا مشرّف سازی به جامه[ای] که کفن خود کنم. حضرت دست به زیر بساط خود کرد، سیزده درهم به در آوردند و فرمودند که این را بگیر و از غیر این خرج خود مکن! و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی‌کند.

سعد گفت که چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان[1] رسیدیم، احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد، چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم، احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می‌بود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید! ما هر یک به جای خود برگشتیم.

چون نزدیک صبح شد چشم گشودم، کافور ـ خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام ـ را دیدم که می‌گوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی‌تر بود نزد امام و پیشوای شما، این را بگفت و از نظر ما غایب شد، پس برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه‌الله تعالی.[2]

---

۱. عرب به آن شهر حلوان گوید و ایرانیان او را «سرپل ذهاب» نامیده‌اند، شهرستان کوچکی در غرب کرمانشاه و شرق قصر شیرین (مرز ایران و عراق) است و در فاصلهٔ سی کیلومتری آن شهر قرار دارد. آستان احمد بن اسحاق که در این شهرستان قرار دارد از گذشته‌های دور مورد توجّه شیعیان و دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام بوده است و بر سر مزار وی بنای زیبائی استوار می‌باشد.

۲. *کمال‌الدّین* ۴۵۴/۲، و *احتجاج طبرسی* ۵۲۳/۲، و *الخرائج و الجرائح* ۴۸۱/۱ مختصراً، و *مدینة المعاجز* ۴۹/۸، و *بحارالانوار* ۷۸/۵۲، و *ینابیع المودّه* ۳۱۹/۳ مختصراً.

در کتب رجالی و روائی ما، احادیثی منقول است که دلالت بر حیات احمد بن اسحاق بعد از امام عسکری صلوات الله علیه دارد و این روایات با روایت مذکور منافات دارد؛ مثلاً در کتاب ←

«*نجم الثّاقب*»، «حاج میرزا حسین نوری» به نقل از کتاب «*دلائل الامامه*»، «محمّد بن جریر طبری» آورده است:

«پس از اینکه امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود، احمد بن اسحاق همچنان به وکالت خود از طرف امام زمان علیه السّلام باقی ماند. توقیعات حضرتش به وی می‌رسید و اموال شیعیان به سوی او فرستاده می‌شد. پس از مدّتی از محضر امام عصر علیه السّلام اجازه خواست که به قم برود. توقیع بر قبول این درخواست صادر شد؛ امّا نوشته شده بود که وی به قم نمی‌رسد و چنین شد که در راه مریض شده و در حُلوان فوت نمود.» (*نجم الثّاقب* /۲۷۲، طبع مسجد جمکران)

همچنین «جعفر بن معروف کشی» می‌گوید:

«ابو عبدالله بلخی برای من نامه‌ای نوشت و در آن از حسین بن روح قمی یاد کرد که او گفت: احمد بن اسحاق به حضرت ولی عصر علیه السّلام نامه‌ای نوشت و اجازه خواست که به حجّ برود، حضرت به او اجازه داد و نیز پیراهن برای او فرستاد. احمد بن اسحاق گفت: این خبر از مرگ من است. وی گفت که از سفر حجّ بازگشت، در حُلوان درگذشت.» (*اختیار معرفة الرّجال* ۸۳۱/۲)

امّا همانگونه که از این دو روایت برمی آید احمد بن اسحاق در سنوات بعد از رحلت امام عسکری علیه السّلام در زمان وکالت حسین بی روح از دنیا رحلت نموده و نیز احمد بن اسحاق در سفر سامرا از امام زمان کفن دریافت نمود و خبر مرگش به او رسید.

با در نظر گرفتن این دو روایت و مضمون آنها که مطالب با قسمت آخر روایت سعد بن عبدالله بسیار نزدیکی دارد شاید اشتباه و خلطی از ناحیه کاتب یا راوی روی داده باشد. به این معنیٰ که شاید امام عسکری صلوات الله علیه در آخر به او خبر از مرگ خود را می‌دهد و به او می‌فرمایند که در مراجعت دیگر به لقای من نمی‌رسی؛ زیرا من از دنیا مفارقت کرده‌ام، به همین جهت احمد بن اسحاق بیهوش شده و نقش بر زمین می‌شود؛ این غش کردن به خاطر خبر مرگ خود نبوده و احمد بن اسحاق با آن مقام علمی و معنوی به این خبر از خود بی خود نمی‌شود و روایت در اینجا تمام می‌شود، ولی راوی یا کاتب دنباله آن را به عنوان پایان کار احمد بن اسحاق از راوی دیگر نقل کرده است و به این داستان ملحق ساخته است، والله أعلم.

حدیث هفتم

آغاز غیبت امام زمان (عج)

[خبر دادن امام حسن عسکری علیه‌السلام از امام بعد از خویش]

«محمّد بن بابویه قمی» رحمة الله علیه روایت کرده است از «ابوالادیان» که گفت: من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می‌کردم و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم.

پس روزی در کوفتی[1] که در آن مرض به دار[2] بقا ارتحال فرمودند به خدمت آن جناب رفتم، نامه‌ای چند نوشتند به مدائن و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامرّه خواهی شد و از خانهٔ من صدای شیون خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند.

ابوالادیان گفت که: ای سیّد! هر گاه این واقعه هائله رو دهد امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من. گفتم: دیگر علامتی بفرما. فرمود: هر که بر من نماز کند او جانشین من است. گفتم: دیگر بفرما. فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است، مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان؟

پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مدائن رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم

---

۱. کوفتی: مریضی، بیماری.
۲. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): عالم.

و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منوّر آن امام مطهّر بلند شده بود.

چون به در خانه آمدم، جعفر کذّاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده‌اند، او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت می‌گویند.

من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیّت امامت دارد![1] زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب می‌خورد و قمار می‌باخت و طنبور می‌نواخت.

پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد. در این حال عقیدِ خادم بیرون آمد و به جعفر خِطاب کرد که ای سیّد! برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن! جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون به صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند.

پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز گذارد، چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون، پیچیده موی، گشاده دندان، مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو!

پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیّر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علیّ نقی علیه السّلام دفن کردند.

و متوجّه من شد و فرمود: ای بصری! بده جواب نامه‌هائی که با تو است! پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السّلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت دیگر مانده

---

۱. عبارت: (این فاسق کی اهلیت امامت دارد)، در مصدر نبود.

است.[1] پس بیرون آمدم.

حاجز وشّاء به جعفر گفت: ـ برای آن که حجّت بر او تمام کند که او امام نیست ـ که کی بود این طفل؟ جعفر گفت که والله که من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم!

در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه‌السّلام، چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر. پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نماییم، جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند.

در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السّلام و گفت: با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی است که طلا را روکش کرده‌اند. آن جماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند: هر که تو را فرستاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان است؛ و مراد حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام همین همیان بود.[2]

[اقدامات خلفا برای دستیابی به امام زمان صلوات الله علیه]

پس جعفر کذّاب رفت به نزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل ـ کنیز حضرت امام حسن علیه السّلام ـ را گرفتند که آن طفل را به ما نشان بده! او انکار کرد و از برای دفع مظنّهٔ ایشان گفت: حملی دارم من از آن حضرت، به این سبب او را

---

۱. در مصدر بجای عبارت (یک علامت دیگر مانده)، عبارت (از نشانه‌ها، همیان مانده است) است.

۲. از (و مراد....همیان بود) در مصدر یافت نشد.

به ابن [ابی][1] الشّوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولّد شود بکشند.

به ناگاه عبیدالله بن یحییِ وزیر، مُرد [و] صاحب الزّنج[2] در بصره خروج کرد و ایشان به حال خود درماندند و کنیزک از خانهٔ قاضی به خانهٔ خود بازگشت.[3]

و «شیخ طوسی» علیه الرّحمة به روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد[4] خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر فرمود که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را به نجیبت بکشیم و سبک بار به تعجیل برویم به سامره و خانه حضرت امام حسن عسکری را به ما نشان داد و گفت: چون به در خانه می‌رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را از برای من بیاورید!

پس چون به در خانه حضرت رسیدیم، در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می‌بافت، پرسیدم که کی در این خانه هست؟ گفت: صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد به جانب ما و از ما پروایی نکرد.

پس داخل خانه شدیم، خانهٔ [بسیار][5] پاکیزه دیدیم در مقابل پرده[ای] مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم؛ که گویا الحال از دست کارگر

---

۱. زیاده از مصدر و نسخهٔ (آ).

۲. صاحب زنج، رهبر قیامی بود که در سال ۲۵۵ قمری از بئر نخل که در نزدیکی بصره بود خروج کرده، و در سال ۲۵۷ بر بصره غالب شد، و در اثر این قیام بسیاری از مردم به قتل رسیدند. (*مروج الذّهب* ۲۰۷/۴)

و امیرالمؤمنین علیه السّلام در اخبار غیبیهٔ خود از صاحب زنج سخن برده‌اند. (*نهج البلاغه*)

۳. *کمال الدّین* ۴۷۵/۲، و *تبصرة الولی* /۱۲۷، و *بحارالانوار* ۳۳۲/۵۰، ح ۴، و ج ۶۷/۵۲، ح ۵۳.

۴. در نسخ و مصدر (معتضد) ضبط شده، ولی ظاهراً درمصدر تصحیف و خطائی در او ایجاد شده؛ به دلیل اینکه «معتضد بالله» در سال ۲۷۸ هجری قمری به خلافت رسیده، در حالی که امام حسن عسکری صلوات الله علیه در سال ۲۶۰ هجری قمری به شهادت رسیده و شهادت آن حضرت و آغاز غیبت در سال خلافت معتمد می‌باشد. (*مروج الذّهب* ۲۱۱/۴ و ۲۴۵)

۵. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

به در آمده و در خانه هیچ کس نبود. چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در انتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است، نیکوترین مردم به حسب هیأت و مشغول نماز است و هیچ گونه به جانب ما التفات ننمود.

احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد، پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدین منوال گذشت.

من متحیّر ماندم و زبان به عذر خواهی گشودم و گفتم: معذرت می‌طلبم از خدا و از تو ای مقرّب درگاه خدا! که والله که ندانستم که نزدکی می‌آیم و از حقیقت حال مطّلع نبودم و اکنون توبه می‌کنم به سوی خدا از این کردار! پس به هیچ وجه متوجّه گفتار من نشد و مشغول نماز بود، [ما را] هیبتی عظیم در دل به هم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما می‌کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند.

در میان شب رسیدیم داخل شدیم و تمام قصّه را حکایت کردیم، پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتیم: نه. پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه به دیگری نقل کرده‌اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او.[1]

و «محمّد بن یعقوب کلینی» روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عبّاسی که گفت: من همراه بودم که سیما ـ غلام خلیفه ـ به سرّمن رأی آمد و درِ خانه حضرت امام حسن عسکری علیه‌السّلام را شکست بعد از فوت آن‌حضرت.[2]

---

۱. غیبت طوسی /۲۴۸، و منتخب الانوار المضیئة /۱۴۰، و الخرائج و الجرائح ۱/ ۴۶۰ مختصراً، و بحارالانوار ۵۲/ ۵۱.

۲. عبارت (بعد از فوت آن حضرت) در مصدر نبود.

پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبرزین در دست داشت و به سیما گفت: که چه می‌کنی در خانهٔ من؟ سیما بـر خـود بلرزید[1] گفت: جعفر کذّاب[2] می‌گفت که از پدرت فرزندی نمانده است! اگر خانه از توست بر می‌گردم، پس از خانه بیرون آمد.

«علی بن قیس» ـ راوی حدیث ـ گوید که یکی از خادمان خانهٔ حضرت بیرون آمد، من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی‌ماند.[3]

۱. عبارت: (سیما بر خود بلرزید) در مصدر نبود.

۲. کلمهٔ (کذّاب) در مصدر نبود.

۳. *کافی* ۳۳۱/۱، و *غیبت طوسی* /۲۶۷، و *بحارالانوار* ۱۳/۵۲، ح ۷، ولی در غیبت و بحارالانوار به جای سیما، نسیم نقل شده.

حدیث هشتم

وقایع ظهور امام زمان (عج)

[وقت ظهور امام زمان صلوات الله علیه][1]

شیخ معتمد، «حسن بن سلیمان»[2] در کتاب «منتخب البصائر» روایت کرده است به سند معتبر از «مفضّل بن عمر» که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می‌کشند و امیدوار فرج او هستند؛ یعنی مهدی صاحب الزّمان صلوات الله علیه وقت معلوم معیّنی برای خروج آن حضرت هست؟

فرمود که: حق تعالی اِبا نموده از این که برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در باب[3] قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است[4] و هر کس برای ظهور [مهدی] ما وقتی معیّن قرار دهد خود را با

---

۱. این حدیث توسط مرحوم علّامه مجلسی خلاصه شده است و مطالب مهم و مورد احتیاج آن آورده شده است.

۲. حسن بن سلیمان بن خالد حلّی، عالمی فاضل و فقیه از شاگردان شهید اوّل می‌باشد، وی کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری را مختصر کرده که الآن مختصر آن موجود و اصل کتاب بصائر مفقود گردیده و دارای مصنّفات فراوانی می‌باشد (*فوائد رضویه* /۱۰۱).

۳. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): امر.

۴. آیات فراوانی در امر قیام ساعت در قرآن وارد شده که به عنوان نمونه در «سورهٔ لقمان»، «آیهٔ

←

خدا در علم غیب شریک نموده[1] و دعوی اطّلاع بر اسرار الهی کرده است.

[ابتدای ظهور امام زمان صلوات الله علیه]

مفضّل گفت: ای مولای من! چگونه خواهد بود ابتداء ظهور آن حضرت؟

فرمود که بی‌خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی به اسم و کنیت و نسبش نداکند [و آوازهٔ او بر زبان پیروان حقّ و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می‌شود]،[2] تا آن‌که حجّت شناختِ او بر خلق تمام شود؛ با آن حجّتی که ما بر خلق ظاهر[3] ساخته‌ایم و قصّه‌ها و احوالش را بیان کرده‌ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده‌ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جدّ اوست، تا آن‌که مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمی‌دانستیم. پس خدا او را بر همه دنیا[4] غالب گرداند، چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که :

← ۳۴» خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾

یعنی: «همانا خدا نزد او است علم ساعت.»

و نیز در «سورهٔ اعراف»، «آیهٔ ۱۸۷» می‌فرماید:

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَيهَا، قُلْ: إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لايُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ، ثَقُلَتْ فِي السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضِ، لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾ یعنی: ***«پرسندت از ساعت چه وقت است لنگرگاه آن؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، پدیدارش نسازد به هنگامش جز او. سنگین است در آسمان‌ها و زمین نیایدتان مگر ناگهان.»***

که در ذیل همین آیه در تفسیر نورالثّقلین از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت می‌کند که شخصی از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! چه زمانی خروج می‌کند قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف از ذریّه شما؟ پیغمبر فرمودند: مَثَل خروج و قیام او مثل ساعت قیامت است که خداوند متعال می‌فرماید: «لا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا...»الآیه.(تفسیر *نورالثقلین* ۱۰۷/۲)

۱. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): گردانیده.

۲. زیاده از مصدر.

۳. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): لازم.

۴. در نسخهٔ (آ): دینها.

﴿ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾[1]

یعنی: «حق تعالیٰ فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق، تا او را غالب گرداند بر همهٔ دینها، و هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می‌آورند.»

و در آیه دیگر فرموده است که:

﴿ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّیٰ لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لله ﴾[2]

یعنی: «قتال کنید با کافران تا آن که بر زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا.»

پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملّتها و دینها اختلاف را و همهٔ دین[ها][3] به یک دین حقّ برگردد «و از هیچ کس به غیر دین حقّ قبول نکند»،[4] چنانچه حق تعالی فرموده است که:

﴿و مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ ٱلاسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ ﴾[5]

یعنی: «هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و [او] در آخرت از زیانکاران باشد.»

مفضّل پرسید که در ایّام غیبت، آن حضرت با کی[6] مخاطبه خواهد فرمود؟ و کی با او سخن خواهد گفت؟

فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعیانش برسانند.

---

۱. توبه: ۳۳.
۲. انفال: ۳۹.
۳. زیاده از مصحّح.
۴. ﴿إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الإِسلامُ﴾. (آل‌عمران: ۱۹)
۵. آل‌عمران: ۸۵.
۶. با کی: به چه کسی.

والله ای مفضّل، گویا می‌بینم آن حضرت را که داخل [مکّه][1] شود و بُرد حضرت رسالت را در بَر و عمّامه زرد رسول[2] بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و به این هیأت بیاید به نزد خانهٔ کعبه، تنها و بی‌رفیق. پس چون شب درآید و دیده‌ها به خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند.

پس جبرئیل گوید که ای آقای من! سخن تو مقبول است و امر تو جاری است.

پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه دست بر روی مبارک کشد و گوید:

«حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست گردانید و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم، پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا.»[3]

[اصحاب امام زمان صلوات الله علیه]

پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه‌السّلام و به صدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگان[4] و مخصوصان من و آنها که حق تعالی برای یاری من ایشان را ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن بر روی زمین بیایید به سوی من!

پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان، در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر [هر حالی] که بوده باشند، پس بشنوند همه به یک آواز، پس همگی متوجّه خدمت آن حضرت شوند و به یک

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. درمصدر و نسخهٔ (آ): عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد.

۳. ﴿الْحَمْدُلله الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَه وَأَوْرَثَنا الأرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ﴾.(زمر: ۷۴)

۴. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): بزرگواران.

چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام، پس [امر کند خداوند متعال][1] عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه‌های مؤمنان درآید و جانهای ایشان به آن فرح یابد، امّا ندانند که قائم آل محمّد ظاهر گردیده است.

پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن [به تعداد اصحاب رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله در جنگ بدر][2] که به طیّ الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت حاضر شده‌اند همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند، پس گوید که هر که با این دست بیعت کند، چنان است که با خدا بیعت کرده است.[3]

پس اوّل کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جن به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقبا به مبایعت سرافراز گردند.

آن گاه مردم مکّه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است؟ و چه جماعتند اینها که با اویند؟ پس ـ بعضی که گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکّه شد ـ گویند که هیچ یک از اصحابش را می‌شناسید؟ گویند که نمی‌شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکّه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می‌شناسیم و این بیعت در اوّل [طلوع] آفتاب باشد.

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. زیاده از مصدر.

۳. در مصدر از عبارت (پس گوید که هرکه با الخ...) این آیه بود: ﴿إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُاللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِم فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ علی نَفْسِهِ﴾. (فتح: ۱۰)

[ندای آسمانی]

پس چون آفتاب بلند شود، از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند نداکند[1] که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق! این مهدی آل محمّد است ـ و به نام وکنیت جدّش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن (پدرش امام یازدهم) و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی علیهما السّلام ـ با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه می‌شوید!

پس اوّل کسی که [آن ندا را] لبیک می‌گوید و اجابت می‌کند ملائکه‌اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر نقبا، می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی‌ماند مگر آن که آن صدا را می‌شنود و متوجّه می‌شود خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها.

پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیاس[2] [از سرزمین فلسطین][3] ظاهر شده است، و او عثمان بن عنبسه [اموی][4] است ـ از فرزندان یزید بن معاویه علیهما اللّعنة ـ با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید، و مخالفت مکنید که گمراه شوید! پس ملائکه و جن و نقبا، همه او را تکذیب کنند و دانند که شیطان است و گویند شنیدیم امّا باور نکردیم، پس هر صاحب شکّی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود.

[سخنان امام زمان صلوات الله علیه در روز ظهور]

و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه‌السّلام پشت به کعبه داده گوید که هرکه خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و

---

۱. در مصدر: (به زبان عربی فصیحی بانگ می‌زند).
۲. در مصدر و نسخهٔ (م) و (آ): الیابس.
۳. زیاده از مصدر.
۴. زیاده از مصدر.

موسی و یوشع و عیسی و شمعون، پس نظر کند به من که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند به محمّد و علی و حسن و حسین و ائمّه از ذریّت حسین علیهم السّلام پس نظر کند به من و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده‌اند من خبر می‌دهم و هرکه کتب آسمانی و صحف پیغمبران می‌خواهد، بیاید و از من بشنود.

پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند، امّت آدم و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمی‌دانستیم.

پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود علیهم السّلام را، پس علمای این ملّتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند.

پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالیٰ بر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل ساخته بی آن که تغییر و تبدیل شده باشد؛ چنانچه در قرآن‌های دیگر شده.[1]

---

۱. تغییر و تبدیل را «تحریف» گویند، ولفظ تحریف یک لفظ مطلقی است که دارای معانی متفاوت است بنابر سبیل اشتراک، که بعضی از این معانی در قرآن واقع شده است به اجماع مسلمین مانند: «کم کردن یا زیاد کردن در حروف یا حرکات با حفظ اصل قرآن و جلوگیری از ضایع شدن آن»، که تحریف به این معنا در تواتر قرائات واضح و آشکار است.
و بعضی دیگر نیز در قرآن واقع نشده به اجماع و آن عبارت است از: «تحریف به زیاده، به این معنی که بعضی از الفاظ در این قرآن موجود است که از آسمان نازل نشده است و به آن زیاد شده» و در وقوع بعضی دیگر نیز خلاف است، مانند: «تحریف به نقصان؛ به این معنا که بعضی از الفاظ در قرآن بوده که حذف شده است.»
اما در مورد بطلان تحریف به دو معنای آخر ادلّهٔ فراوانی از طریق علما بزرگوار شیعه به ما رسیده که ما فقط به دو دلیل از آنها بسنده می‌نمائیم:
دلیل اوّل: در کتب علمای خاصّه و عامّه به‌طور متواتر اخباری در مورد ثقلین وارد شده که ←

پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت [بر]گشته باشد و بگوید که ای سیّد من! منم بشیر، امرکرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم بـه هـلاک شـدن لشکـر سفیانی، پس حضرت فرماید که قصّهٔ خود را و برادرت را برای مردم نقل کن.

بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم

← پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند: «من بعد از خود دو چیز گرانبها در بین شما می‌گذارم و این‌دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه آنها در حوض کوثر بر من ملحق می‌شوند.» و پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در مواضع فراوانی مردم را امر فرمودند به تمسّک به این دو حبل الهی که آن‌دو، «کتاب» و «عترت» بودند.

لذا اگر شخصی قائل به تحریف شود، لازمهٔ آن این است که دست از تمسّک به کتاب بردارد، در حالی که بنابر روایات مذکور وجوب تمسّک به کتاب تا روز قیامت باقی می‌باشد. پس قول به تحریف به این معنا جزماً باطل است؛ توضیح مطلب اینکه روایاتی که دلالت می‌کنند بر اقتران عترت به کتاب، همین روایات دلالت می‌کنند بر اقتران قرآن و عترت در بین مـردم تـا روز قیامت، پس ناچاریم از وجود شخصی که قرین و همراه کتاب باشد و همچنین ناچاریم از وجود کتابی که قرین با عترت باشد تا اینکه این دو در حوض کوثر بر پیغمبر داخل شوند، تا اینکه تمسّک به این دو نگه‌دارنده امّت باشد از گمراهی.

و دلیل دیگر اینکه: لازمهٔ قائل شدن به تحریف سقوط قرآن است از حجیّت، پس بـنابرایـن تمسّک به ظواهر قرآن صحیح نمی‌باشد.

امّا در پاسخ به این اشکال که روایات فراوانی دال بر این است که مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه غیر از مصحف موجود است؛ زیرا مشتمل بر قسمتهائی است که در قرآن حاضر یافت نمی‌شود ـ برای آشنائی بیشتر با این روایات به مقدمّه کتاب صافی و برهان مراجعه فرمائید، برای نمونه روایتی که در کتاب *غیبت نعمانی* (صفحهٔ ۳۱۸) از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد شده که آن حضرت فرمودند: «گویا می‌بینم شیعیان را که در مسجد کوفه خیمه‌های خود را برپا کرده‌اند و یاد می‌دهند قرآن را به آن نحوی که از آسمان نازل شده....» ـ جواب از این دسته احادیث این است که وجود مصحفی برای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که مغایر با قرآن موجود باشد از حیث ترتیب سُوَر از آن مسائلی است که در او هیچ شک و شبهه‌ای نیست و همچنین قرآن حضرت مشتمل بر زیاداتی است که در قرآن‌های موجود نمی‌باشد و در عین حالی کـه وجود این زیادتی در مصحف امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است صحیح است، ولیکن دلالت نمی‌کند براینکه این زیادات از قرآن باشند؛ بلکه صحیح آن است که زیادات مذکور، تفسیر آیات می‌باشند به عنوان تأویل یا به عنوان تنزیل به جهت شرح مراد و مقصود خداوند متعال.

دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما، در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم ـ و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند ـ متوجّه شدیم که مکّه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم، چون به صحرای بیدا[1] رسیدیم ـ که در حول مدینهٔ طیّبه است ـ آخر شب فرود آمدیم، پس صدایی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را! پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند به غیر از من و برادرم. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می‌بینی، پس با برادرم گفت که ای نذیر برو به سوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمّد علیهم السّلام و خبر ده او را که لشکرت را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید! و با من گفت که ای بشیر ملحق شو به حضرت مهدی صلوات الله علیه در مکّه و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبهٔ تو را قبول می‌فرماید!

پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و به حالت اوّل باز برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند.

[ملائکه و جنّ از سپاهان امام زمان صلوات الله علیه]

مفضّل پرسید که ای سیّد من! ملائکه و جنّ در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟

فرمود که: بلی والله ای مفضّل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنان که مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد.

مفضّل پرسید که ملائکه و جنّ با او خواهند بود؟

---

۱. «بیداء» اسم زمینی است نرم بین مکّه و مدینه و به مکّه نزدیک‌تر است. (*معجم البلدان*).

فرمود که: بلی والله ای مفضّل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ـ مابین نجف و کوفه ـ و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن ـ و به روایت دیگر چهل و شش هزار از جن ـ و خدا به این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

[رفتار حضرت با اهل مکّه]

مفضّل پرسید که آن حضرت با اهل مکّه چه خواهد کرد؟

فرمود که: اوّل ایشان را به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون رود[1] و متوجّه مدینه طیّبه شود.

مفضّل پرسید که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد؟

فرمود که: خراب می‌کند و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسماعیل گذاشته بودند بنا می‌کند و از نو می‌سازد و بناهای ظالمان را در مکّه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می‌کند و مسجد کوفه را خراب می‌کند و از اساس اوّلش بنا می‌کند و قصر کوفه را خراب می‌کند که هر که آن را بنا نهاده ملعون است.

مفضّل پرسید که در مکّه معظمه اقامت خواهد فرمود؟

فرمود که: نه ای مفضّل، بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکّه بیرون آید اهل مکّه خلیفهٔ آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید، پس بیایند به خدمت آن حضرت، سر در زیر افکنده و گریان و تضرّع کنند و گویند: ای مهدی آل محمّد توبه می‌کنیم، توبهٔ ما را قبول فرما! پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکّه شخصی را بر ایشان والی کند

---

۱. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): آید.

و بیرون آید، باز آن والی را بکشند.

آنگاه یاران[1] خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که به ایشان بگویند که برگردند به حق، هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید، پس چون عسکر فیروزی اثر به سوی مکّه بازگردند از صد کس یک کس [ایمان نیاورد]، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

[محل سکونت حضرت و یارانش]

مفضّل پرسید که ای مولای من! خانهٔ حضرت مهدی و محلّ اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟

فرمود که: پایتخت آن حضرت شهر کوفه [خواهد بود] و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه [خواهد بود][2] و محّل جمع بیت المال و قسمت غنیمت‌ها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود.

مفضّل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟

فرمود که: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آن که در کوفه یا در حوالی کوفه باشد، یا [دلش] مایل به سوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ [باشد][3] و قصرهای کوفه به کربلای معلّیٰ متصل گردد و حق سبحانه و تعالیٰ کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محلّ آمد و شد مؤمنان و ملائکه باشد و حق تعالیٰ آن زمین مقدّس را [بسیار] بلند مرتبه گرداند و [چندان] از برکات و رحمت‌ها بر آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا فرماید.

---

۱. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): یاوران.

۲. زیاده از نسخهٔ: (آ).

۳. زیاده از نسخهٔ: (آ).

[تفاخر خاک مکّه و کربلا]

پس حضرت صادق علیه السّلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضّل! به درستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر تفاخر کردند، پس کعبهٔ معظّمه بر کربلای معلّیٰ فخر کرد، حق تعالیٰ وحی نمود[1] به کعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلای معلّیٰ! به درستی که آن بقعهٔ مبارکی است که در آنجا ندای «إِنِّی أَنَا اللهُ» از شجرهٔ مبارکه به موسی رسید و آن همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند، در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آن جا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ای است که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیّا است تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السّلام.

[امام زمان صلوات الله علیه در مدینه]

مفضّل پرسید که ای سیّد! پس مهدی دیگر به کجا متوجّه خواهد شد؟

فرمود که: به سوی مدینه جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد.

مفضل پرسید که آن چه امر است؟

فرمود که: چون به نزد قبر جدّ بزرگوارش[2] رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جدّ من رسول خدا صلوات الله علیه است؟

گویند: بلی ای مهدی آل محمّد.

---

۱. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): فرمود.

۲. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): بزگوار خود.

گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده‌اند؟

گویند که دو مصاحب او و دو هم‌خوابهٔ او ابوبکر و عمر.

حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر؟ و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدّم دفن کرده‌اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده؟

پس مردم گویند که ای مهدی آل محمّد! غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست، ایشان را از برای همین [در] اینجا دفن کرده‌اند که خلیفهٔ رسول بودند و پدرزنان آن حضرت بودند.

پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد؟ گویند: بلی ما [او را][1] به صفت می‌شناسیم، باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند؟ گویند: نه.

پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار بشکافند و هر دو را از قبر به‌دَر آورند، پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند، به همان صورت که داشته‌اند، پس فرماید که کفن‌ها از ایشان بگشایند و ایشان را به حلق کشند بر درخت خشکی، پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخه‌هایش بلند شود، پس جمعی که ولایت ایشان داشته باشند، گویند که این است [والله] شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبّت ایشان! و چون این خبر منتشر گردد هرکه در دل به‌قدر حبّه [از] محبّت ایشان داشته باشد حاضر شود.

پس منادی از جانب صاحب علیه السّلام ندا کند که هرکه این دو مصاحب و دو هم‌خوابهٔ حضرت رسول را دوست می‌دارد از میان مردم جدا شود و به یک جانب بایستد، پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت‌کننده بر ایشان، پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگرنه به عذاب الهی گرفتار می‌شوید.

---

۱. زیاده از نسخهٔ (ع).

ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمّد![1] ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم، چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت[2] بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرّب درگاه حقّ‌اند؛ بلکه از تو بیزاریم و از هرکه ایمان به تو آورده است و از هرکه ایمان به ایشان نیاورده و از هرکه ایشان را به این خواری به‌در آورده و بردار کشیده.

پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی راکه بر ایشان وزد و همگی را به هلاکت رساند، پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت به زیر آورید و ایشان را به قدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق راکه همگی جمع شوند، پس هر ظلمی و کفری که از اوّل عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن وکشتن امام حسین و اطفال و پسر عمّان و یاران او علیهم السّلام و اسیر کردن ذریّهٔ رسول صلّی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمّد در هر زمانی و هر خونی که به ناحقّ ریخته شده و هر فرجی که به حرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمّد، همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند؛ زیرا که اگر در روز اوّل غصب حقّ خلیفه به حقّ نمی‌کردند اینها در عالم نمی‌شد.[3]

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): به جای آل محمد... ، آل رسول دارد.

۲. در نسخهٔ (م) و (آ): کرامات.

۳. مرحوم علّامه مجلسی رحمة الله علیه در شرح این عبارت در «*بحارالانوار*» می‌نویسد: «زیرا آنهاامیرالمؤمنین صلوات الله علیه را از حق خودش منع کردند و از خلافتش رفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند. و به عکس، خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف بر مردم چیره شوند و این جنایت و ظلم منشأ و علّت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق ←

پس امر فرماید که از برای مظالم هرکه حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند، پس ایشان را بفرماید بر درخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت، و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را به دریاها پاشد.

مفضّل گفت که ای سیّد! این آخر عذاب ایشان خواهد بود؟

فرمود که هیهات ای مفضل! والله که سیّد اکبر محمّد رسول الله و صدّیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسن مجتبی و حسین، شهید کربلا و جمیع ائمّه هدیٰ همگی زنده خواهند شد [و هرکه ایمان مخلصِ خالص داشته باشد و هرکه کافر محض بوده، همگی زنده خواهند شد][1] و از برای

← هر فاسقی گردید؛ زیرا اگر امام به خلافت می‌رسید بواسطه قدرت و اقتدارش و استیلا و بسط یدی که داشت می‌توانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفاسد جلوگیری به عمل آورد.
علّت اینکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در ایّام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا نکرد این بود که آن دو نفر قبلاً اساس ظلم و ستم را پایه گذاری کرده بودند و این موضوع در دلهای مردم ریشه دوانیده بود.
امّا علّت اینکه گناهان گذشته بشرِ قبل نیز بر عهدهٔ آنهاست، این است که آن دو نفر راضی به افعال مردم امثال خود بودند مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن به حقّشان و هر فسادی که بر این نیّت و عمل مترتّب می‌شود؛ زیرا اگر آنها این افعال را زشت می‌دانستند خودشان مرتکب آن نمی‌شدند و هر کس راضی به فعل کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است؛ چنانچه آیات زیادی مؤیّد این مطلب است، مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت به خود اینان داده و یهودیان زمان پیغمبر را به واسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسیٰ و سایر اعصار مرتکب می‌شوند نکوهش می‌کند؛ زیرا که خدا می‌دانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنّی و مؤیّد این مدّعاست.
به علاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت‌انگیز از اشقیا مدخلیت داشته است. هماطور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر مؤیّد و مددکار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام می‌داده‌اند و در رفع گرفتاریها واسطه بوده‌اند، از اینها گذشته ممکن است مطلب را این طور تأویل کنیم که: امام زمان صلوات الله علیه تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق به اعمال اشقیا می‌کند و ثابت می‌نماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده‌اند؛ زیرا هر کار شقاوت‌آمیز اشقیای عالم از آنها نیز صادر شده است.

۱. زیاده از مصدر و نسخهٔ (آ).

جمیع ائمّه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد، حتّی آنکه در شبانه‌روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند، پس خدا به هرجائی که خواهد در جهنّم ایشان را برد و معذّب گرداند.

پس از آنجا حضرت مهدی علیه السّلام متوجّه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار [از] جن و سیصد و سیزده تن از نقبا.

[بغداد در آخر الزمان]

مفضّل پرسید که «زورا» ـ که بغداد باشد ـ[1] در آن وقت چگونه خواهد بود؟

فرمود: که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود، وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد، از عَلَم‌های زرد و عَلَم‌های مغرب و [از] علم‌هایی که از نزدیک و دور متوجه آن می‌گردد؛ والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امّتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوش‌ها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد، طوفان شمشیر خواهد بود.

والله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین است و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم به ناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آن قدر که تمام دنیا آن قدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه‌ها و لشکرها؛ به مرتبه[ای] که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا، زمین آن شهر است.[2]

---

۱. در مصدر: «مولای من! در آن روز دار الفاسقین چه وضعی دارد؟.»

۲. در مصدر دارد که: (ههنا کانت الزّوراء).

«زوراء» در روزگار گذشته نام دو شهر بوده: ۱ـ بغداد ۲ـ تهران و چنانچه روشن شد زوراء در این ←

پس خروج کند جوان خوش رویی حسنی به جانب دیلم و قزوین و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید ای آل محمّد مضطر بیچاره [را] که از شما یاری می‌طلبد! پس اجابت نمایند او را گنج‌های خدا در طالقان، چه گنج‌ها! نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن در شجاعت [و عزم] و صلابت بر یابوهای اشهب سوار، همه مکمّل و مسلّح، و بکشند پیوسته ظالمان را تا به کوفه درآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می‌شود و به او خبر می‌رسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده‌اند، به اصحاب خود می‌گوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می‌خواهد. والله که خود می‌داند که مهدی آل محمّد صلوات الله علیه است، امّا مطلبش آن است که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را.

پس حسنی در برابر آن حضرت می‌ایستد و می‌گوید که اگر راست می‌گویی که تویی مهدی آل محمّد، کجاست عصای جدّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و انگشتری او و بُرد و زره او که فاضل می‌نامیدند و عمّامه‌اش که سحاب می‌گفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه‌اش که عضباء می‌گفتند و استرش که دلدل می‌گفتند و حمارش که یعفور می‌نامیدند و [اسب اصیلش][1] براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟

← روایت مقیّد به بغداد نشده بود، پس ممکن است منظور از زوراء تهران نیز باشد چنانچه نظیر همین روایت در «*منتخب التواریخ*» نقل شده، که مرحوم علّامه مجلسی علیه الرّحمة از مفضّل بن عمر از امام صادق صلوات الله علیه روایت نموده که آن حضرت فرمودند:

«ای مفضل! آیا می‌دانی زوراء کجا واقع شده؟ عرض کردم خدا و حجّتش داناترند، فرمود: بدان ای مفضّل که در حوالی ریّ کوه سیاهی است در دامنهٔ آن شهری بنا شود که طهران نامیده شود و آن است دار زوراء که قصرهایش مثل قصرهای بهشت و زنهایش مثل حورالعین‌اند...» (*منتخب التواریخ* / ۸۷۵)

و نیز روایاتی وارد شده که منظور از زوراء بغداد است.

۱. زیاده از مصدر.

پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتّی عصای آدم و نوح و ترکهٔ هود و صالح و مجموعهٔ ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داوود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران[1] پس حضرت مهدی علیه السّلام عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند در ساعت درختی بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشد.

پس حسنی گوید که الله اکبر! دست خود را درازکن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا ! پس حضرت دست دراز کند که سیّد حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند، به غیر از چهل هزار نفر از زیدیّه که با لشکر او باشند و مصحف‌ها در گردن حمایل کرده باشند. آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود، پس حضرت مهدی علیه السّلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز، پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

[به درک واصل شدن سفیانی]

مفضّل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد؟

فرمود که لشکرها را بر سر سفیانی [بسوی دمشق][2] خواهد فرستاد، تا آن که او را بگیرند و در دمشق بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نمایند.

[رجعت ائمه‌اطهار صلوات الله علیهم اجمعین]

پس حضرت امام حسین علیه السّلام ظاهر شود با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوش تر نیست. پس بیرون آید صدّیق اکبر امیرالمؤمنین علیّ ابن

---

۱. از عبارت (حتی عصای آدم....جمیع پیغمبران) در مصدر نبود.

۲. زیاده از مصدر.

ابیطالب صلوات الله علیه و برای او قبّه‌ای در نجف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین[1] و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیّبه و گویا می‌بینم قندیل‌ها و چراغ‌هایش را که آسمان و زمین را روشنی می‌دهد زیاده از آفتاب و ماه.

پس بیرون می‌آید سیّد اکبر محمّد رسول الله صلّی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگ‌های آن حضرت شهید شده باشد. پس زنده می‌کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می‌کردند در حقیّت او یا ردّ گفتهٔ او می‌نمودند و می‌گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می‌گوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را به جزای خود می‌رساند و همچنین برمی‌گردانند یک یک ائمّه را تا صاحب الامر علیهم السّلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آن که پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند.[2]

و در آن وقت ظاهر می‌شود تأویل آن آیهٔ کریمه که ترجمه‌اش گذشت که ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ﴾[3] تا آخر آیه.

مفضّل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟

حضرت فرمود: مراد ابوبکر و عمر است.

مفضّل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما با حضرت صاحب الامر علیه السّلام خواهند بود؟

فرمود که بلی، ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بگردند حتّی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها؛ تا آن که [هیچ] موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آن جا بر پا دارند.

---

۱. در مصدر: (حجراسماعیل).
۲. عبارت (و هر که....مبتلا گردند) در مصدر نبود.
۳. قصص: ۵.

پس فرمود که گویا می‌بینم ای مفضّل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امّت جفاکار بعد از وفات آن حضرت و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفته‌های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را به کشتن و به در بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما.

پس حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله گریان شود و فرماید که ای فرزندان من! نازل نشده [است] به شما مگر آنچه به جدّ شما پیش از شما واقع شده.

[دادخواهی حضرت زهرا سلام الله علیها]

پس ابتدا کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللّعنة که فدک [را] از من گرفتند و چندان که حجّت‌ها بر ایشان اقامه کردم سود نداد و نامه[ای] که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را به تو کردم و ابوبکر و عمر [و خالد بن ولید و قنفذ][1] به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند، و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند. پس آمدند که او را به بیعت ببرند، او ابا کرد، هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند.[2] پس من

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. موضوع احراق بیت حضرت زهرا سلام الله علیها مسئله‌ای است که نزد شیعه در او هیچ شک و شبهه و خلافی نیست و نصوص فراوانی در کتب فریقین دربارهٔ احراق بیت و ضرب و اسقاط جنین آن حضرت بعد از آنچه در سقیفه بنی‌ساعده گذشت وجود دارد.
اما اهل سنّت در این مسئله به شعبه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند؛ طائفه‌ای از آنها قائلند که خبر احراق دروغ است و از جعلیّات شیعیان می‌باشد برای طعن زدن به خلفاء، ولی علی‌رغم این گفتار مقدار زیادی از روایات در کتب معتبر اهل سنّت نقل شد که اشاره به زوایای این مسأله دارد و ما به جهت اطّلاع بیشتر برای محقّقین و خوانندگان گرامی اسانید بعضی از کتب اهل سنت
←

صدا زدم که ای عمر، این چه جرأتست که بر خدا و رسول می‌نمایی! می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟! عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمّد حاضر نیست که ملائک بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند. علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را می‌سوزانم!

← ـ که تصریح به احراق بیت حضرت زهرا سلام الله علیها و برخی از ظلم‌های شیخین به آن مظلومه کرده‌اند ـ از این میان آنچه صحیح السّند و مورد وثوق علمای اهل سنّت می‌باشند را ذکر می‌نمائیم: ۱ـ ***المصنّف*** ابن أبی شیبه ۷۳۲/۷، چاپ المکتب الاسلامی بیروت. ۲ـ ***انساب الاشراف*** ۵۸۶/۱، چاپ دارالمعارف قاهره. ۳ـ ***تاریخ طبری*** ۱۰۱/۳، چاپ بیروت، مؤسسه عزّالدین. ۴ـ ***مسند فاطمه علیها السّلام***، سیوطی / ۳۶، مؤسّسة الکتب الثّقافیه، بیروت. ۵ـ ***کنز العمّال***، متّقی هندی ۶۵۱/۵،مؤسّسة الرسالة، بیروت. ۶ـ ***العقدالفرید*** ۱۳/۵، دارالکتب علمیّه بیروت. ۷ـ ***نهایة الارب فی فنون الأدب*** نویدی ۴۰/۱۹، قاهره. ۸ـ ***ازالة الخلفاء*** ۲۹/۲ و ۱۷۹، لاهور. ۹ـ ***شرح نهج‌البلاغه*** ابن ابی‌الحدید ۱۴۷/۲۰. ۱۰ـ ***مروج الذّهب*** مسعودی ۸۶/۳، دارالمعرفة، بیروت. ۱۱ـ ***الملل والنحل*** ۵۷/۱، دارالمعرفة، بیروت. ۱۲ـ ***سیر اعلام النبلاء*** ۵۷۸/۱۵. ۱۳ـ ***میزان الاعتدال*** ۳۹/۱. ۱۴ـ ***الوافی بالوفیات*** ۱۷/۶. ۱۵ـ ***لسان المیزان*** ۴۰۶/۱. ۱۶ـ ***الامامة و السیاسة*** / ۱۲ و ۱۳، قاهره. ۱۷ـ ***فرائد السّمطین*** ۳۴/۲. ۱۸ـ ***الامام علیّ بن ابی‌طالب***، عبدالفتّاح عبدالمقصود ۱۷۰/۴ ـ ۱۷۲، دار مصر قاهره.

و طائفهٔ دیگر در مسئله احراق گفته‌اند که خبر احراق صحیح است و اقرار به این مطلب نموده‌اند؛ امّا در نهایت گفته‌اند که این فعل عمر باعث طعن به او نمی‌شود؛ زیرا او برای حفظ مسلمین و مجتمع کردن آنها این فعل را انجام داده و این فعلش بر فرض هم که گناه باشد از گناهان صغیره می‌باشد و قابل برای عفو است. (***شرح نهج‌البلاغه*** ابن ابی‌الحدید ۱۶ / ۲۷۶)

اما گویا قائلین به صغیر بودن این فعل این حدیث را از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله نشنیده‌اند که پیغمبر بارها به دخترش فاطمه سلام الله علیها می‌فرمودند:

«یا فاطِمةُ! إنَّ اللهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِكِ ویَرضىٰ لِرِضاكِ»

(***مجمع الزوائد*** ۹ / ۲۰۳ و ***مستدرك الصحیحین*** ۳ / ۱۵۴).

و نمی‌دانستند که اگر کسی خدا و پیغمبر را بیازارد، مورد لعن پروردگار و ملائکه است و عذاب الهی برای او قرار داده شده، چنانچه خداوند متعال در سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۷ می‌فرماید:

﴿إنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا والآخِرةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عذاباً مُهیناً﴾.

و بخاری در صحیح خود در دو جا روایت کرده که آن حضرت از دنیا رفتند در حالی که بسیار از ابوبکر غضبناک بودند و با او تا آخر عمر تکلم نکردند

«فَهَجَرَتْهُ فاطِمَة فَلَمْ تُکَلِّمْهُ حَتّىٰ ماتَتْ.» (***صحیح بخاری*** کتاب الخمس ۴ / ۵۰۴ و کتاب الفرائض ۹ / ۵۵۱ چاپ دارالقلم بیروت)

اما گروه دیگری از علمای اهل سنّت خبر احراق را نقل می‌کنند و به تمام زوایای این موضوع اعتراف دارند اما در حکم دادن به این اخبار توقّف کرده‌اند.

پس من [در حالی که گریان بودم][1] گفتم: خداوندا! به تو شکایت می‌کنم از این که پیغمبر تو از میان رفته و امّتش همه کافر شده‌اند و حقّ ما را غصب می‌کنند.

پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار! خدا پیغمبری و امامت را هر دو به شما نداده است، پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن‌نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد می‌کردم که وا ابتاه! وا رسول الله! دختر تو فاطمه را دروغگو می‌نامند و تازیانه بر او می‌زنند و فرزندش را شهید می‌کنند و خواستم که گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا سوگند می‌دهم تو را که مقنعه از سر نگشایی و سر به آسمان بلند نکنی، والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

[دادخواهی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه]

پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسنین [و زینب و امّ‌کلثوم][2] به خانهٔ مهاجر و انصار رفتم از آنهایی که مکرّر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد هیچ یک به نصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصّهٔ من مثل قصّهٔ هارون بود در میان بنی‌اسرائیل که با موسی گفت که:

> «ای فرزند مادر! به درستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند»[3]

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. زیاده از مصدر.

۳. ﴿قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلاتُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لاتَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ﴾. (اعراف: ۱۵۰)

پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصیّ پیغمبری از امّت آن پیغمبر مثل آن نکشیده تا آن که مرا شهید کردند به ضربت عبد الرّحمن بن ملجم.

[دادخواهی امام حسن صلوات الله علیه]

پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید: ای جدّ! چون خبر شهادت پدرم به معاویه علیه اللّعنة رسید، زیاد ولد الزّنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستد. پس به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم، و ایشان را به جنگ معاویه خواندم، به غیر از بیست کس کسی جواب نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم:

«خداوندا! تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند در فرمانبرداری من مقصّر شدند، خداوندا! تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را.»

پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم.

پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها را به انبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده‌اند و زنان و اطفال بی گناه را کشته‌اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم به ایشان که شما را وفایی نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم،[1] آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

---

۱. عبارت (و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم) در مصدر نبود.

پس برخیزد امام معصوم مظلوم [شهید][1] حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند. پس چون حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین به گریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره[ای] بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول صلوات الله علیه [و آله][2] بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت. پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلّی الله علیه و آله او را به سینهٔ خود بچسباند و بگوید که فدای تو شوم ای حسین! دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من دربارهٔ تو روشن باد! و از جانب راستِ حضرت امام حسین حمزهٔ سیّد الشّهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیّار و محسن را حضرت خدیجه [بنت خویلد][3] و فاطمهٔ بنت اسد ـ مادر امیرالمؤمنین ـ برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه[ای] تلاوت فرماید که این است ترجمهٔ ظاهر لفظش:

«این است آن روز که به شما وعده می‌دادند.»[4] «امروز می‌یابد که هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده، و آنچه کرده است از کار بد، آرزو می‌کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله و دوری باشد.»[5]

پس حضرت صادق علیه السّلام بسیار گریست و فرمود که:

«روشن مباد دیده[ای] که نزد ذکر این قصّه گریان نگردد.»[6]

---

۱. زیاده از نسخهٔ: (م) و (آ).
۲. زیاده از مصحّح.
۳. زیاده از مصدر.
۴. ﴿هذا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾. (انبیاء: ۱۰۳)
۵. ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً﴾. (آل‌عمران: ۳۰)
۶. در مصدر و نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): روشن باد دیده[ای] که نزد ذکر این قصّه گریان گردد.

مفضّل گریست و گفت: ای مولای من! چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟

فرمود: که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشند.

[سرانجام دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم در رجعت]

مفضّل پرسید: که دیگر چه خواهد شد؟

فرمود: که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد و بگوید که خداوندا! وفا کن به وعده[ای] که با من کرده[ای] در باب آنها که بر من ظلم کرده‌اند و حقّ مرا غصب کرده‌اند و مرا زدند و به جزع آوردند به ستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند.

پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثّری است همگی خروش برآورند، پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستمهای ما مگر آن که هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

[استدلال امام صادق صلوات الله علیه دربارهٔ رجعت]

مفضّل گوید که عرض کردم که ای مولای من! جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد.

فرمود که مگر نشنیده‌اند سخن جدّ ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که:

﴿وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ ٱلْعَذٰابِ الأَدْنىٰ دُونَ ٱلْعَذٰابِ ٱلاكْبَرِ﴾[1]

یعنی: «البته بچشانیم به ایشان از عذاب پست‌تر پیش از عذاب بزرگتر.»

فرمود که عذاب پست‌تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است.

---

۱. سجده: ۲۱.

پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود. وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد؟! پادشاهی، نبوّت و امامت و وصایت همیشه با ماست.

ای مفضّل! اگر تدبّر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده‌اند این آیهٔ کریمه را که ﴿وَ نُرِيدُ أَن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ﴾ تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت؛ والله که تنزیل این آیه در بنی‌اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل البیت است و فرعون و هامان، ابوبکر و عمرند.

[دادخواهی سایر ائمّه اطهار صلوات الله علیهم]

پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدّم علیّ بن الحسین و پدرم امام محمّد باقر علیهما‌السّلام پس شکایت کنند به جدّ خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است.

پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی به من رسیده.

پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند به جدّش از هارون الرّشید.

پس برخیزد علیّ بن موسی الرّضا [و][1] شکایت کند از مأمون ملعون.

پس برخیزد امام محمّد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر او.

پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکّل.

پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتضد.[2]

پس برخیزد مهدی آخر الزّمان، همنام جدّش حضرت رسول صلّی الله علیه و

---

۱. زیاده از مصحّح.

۲. در مصدر: معتز، اما آنچه سیره‌نویسان نوشته‌اند امام حسن عسکری علیه‌السّلام به دست معتمد به شهادت رسید و مقداری از حیات آن امام همام در دوران خلافت معتزل بوده است. (*مروج الذّهب* ۲۱۲/۴) پس بنابراین باید تصحیفی از طرف نساخ بجهت شباهت نامهای خلفا روی داده باشد.

آله و سلّم با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناه، در روزی که پیشانی نورانیش [را][1] در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد به نزد جدّ امجدش و بگوید که:

«مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس [امّت] انکار حقّ من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولّد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می‌بود این قدر غایب نمی‌ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.»

پس حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرماید که:

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾[2]

و گوید که:

«آمد یاری و فتح الهی»[3]

و ظاهر شد گفتهٔ حق سبحانه و تعالی که:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾[4]

پس بخواند:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا

---

۱. زیاده از مصحّح.

۲. یعنی: «سپاس خدای را که راست گردانید با ما وعدهٔ خویش را و به میراث داد به ما زمین بهشت را تا جای گیریم از آن در هرجا که خواهیم و چه خوب است پاداش عمل کنندگان.» (زمر: ۷۴)

۳. ﴿جاء نَصْرُاللهِ والفَتْحُ﴾. (نصر: ۱)

۴. یعنی: «اوست آنکه فرستاد پیمبرش را به رهبری و کیش حق، تا چیره گرداندش بر کیش‌ها همگی و اگر چه ناخوش دارند شرک‌ورزان.» (صف: ۹، و برائة: ۳۴)

تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً وَيَنْصُرَكَ اللهُ نَصْراً عَزِيزاً ﴾.[1]

مفضّل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که حق تعالی می‌فرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است، و بعد از این خواهد شد؟

حضرت صادق علیه السّلام فرمود که ای مفضّل! رسول خدا صلوات الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا! گناهان شیعیان برادر من، علیّ بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند، گناهان گذشته و آیندهٔ ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن! پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید.

پس مفضّل بسیار گریست و گفت: ای سیّد من! اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما.

حضرت فرمود که ای مفضّل! این مخصوص تو و امثال توست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می‌طلبند و بهانه می‌جویند، پس اعتماد می‌کنند بر این فضیلت و ترک عبادت می‌کنند، پس ما هیچ فایده به حال ایشان نمی‌توانیم رسانید؛ زیرا که حق تعالی می‌فرماید که:

«شفاعت نمی‌کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند.»[2]

۱. یعنی: «همانا پیروزی دادیم پیروزی آشکارا، تا بیامرزد برایت خدا آنچه را که پیشی گرفت از گناهت و آنچه را پس آمد و انجام رساند نعمتش را بر تو و رهبریت کند به راهی راست و یاریت کند خدا یاریی سرفراز.» (فتح: ۱ تا ۳)

۲. ﴿لاَ يَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾. (انبیاء: ۲۸)

[دین مهدی صلوات الله علیه غالب بر تمام دینها]

مفضّل پرسید که آن آیه که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله خواهد خواند که:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّه﴾[1]

مگر آن حضرت بر همهٔ دینها [هنوز] غالب نشده‌اند؟

فرمود: که ای مفضّل اگر بر همهٔ دینها غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صائبیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی‌ماند؛ بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد که:

﴿وَ قَاتِلُوهُم حَتّیٰ لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِله﴾[2]

پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: که پس برگردد حضرت مهدی علیه السّلام به سوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند؛ چنانچه بر حضرت ایّوب علیه السّلام بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر.

مفضّل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران [مؤمن] بر ذمّتِ او باشد چگونه خواهد شد؟

حضرت فرمود: که اوّل مرتبه حضرت مهدی علیه السّلام ندا می‌فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید، پس همه را ادا فرماید حتّی یک کلّه سیر و یک دانه خردل.[3]

---

۱. توبه: ۳۳.

۲. انفال: ۳۹.

۳. *مختصر البصائر* /۴۳۳، و *الهدایة الکبری* /۳۹۲، و *بحارالانوار* ۱/۵۳ تا ۳۵.

حدیث نهم

خبر دادن پیغمبر از امام زمان (عج)

[حسین بن علی صلوات الله علیه زینت آسمان و زمین]

شیخ بزرگوار «محمّد بن بابویه قمی» به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام که آن حضرت روایت فرمود از آباءِ طاهرین خود از حضرت امام حسین صلوات الله علیهم أجمعین که آن حضرت فرمود که روزی رفتم به خدمت جدّم سیّد انبیاء صلّی الله علیه و آله و اُبَیّ بن کعب در خدمت آن حضرت بود، چون داخل شدم فرمود که مرحبا [به تو] ای زینت آسمانها و زمینها.

ابی گفت که چگونه کسی غیر از تو یارسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود؟

حضرت فرمود: که ای ابی! به حقّ آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده است که رتبه حسین در آسمان بزرگتر است از زمین و در جانب [راست] عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امّت است و پیشوای خلق است و در او سستی و ضعف نیست فخر است و علم است و ذخیرهٔ نجات عالمیان است.

و به درستی که حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه[ای] طیّب، مبارک، پاکیزه ترکیب داده [و خلق کرده او را قبل از اینکه بوده باشد خلقی در ارحام یا اینکه نطفه[ای] در صلبی ریخته شود یا اینکه شب و روزی را خلق کند و][1] او را دعایی چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را به این دعا نخواند مگر آن که الله تعالی او را در قیامت با آن حضرت محشور گرداند و در آخرت آن حضرت شفاعت‌خواه او باشد و حق تعالی غمهای او را زایل گرداند و قرضش را ادا کند و کار دشوار او[2] را آسان کند و راه دین و دنیاش را واضح گرداند و او را بر دشمن غالب گرداند و پردهٔ عیبهای او را ندرد.

ابی گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله؟

فرمود که می‌گویی هرگاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی:

«اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمٰاتِكَ وَ مَعاقِدِ عَرْشِكَ وَ سُكّانِ سَمٰاوٰاتِكَ وَأَنْبِيٰائِكَ وَرُسُلِكَ اَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي يٰا رَبِّي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْراً»

چون این دعا را بخوانی خدا کارهای تو را آسان گرداند و سینه تو را به علم و معرفت بگشاید و تو را شهادت **«لاٰ إِلٰهَ إِلاّ الله»** در وقت مردن تلقین کند.

ابی گفت که یا رسول الله! آن چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است؟

فرمود که مَثَل آن نطفه، مثل ماه است و به آن [نطفه] علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود به صلاح آید و هر که او را گم کند و پیروی او

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): کارش را آسان کند.

ننماید در کوی ضلالت[1] فرو رود.

پرسید که اسمش چیست؟ و دعایش کدام است؟

فرمود: که نامش علی است و دعایش این است:

«يا دائِمُ يا دَيْمُومُ يا حَيُّ يا قَيُّومُ يا كاشِفَ الغَمِّ وَ يا فارِجَ الْهَمِّ وَيا باعِثَ الرُّسُلِ وَيا صادِقَ الْوَعْدِ»

هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حضرت علیّ بن الحسین علیهما السّلام محشور گرداند و آن حضرت قائد او باشد به سوی بهشت.

ابی پرسید که یا رسول الله! آیا او را خلَفی و وصیّی هست؟

فرمود که بلی از برای او است میراثهای آسمانها و زمین.

پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمان‌ها و زمین؟

فرمود که حکم به حق کردن در میان مردم و تأویل و تفسیر احکام الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت.

ابی پرسید که چه نام دارد؟

فرمود که نامش محمّد است و به درستی که ملائکه انس می‌یابند به او در آسمانها و در دعای خود می گوید که:

«اَللّٰهُمَّ إِنْ كانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لي وَ لِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ اَخْوانِي وَشِيْعَتِي وَطَيِّبْ ما فِي صُلْبِي»

پس حقّ تعالی مرتّب ساخته است در صلب او نطفهٔ مبارکِ پاکی ازجمیع بدیها و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عزّوجل این نطفه را طیّب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کنندهٔ خلق [و هدایت یافته] و راضی به قضای الهی و پسندیدهٔ جناب خود گردانیده و خدا رابه این دعا می خواند:

---

۱. در نسخهٔ (ع): گود ضلالت.

«يٰا دٰانٍ غَيْرَ مِتْوٰانٍ يٰاأَرْحَمَ الرّٰاحِمِينَ إِجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ اَلنّٰارِوِقٰاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ رضىً وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُم وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَاَقْضِ دُيُونَهُم وَاسْتُرْ عَوْرٰاتِهِم وَهَبْ لَهُمُ الْكَبٰائِرَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يٰا مَنْ لاٰيَخٰافُ الضَّيْمَ وَلاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاٰ نَوْمٌ إِجْعَلْ لي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجاً»

هر که این دعا بخواند خدای عزّوجل او را حشر کند در روز قیامت رو سفید با جعفر بن محمّد صلوات الله علیه به سوی بهشت.

ای ابی! به درستی که خدا به وجود آورده است از او نطفهٔ پاکِ مبارکِ نیکویی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام کرده.

ابی گفت: یا رسول الله!گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف می‌کنند و هر یک از دیگری متولّد می شوند و میراث علم از یکدیگر می‌برند و هر یک فضیلت دیگری را بیان می‌کنند.

فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان.

ابی پرسید که آیا او را دعایی هست به غیر از دعای پدرانش؟

فرمود که بلی، در دعایش می‌گوید:

«يٰا خٰالِقَ اَلْخَلْقِ وَ يٰا بٰاسِطَ اَلرِّزْقِ وَ يٰا فٰالِقَ الْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ وَيٰا بٰارِئَ النَّسمِ وَمُحْيِيَ الْمُوْتىٰ وَمُمِيتَ الأَحْيٰاءِ وَدٰائِمَ الثَّبٰاتِ [وَمُخْرِجَ النَّبٰاتِ][1] إِفْعَلْ بِي‌مٰاأَنْتَ‌أَهْلُهُ»

هر که این دعا بخواند خدا حاجتش برآورد و در قیامت او را با موسی بن جعفر محشور گرداند و به درستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده

۱. زیاده از مصدر.

است نطفهٔ مبارک طیّب پاکیزهٔ پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده است و او پسندیدهٔ خدا است در علم او و حکم او و او را حجّتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت به او حجّت خود را تمام کند و دعایش این است:

«اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِی الْهُدیٰ وَثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَاحْشُرْنِي عَلَيْهِ آمِناً اَمْنَ مَنْ لاٰخَوْفَ عَلَيْهِ وَلاٰ حُزْنَ وَلاٰ جَزَعَ إِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوىٰ وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»

و به درستی که خدای عزّوجل در صلب او ترکیب داده است نطفهٔ مبارک [طَیِّب] پاکیزهٔ پسندیده و نام کرده است او را محمّد بن علی و او شفاعت کنندهٔ شیعیان است [و وارث علم و جلال الهی است و علامت بیّنه راه هدایت است] و حجّت ظاهرهٔ پروردگار است و در حین ولادت خواهد گفت: **«لاٰإِلٰهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ»** و می‌گوید در دعای خود:

«يٰا مَنْ لاٰشَبِيهَ لَهُ وَلاٰ مِثٰالَ، أَنْتَ اللهُ لاٰ إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ وَ لاٰ خٰالِقَ إِلَّا أَنْتَ، تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقىٰ أَنْتَ، حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصٰاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضٰاكَ»

هر که این دعا بخواند حضرت امام محمّد تقی شفاعت او کند در روز قیامت. و، الله تعالی در صلب او نطفه[ای] قرار داده است که ظلم کننده و فسادکننده نیست و نیکوکار و مبارک و طیّب و طاهر است و او را نزد خود علیّ بن محمّد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم خود را به او سپرده، هر راز پنهان را بر او آشکار گردانیده، و هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه‌اش باشد از آن راز خبر می‌دهد و دشمنش را به او می‌شناسانند و در دعایش می‌گوید:

«يٰا نُورُ، يٰا بُرهانُ، يٰا مُنِيرُ، يٰا مُبِينُ، يٰا ربِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفٰاتَ الدُّهُورِ وَ اَسْئَلُكَ النَّجٰاةَ يَوْمَ يَنْفَخُ في الصُّورِ»

هرکه این دعا بخواند، حضرت امام علی نقی، روز قیامت[1] شفیع و کشانندهٔ او باشد به سوی بهشت و به تحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه[ای] قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری گردانیده در شهرها و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب عزّتی گردانیده برای امّتِ جدّش و راهنمایی گردانیده برای شیعیانش و شفاعت خواهی گردانیده برای ایشان نزد پروردگارش و عذابی گردانیده برای هرکه مخالفت او کند و حجّتی گردانیده برای هرکه ولایت و محبّتش را به جان قبول کند و برهانی گردانیده برای هر [کس] که او را امام خود گرداند و در دعای خود می‌گوید:

«یٰاعَزیزَ العِزِّ في عِزٍّ[2] عِزِّهِ وَ مٰا اَعَزَّ عَزیزَ العِزِّ في عِـزِّه[3] یـا عَزیزاً عَزِّني بِـعِزِّكَ و اَیِّـدْني بِـنَصْرِكَ واَبْـعِدْ عَـنّي هَـمَزٰاتِ الشَّیٰاطینَ وَادْفَعْ عَنّي بِدَفعِكَ وامْنَعْ عَنّي بِمَنْعِكَ فَاجْعَلْني مِنْ خِیٰارِ خَلْقِكَ یٰا وٰاحِدُ یا اَحَدُ یا فَرْدُ یا صَمَدُ»

هرکه این دعا بخواند خدا او را با آن حضرت محشور گرداند و از آتش جهنّم او را نجات دهد، هرچند مستحق جهنّم شده باشد.

[معرّفی امام زمان توسط پیغمبر اکرم صلّی الله علیهما]

و، الله تعالی در پشت او قرار داده است نطفهٔ مبارک پاکیزه طیّب طاهر مطهّری که راضی باشد به او هر مؤمنی که خدا در روز اَلَسْت پیمان ولایت آن حضرت را از او گرفته و کافر شود به او هر منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده، پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه کردار، خوشنودکنندهٔ ابرار و

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع): در قیامت.
۲. در نسخه‌های فرع کلمه (عزّ) را ندارد.
۳. عبارت (ما اعزَّ عَزیزِ العزِّ فی عِزِّه) در مصدر نبود.

پسندیدهٔ پروردگار و هدایت‌کننده و هدایت یافته، حکم می‌فرماید به حق[1] و امر می‌نماید به عدالت و خدا را تصدیق می‌نماید و خدا او را تصدیق می‌نماید[2] در هرچه گوید. خروج می‌کند از مکّه در وقتی که دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد، او را گنجها هست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان نفیس فربه و مردان شجاع صاحب علامت که خدا بگرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای دور به عدد اهل بدر؛ سیصد و سیزده کس و با او صحیفهٔ سر به مهری هست که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان و نسبتهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعت‌های ایشان و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار جدّ و اهتمام در اطاعت آن حضرت داشته باشند.

ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آن حضرت کدام است یا رسول الله؟

فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج آن حضرت شود آن علم بی‌سببی گشوده شود و بلند گردد و خدا آن علم را گویا گرداند، پس ندا کند آن حضرت را که:

«بیرون بیا ای دوست خدا! پس بکش دشمنان خدا را!»

و او را دو رایت و دو علامت هست و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقتِ خروجش می‌شود شمشیرْ خود از غلاف کشیده[3] می‌شود و ندا می‌کند آن حضرت را که:

«بیرون بیا ای ولیّ خدا! پس جایز نیست تو را که بنشینی از جهاد دشمنان خدا.»

پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هرجا که بیابد ایشان را و حدود الهی را برپا دارد و به حکم خدا حکم کند.

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع) کلمهٔ (به حقّ) را ندارد.
۲. در نسخهٔ (ج) و (م): خدا تصدیق او می‌نماید.
۳. در نسخهٔ (ج) و (م): کَنده.

و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد و در روزی بر شما ظاهر شود آن چه من خبر دادم، اگر چه بعد از مدّتی باشد و امور خود را به خدا می‌گذارم.

یا ابی! خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید و بهشت از برای کسی که [او را دوست دارد و سعادتمند کسی که][1] به امامت او قائل باشد و به او[2] خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد و به اقرار به خدا و رسول و جمیع ائمّه علیهم السّلام خدا و درهای بهشت [را][3] از برای ایشان بگشاید.

صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع است و هرگز متغیّر نشود و مَثَل ایشان در آسمان، مثل ماه نور بخشنده‌ایست که هرگز نورش زایل نگردد.

أبی گفت: یا رسول الله! چگونه است حال وصف کردن ایشان از جانب خدا؟

فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهرکرده از آسمان فرستاد، نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه‌اش نوشته است.[4]

---

۱. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۲. در نسخهٔ (م) و (ع) کلمه (به او) را ندارد.

۳. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۴. *کمال‌الدّین* ۲۶۴/۱، و *عیون اخبارالرّضا* ۵۹/۱، و *بحارالانوار* ۲۰۴/۳۶.

حدیث دهم

علائم ظهور امام زمان (عج)

[ندای آسمانی]

«محمّد بن بابویه» و «شیخ طوسی» رحمة الله علیهما بـه سـندهای مـعتبر از حضرت علیّ بن موسی الرّضا صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که آن حـضرت فرمود: که ناچار است شیعیان را از فتنهٔ عظیمی که در آن فـتنه بسـیاری از شیعیان خاص از دین به در روند و آن در وقتی است که سوّمین از فرزندان من وفات یابد و بعد از آن امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین بـر او بگریند و چه بسیاری از مؤمنان بر او دل سوخته و محزون باشند و چشمهٔ زلال امامت، منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شـود، [گویا آنها را می‌بینم که بسیار مسرورند، آنها را صدا می‌زنند و آن صدا از دور شنیده می‌شود چنانچه از نزدیک شنیده می‌شود و آن صـدا بـرای اهـل ایـمان رحمت و برای کفّار عذاب است. عرض کردم: آن صدا چیست؟ فرمود:][1] در ماه رجب سه آواز از آسمان به ایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند؛ یک صدا آن که:

﴿أَلاٰ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى ٱلظَّالِمِينَ﴾[2]

یعنی: «البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران.»

---

۱. زیاده از مصدر.

۲. هود: ۱۸.

صدای دوّم:

﴿أَزِفَتِ ٱلْأٓزِفَةُ﴾[1]

یعنی: «نزدیک شد آن امری که آن را به نزدیک وصف می‌کردند یا نزدیک شدنی بود.»

صدای سوّم، بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که:

«هٰذٰا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّ فِي هَلاكِ الظّٰالِمِينَ»

یعنی: «این امیرالمؤمنین است برگشته است به دنیا که هلاک کند ظالمان را» ،

پس در آن وقت فَرَج مؤمنان برسد و مرده‌ها آرزو کنند که کاش زنده می‌بودیم

«و خدا سینه‌های مؤمنان را از کینه‌های منافقان و غمهای ایشان نجات دهد[2].»[3]

و در روایات معتبرهٔ بسیار، وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم علیه السّلام در اوّلِ روز ملکی نداکند که به درستی که حق با علیّ بن ابیطالب است و شیعیان او، و در آخر روز شیطان نداکند که حق با عثمان[4] و شیعهٔ اوست.

---

۱. نجم: ۵۷.

۲. ﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾. (توبه: ۱۴)

۳. *غیبت طوسی* /۴۳۹، و *غیبت نعمانی* /۱۸۰، و *عیون اخبارالرّضا* ۶/۲، و *کمال الدّین* ۳۷۰/۲، و *اثبات الوصیه* /۲۶۸، و *الخرائج و الجرائح* ۱۱۶۸/۳، و *مختصر البصائر* /۱۴۱.

۴. مراد از عثمان در اینجا سفیانی است؛ چنانچه در کمال الدّین از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده که آن حضرت فرمودند:

«پسر هند جگرخوار از بیابان یابس بیرون می‌آید. او مردی متوسط القامه، وحشتناک و بر سرش ضخمی است و رویش آبله دارد. اگر او را ببینی گمان می‌کنی که یک چشمی است، نام او عثمان و نام پدرش عنبسه است و از اولاد ابوسفیان می‌باشد او خروج می‌کند و به زمین آرام (نجف یا کوفه) می‌آید و بر منبر آن می‌نشیند.»

(*کمال الدّین* ۶۵۱/۲)

پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهایشان به مرض شکّ و شبهه مبتلا باشد به صدای دوّم گمراه شوند.[1]

[مترجم گوید][2] و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل البیت علیهم‌السّلام را شنیده باشند ـ که ندای دوّم از شیطان است ـ و اعتقاد به گفتهٔ ایشان داشته باشند برایمان ثابت بمانند.

[روز خروج و اوّل بیعت‌کننده]

و در احادیث معتبره وارده شده است که آن حضرت [در] روز شنبه، عاشورای محرّم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد.[3]

و اوّل کسی که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند، پس جبرئیل یک بال خود را بر کعبه گذارد و بال دیگر را بر بیت المقدس و به آواز فصیح نداء می‌کند که همهٔ خلایق بشنوند بگوید:

﴿أَتىٰ أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾[4]

یعنی: «آمد امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید.»[5]

و به روایت دیگر آن که به نام و نسب حضرت قائم علیه السّلام ندا کند جبرئیل؛ ندایی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده باشد از دهشت بنشیند.[6]

---

۱. *غیبت طوسی* /۴۳۵ و *کمال الدّین* ۶۵۲/۲ و *کشف الغمّة* ۴۵۹/۲.

۲. زیاده از مصحّح.

۳. *غیبت طوسی* /۴۵۳، و *الخرائج و الجرائح* ۱۱۵۹/۳، و *بحارالانوار* ۲۹۰/۵۲، از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه.

۴. *نحل*: ۱.

۵. *تفسیر عیّاشی* ۲۵۴/۲، و *کمال الدّین* ۶۷۱/۲، و *دلائل الامامة* /۴۷۲، و *بحارالانوار* ۲۸۵/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۶. *غیبت طوسی* /۴۵۴، و *بحارالانوار* ۲۹۰/۵۲، و نیز متّقی هندی در *برهان فی علامات مهدی آخرالزّمان* /۱۰۹، و *العقد الدرر* /۱۳۷ به اختلاف کمی ذکر کرده‌اند.

[شمایل امام زمان صلوات الله علیه در زمان ظهور]

و از [جمله] علامات آن حضرت آن است که به صورت جوانان ظاهر شود که هر که او را بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود.[1]

[علائم حتمی خروج امام زمان صلوات الله علیه]

و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج حضرت مهدی علیه‌السّلام هست: صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بر زمین و کشتن نفس زکیّه از سادات حسنی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از جانب یمن.[2-3]

---

۱. *کمال الدّین* ۶۵۲/۲، و *الخرائج و الجرائح* ۱۱۷۰/۳، و *اعلام الوریٰ* ۲۹۵/۲، و *منتخب الانوار المضیئة* /۳۸، و *بحارالانوار* ۲۸۵/۵۲، از امام رضا صلوات الله علیه.

۲. *غیبت طوسی* /۴۳۶، و *کمال الدّین* ۶۵۰/۲، و *غیبت نعمانی* /۲۵۲، و *کافی* ۳۱۰/۸، و *البرهان* متّقی هندی /۱۱۴، و *عقدالدّرر* /۱۱۱، و *بحارالانوار* ۲۰۹/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۳. در روایات و اخبار ملاحم، نشانه‌های ظهور به دو قسم معرفی شده: علائم حتمی و علائم غیرحتمی.

چنانچه از معلی بن خنیس روایت شده که گوید از امام صادق صلوات الله علیه شنیدم که می‌فرمودند:

«*بعضی از امور حتمی‌اند و عدّه‌ای غیر حتمی....*».(*غیبت نعمانی* /۳۰۰)

امّا علائم غیر حتمی؛ تعدادی از آنها تحقّق یافته و تعداد دیگری در شُرُف وقوع است که به تدریج واقع خواهد شد. برخی از آنها عام است و برخی دیگر خاص، بعضی از آنها به تفصیل بیان شده و بعضی دیگر به اجمال، عدّه‌ای از این نشانه‌ها از نظر زمان، دور از زمان ظهور است و عدّهٔ دیگر نزدیک به آن.

این نشانه‌ها را همگان می‌بینند ولی این ویژگی‌ها را همگان تشخیص نمی‌دهند و احیاناً برخی از آنها به یک شرطی متوقّف است که اگر آن شرط حاصل نشود آنها نیز به وقوع نمی‌پیوندد و در آنها «بداء» روی می‌دهد؛ اگر تأخیری در آن شرط روی دهد، آن نشانه نیز تا روزی که خدا بخواهد به تأخیر می‌افتد.

←

و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن حضرت حاضر باشند، بعضی شب از میان رختخواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکّه حاضر باشند و بعضی علانیّه برابر شوند و در همان صبح نزد آن حضرت حاضر شوند.[1]

و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی برایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش نوشته باشد.[2]

[فهرستی از علایم ظهور]

و از جمله علامات ظهور آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر می‌شود، گرفتن آفتاب است در نیمهٔ ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش؛ هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجّمین و دیگر فرو رفتن مردم به زمین در بیداء چنانچه گذشت[3] و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اوّل زوال تا اواسط وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ظاهر

← این حوادث نیز همچنان در فواصل مختلف تحقّق خواهد یافت تا سرانجام نشانه‌های بزرگی که در آستانه ظهور واقع می‌شود تحقّق پذیرد. به هنگام وقوع آن حوادث، دیگر برای احدی جای شکّ و تردید باقی نمی‌ماند که در لحظهٔ وقوع آخرین نشانه، حضرت بقیةالله عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌فرمایند که به آن حوادث علائم حتمی می‌گویند؛ زیرا در مورد آنها احتمال «بداء» نیست و آنها بطور جزم و یقین واقع شدنی است این نشانه‌ها از زبان امام صادق صلوات الله علیه این چنین نقل شده است:

«قَبْلَ قِیامِ الْقائِمِ علیه السّلام خَمْسُ عَلاٰماتٍ مَحْتُوماتٍ: اَلْیَمانِیُّ وَالسُّفْیانِیُّ وَالصَّیْحَةُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّکِیَّةِ والْخَسْفُ بِالْبَیْداءِ.»

یعنی: «پنج نشانه بدون تردید و به‌طور حتم پیش از قیام مهدی عجل‌الله تعالی فرجه، واقع خواهد شد: ۱ـ خروج یمانی است ۲ـ خروج سفیانی ۳ـ ندای آسمانی ۴ـ قتل نفس زکیه ۵ـ خسف سرزمین بیداء» (*کمال‌الدّین*، ۶۴۹/۲ و *بحارالانوار*، ۲۰۴/۵۲)

۱. *غیبت نعمانی* /۳۱۲، ح ۳، و *کمال‌الدّین* ۶۷۲/۲ به اختلاف، و *بحارالانوار* ۲۱۹/۵۲.

۲. *غیبت نعمانی* /۳۱۳، ح۵.

۳. حدیث هشتم (صفحهٔ ۱۳۷).

شدن ستارهٔ دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه، پس خم شود به حدّی که نزدیک باشد که هر دو طرفش به یکدیگر برسد و سرخی که در آسمان پیدا[1] شود و به اطراف آسمان منتشر شود و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها مستولی شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود و علَم‌های بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علَم‌های قبیله کنده از عرب متوجّه خراسان شوند و شصت دروغگو به هم رسند که همگی دعوی پیغمبری کنند و دوازده علَم از آل ابیطالب بلند شود که همه دعوی امامت کنند.

باد سیاهی در بغداد در اوّلِ روز بلند شود و زلزله شود که اکثر شهر به زمین فرو رود و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه‌ها بر عراق مستولی شود و ملخی در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و طایفه[ای] از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت به صورت میمون و خوک مسخ شوند.[2]

و علامات بسیارست که در کتاب «*بحارالانوار*» استیفای ذکر آنها کرده‌ایم.[3]

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع): ظاهر.

۲. *ارشاد مفید* ۳۶۸/۲ و *بحارالانوار* ۲۱۹/۵۲.

۳. مراجعه شود به کتاب *بحارالانوار* ۵۲.

حدیث یازدهم
بعد از ظهور امام زمان (عج)

[اوصاف حضرت ولیّ عصر صلوات الله علیه در وقت قیام]

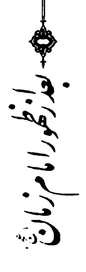
«محمّد بن بابویه» و «جعفر بن قولویه»[1] و «محمّد بن ابراهیم نـعمانی»

---

۱. نام او جعفر فرزند قولویه و کنیهٔ او ابوالقاسم است. شیخ اجلّ، اقدم، اعظم، ثقه، جلیل‌القـدر، عظیم‌الشأن، کفایت می‌کند در جلالت آن شیخ معظّم که استاد شیخ مفید است.
وی سی سال قبل از وفات خود که سنهٔ ۳۳۹ هجری قمری باشد به قصد حج حرکت کرد؛ زیرا در آن سال حجرالاسود را قرامطه می‌بردند به مکّه تا آنکه به جای خود نصب کنند، شیخ ابن قولویه به آرزوی تشرّف به لقای امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف قصد حج کرد تامگر به خدمت آن حضرت در وقت نصب حجر مشرف شود، چون به بغداد رسید مریض شد، لاجرم نایبی گرفت و رقعه‌ای نوشت و مهرکرد و به او داد و گفت این رقعه را می‌دهی به آن کس که حجر را به مکان خود نصب می‌کند.
وی در آن نامه از مدّت عمر خود سؤال کرده بود و اینکه آیا از این مرض می‌میرد یا خوب می‌شود. آن شخص به مکّه مشرّف شد و روزی که می‌خواستند حجر را نصب کنند مردم جمع شده بودند، قدری پول به خدّام کعبه داد که او را نزدیک رکن جای دهند که ببیند چه کس حجر را نصب می‌کند.
گفت هرکس که حجر را گذاشت اضطراب کرد تا اینکه شخصی گندم گون نیکوروی آمد و حجر را برداشت و به جای خود گذاشت. ناگهان صدای مردم بلند شد و آن شخص از همان راهی که آمده بود برگشت. من دنبال او را گرفتم و دیده‌ها را بسوی او دوخته بودم و مردم را به زحمت از خود دور می‌کردم، مردم از این حال من خیال کردند که من دیوانه شده‌ام، لاجرم راه را برای من می‌گشودند و من به تعجیل می‌دویدم و او به آهستگی و وقار می‌رفت و با ایـن حـال بـه او نمی‌رسیدم، تا رسیدم به جای که کسی نبود، آن شخص رو به من کرد و فرمود: بیاور آنچه با توست! رقعه رابه خدمتش دادم، بدون آنکه آن را ملاحظه فرماید فرمود:

«به او بگو خوفی از برای علّت تو نیست و سی سال دیگر خواهی مرد.»

پس مرا گریه روی داد و نتوانستم حرکت کنم، این بفرمود و برفت پس نایب جناب شیخ ابن قولویه از مکّه مراجعت کرد و این خبر را به شیخ داد و چنان شد که آن حضرت خبر داده بود.
(***فوائد رضویه*** / ۷۸)



رضی‌الله عنهم روایت کرده‌اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود که گویا می‌بینم حضرت قائم صلوات الله علیه را در نجف کوفه که زره حضرت رسول صلّی الله علیه و آله را بپوشد و بر اسب سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را به حرکت درآورد به نوعی[1] که به اعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بیند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است.

پس عَلَم رسول خدا را بُگشاید و بر پا کند؛ چوبش از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمامْ نصرت و یاری حق تعالی باشد، آن علم را به سوی هیچ جماعت متوجّه نسازد مگر آن که خدا ایشان را هلاک گرداند، پس چون علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعهٔ آهن شود و به هر مؤمن، خدا قوّت چهل مرد را کرامت فرماید.

و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آن که حق تعالی این فرح را در قبر بر او داخل گرداند و مؤمنان در قبرها به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت به ظهور قائم آل محمّد دهند.

[یاری نمودن ملائکه امام زمان صلوات الله علیه را]

پس بر آن حضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح در کشتی بودند و از آنها که با حضرت ابراهیم بودند، در هنگامی که او را نمرود در آتش انداخت و آنها که با حضرت موسی بودند، در وقتی که دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بودند، در وقتی که خدا او را به آسمان برد و چهار هزار ملک علامت‌دار و دو هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شدند.

---

۱. در نسخه (آ): به نحوی.

و چهار هزار ملک که به یاری حضرت امام حسین علیه السّلام نازل شدند، پس حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گرد آلوده نزد قبر آن حضرت‌اند و گریه می کنند بر آن حضرت تا روز قیامت و سر کردهٔ ایشان ملکی است که آن را «منصور» می گویند.

هر که به زیارت آن حضرت می رود آن ملائکه او را استقبال می‌نمایند و هر که وداع می کند او را مشایعت می‌کنند و هر که بیمار می شود از زائران او را عیادت می‌کنند و هر که می میرد از ایشان بر جنازه‌اش نماز می‌کنند و برای او استغفار می‌کنند و اینها همه در زمین اند و انتظار می‌برند که حضرت قائم علیه‌السّلام خروج کند و او را یاری کنند.[1]

[اوصاف دیگری از امام زمان صلوات الله علیه در وقت خروج]

امّا آنچه از روایات معتبرهٔ ـ بسیار که به طرق متعدّده، مشایخ عظام روایت نموده‌اند ـ معلوم می شود از سیرت و اوصاف آن حضرت، بعضی را بر سبیل اختصار به حذف اسناد در این رسالهٔ مختصره ایراد می‌نمایم.

به اسانید بسیار منقول است که حق سبحانه و تعالی ذوالقرنین را مخیّر گردانید میان ابر ذلول ـ یعنی بی‌صوت و صدا ـ و ابر صعب ـ یعنی با صاعقه و رعد و برق ـ ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای [قائم] آل محمّد علیهم السّلام ذخیره نمود[2] و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین خواهد گردید و انواع بادها مسخّر او خواهند بود.[3]

و در سنّ پیران و هیئت جوانان ظاهر خواهد شد و قوّت بدنش به مرتبه[ای] باشد که اگر دست بیندازد به بزرگترین درختان زمین، از ریشه بر

---

۱. *کمال‌الدّین* ۶۷۱/۲، و *کامل‌الزّیارة* /۱۱۹، و *غیبت نعمانی* /۳۱۰، و *بحارالانوار* ۳۲۸/۵۲.

۲. در نسخهٔ (م) و (آ) و (ع): ذخیره کرد.

۳. *اختصاص مفید* /۱۹۹، و *بصائرالدّرجات* /۴۰۸، و *بحارالانوار* ۳۲۱/۵۲، از حضرت امام باقر صلوات الله علیه.

کند و اگر در میان کوه‌ها صدایی بزند همه سنگها از هم بریزد.[1]
و به مشرق و مغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آن حضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آن جا بر پا دارد و گنجها و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر گردد و به هر طرف که متوجّه شود یک ماهه راه، رعب و ترسش در دلها بیفتد.[2]

و هرکه را بیند به صورت بشناسد که مؤمن است یا منافق و نیکوکار است یا بد کردار. به طریق حکم حضرت داوود و سلیمان علیهما السّلام به علمِ واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد.[3]

و به هر جا که رود ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدایی از ابر آید به زبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمّد است، زمین را پر از عدالت می‌کند بعد از آنکه پر از جور شده باشد.[4-5]

و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافت‌های بسیار را به اندک زمانی طی نمایند و آن حضرت را سایه نباشد.[6]

و چون از مکّه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچ کس آب وتوشه با خود برندارد و سنگ حضرت موسی را که بار یک شتر است با خود داشته باشد و به هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نماید، دوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود و چون به نجف اشرف رسند، در آنجا ساکن شوند و

---

۱. *کمال‌الدّین* ۲/۳۷۶، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۲۲، از امام رضا صلوات الله علیه.
۲. *کمال‌الدّین* ۲/۳۹۴، و *بحارالانوار* ۱۲/۱۹۴، از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله.
۳. *ارشاد* ۲/۳۸۶، و *روضة‌الواعظین* /۲۶۶، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۹۹، از امام صادق صلوات‌الله علیه.
۴. در مصدر بجای عبارت (زمین را پر از عدل... الخ)، این عبارت (پس تبعیّت کنید او را) ضبط شده بود.
۵. *البیان فی اخبار صاحب‌الزّمان* /۱۳۰، و *مستدرك الصّحیحین* ۴/۴۶۳ از رسول اکرم صلّی الله علیه وآله.
۶. *کمال‌الدّین* ۲/۳۷۱، و *کشف‌الاستار* نوری /۲۲۲، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۲۱، از امام رضا صلوات الله علیه.

پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه از آن سیر شود و هر تشنه سیراب گردد.[1]

و در روایت دیگر آن است که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهار پایان ایشان بخورند.[2]

و عصای حضرت موسی با آن حضرت باشد که هر وقت که بیندازد به شکل اژدهایی شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین او چهل ذراع باشد و هر چه را فرماید فرو برد.[3]

و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد ـ در وقتی که او را به آتش انداختند و چون آن را که پوشید آتش در او تأثیر نکرد و همان پیراهن یوسف[4] بود که حضرت یوسف در مصر که آن را گشود حضرت یعقوب در شام بویش [را] شنید و چون بر رویش انداختند دیده‌هایش روشن شد ـ وقتی که حضرت صاحب الامر ظاهر شود آن را پوشیده باشد.[5]

و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل[6] را با

---

۱. *کمال‌الدّین* ۶۷۰/۲، و *بصائرالدّرجات* /۱۸۸، و *بحارالانوار* ۲۲۴/۵۲، از امام باقر صلوات الله علیه.

۲. *غیبت نعمانی* /۲۳۸، و *بحارالانوار* ۳۵۱/۵۲، از امام باقر صلوات الله علیه.

۳. *کافی* ۲۳۲/۱، و *کمال‌الدّین* ۶۷۳/۲، و *بحارالانوار* ۳۱۸/۵۲، از امام باقر صلوات الله علیه.

۴. کلمه (یوسف) در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ) نبود.

۵. *کافی* ۲۳۲/۱، و *کمال‌الدّین* ۶۷۴/۲، و *بحارالانوار* ۳۲۷/۵۲، از حضرت امام صادق صلوات الله علیه.

۶. در تفسیر قمی علیه الرّحمة دربارهٔ تابوت بنی‌اسرائیل می‌فرماید که: آن تابوت را خداوند از آسمان نازل فرمود و مادر حضرت موسیٰ آن حضرت را در آن جعبه و تابوت قرار داده و او را در دریا افکند و آن جعبه در قوم بنی‌اسرائیل بود و آنها به آن جعبه تبرّک می‌جستند، پس هنگامی که نزدیک بود حضرت موسی علیه‌السّلام از دنیا برود، الواح تورات و زره خود و آنچه از نشانه‌های نبوّت که در نزدش بود در آن تابوت قرار داد و آن تابوت همیشه در بین بنی‌اسرائیل بود، تا آنکه آنها آن تابوت را سبک و خفیف شمردند و کودکان در راهها با آن بازی می‌کردند، پس همیشه بنی‌اسرائیل در عزّت و شرافت بودند مادامی که تابوت در نزد آنها بود، امّا چون مرتکب معاصی شدند و آن تابوت را سبک و پست پنداشتند خداوند متعال آن تابوت را از بین آنها برد... (*تفسیر قمی* ۸۱/۱ و *سفینة‌البحار* ۳۰۱/۱)

جمیع اسباب و آثار انبیاء همراه داشته باشد.[1]

و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد و اگر [کافری][2] پناه به درختی یا سنگی ببرد و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر نزد ما است بیا و او را بکش.[3]

و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد پس عقل‌های ایشان کامل گردد.[4]

و در آن زمان هر شیعه را قوّت چهل مرد باشد [و دل‌هاشان از آهن محکم‌تر باشد][5] و اگر همّت بندند کوههای آهن را از جا بر کنند.[6]

و همه چیز اطاعت ایشان کند، حتّی درندگان [زمین] و پرندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آن حضرت بر زمینی پا بگذارد، آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم علیه السّلام بر روی من پا گذاشته است.[7]

و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذاراتر و از شیر با جرأت تر باشند و دشمن [را] در زیر [پا] بمالند و خرد کنند.[8]

---

۱. *غیبت نعمانی* /۲۳۸، و *بحارالانوار* ۳۵۱/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۲. زیاده از نسخهٔ (آ).

۳. *تفسیر فرات* / ۴۷۹ و *کمال‌الدّین* ۲ / ۶۷۰ و *بحارالانوار* ۵۲ / ۳۲۴، از حضرت امام صادق صلوات‌الله علیه.

۴. *کافی* ۲۵/۱، و *کمال‌الدّین* ۶۷۵/۲ و *بحارالانوار* ۳۲۸/۵۲، از حضرت امام باقر صلوات الله علیه. «إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُؤوسِ العِبادِ، فَجَمَعَ بِها عُقُولَهُم وَ کَمُلَتْ بِهِ اَحْلامَهُمْ.»

۵. زیاده از مصدر و نسخهٔ (م) و (ع) و (آ).

۶. *کافی* ۲۹۴/۸، و *کمال‌الدّین* ۶۷۳/۲، و *بحارالانوار* ۳۲۷/۵۲، از حضرت امام صادق صلوات الله علیه.

۷. *کمال‌الدّین* ۶۷۳/۲، و *اثبات‌الهداة* ۴۹۴/۲، و *بحارالانوار* ۳۲۷/۵۲، از امام محمّد باقر صلوات الله علیه.

۸. *اختصاص مفید* /۲۶، و *الخرائج و الجرائح* ۸۴۰/۲، و *بحارالانوار* ۳۳۶/۵۲ و ۳۷۲، از امام محمّد باقر صلوات الله علیه.

و خدا گوشها و دیده‌های ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند به جمال شریف آن حضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند.[۱]

و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی به برکت آن حضرت از ایشان برطرف شود.[۲]

و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی که غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام کردند قطع شد، نازل گردد و کینه‌ها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر به یکدیگر نرسانند حتّی آن که یک زن تنها از عراق به شام برود و همه جا پا بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درنده[ای] او را ضرر نرساند.[۳]

و اوّل که آن حضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه که کلیدداران کعبه‌اند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدایند.[۴]

و فرزندان و قاتلان امام حسین را بکشد؛ برای آن که به کرده‌های پدرهای خود راضی بوده اند و هر که به کار زشتی راضی باشد چنان است که آن کار را خود کرده است.[۵]

و عایشه را زنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد.[۶]

---

۱. *کافی* ۲۴۱/۸، و *الخرائج والجرائع* ۸۴۰/۲، و *بحارالانوار* ۳۳۶/۵۲، از امام صادق صلوات‌الله علیه.
۲. *غیبت نعمانی* /۳۱۷، و *بحارالانوار* ۳۶۴/۵۲، از امام سجّاد صلوات اللّه علیه.
۳. *خصال* شیخ صدوق ۶۲۶/۲، و *بحارالانوار* ۳۱۶/۵۲، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه.
۴. *غیبت طوسی* /۴۷۲، و *صراط المستقیم* و ۲۵۴/۲، و *بحارالانوار* ۳۳۲/۵۲ و ۳۱۷، از امام صادق صلوات الله علیه.
۵. *علل الشّرایع* ۲۲۹/۱، و *عیون اخبارالرّضا* علیه السّلام /۲۷۳، و *بحارالانوار* ۳۱۳/۵۲، از امام رضا صلوات الله علیه.
۶. ماریه قبطیّه یکی از زنهای پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و مادر حضرت ابراهیم علیه السّلام فرزند رسول گرامی اسلام بود و مشهور آنست که ولادت حضرت ابراهیم در مدینه بوده، ←

→ در سال ششم هجرت و چون وفات یافت از عمر شریفش یک سال و ده ماه و هشت روز گذشته بود و او را در بقیع دفن کردند. (*مناقب ابن شهر آشوب* ۲۰۹/۱)
و اشهر آن است که ماریه را مقوقس ـ پادشاه اسکندریه ـ برای آن جناب فرستاده بود. (*قرب الاسناد*/۹)
و بعضی گفته‌اند که او را نجاشی فرستاده بود. (*تفسیر قمی* ۱۷۹/۱)
و ابن بابویه و برقی به سند معتبر از امام محمّد باقر صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که چون حضرت قائم آل محمّد علیه السّلام ظاهر شود عایشه را زنده گرداند تا آنکه او را حدّ بزند و تا آنکه انتقام بکشد برای حضرت فاطمه سلام الله علیها.
راوی گفت: فدای تو شوم به چه سبب او را حدّ می‌زند؟
فرمود: برای افترائی که بر ماریه مادر ابراهیم گفت.
راوی پرسید که چرا حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم او را حدّ نزد و حق تعالیٰ حدّ او را تأخیر فرمود که قائم آل محمّد علیه السّلام این حدّ را جاری گرداند؟
حضرت فرمودند: برای آنکه حق تعالیٰ محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را برای رحمت فرستاده است و قائم علیه السّلام را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد. (*علل الشّرایع* /۵۸۰ و *محاسن* برقی ۷۰/۲)
و خداوند متعال در قرآن از افتراء عایشه به ماریه قبطیّه خبر داده و فرموده:
﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَاتَحْسَبُوهُ شَرّاً لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُم لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهم مَا اكْتَسَبَ مِنَ الإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ منهُم لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نور: ۱۱)
یعنی: «بدرستی که آنانکه آوردند افتراء دروغ را، گروهی‌اند از شما، ای اهل اسلام! گمان مکنید آن افتراء بدی است برای شما، بلکه آن خوبست شما را و نفع دارد برای شما. هر مردی را و همچنین هر زنی را از اهل افتراء عقاب آن چیزیست که کسب کرده از گناه بقدر خوض در آن بهتان، آن کس که قرار گرفت معظم و شنیع‌تر آن افتراء را از آن جماعت، برای اوست عذابی بزرگ.»
علیّ بن ابراهیم قمّی در تفسیر خود در ذیل این آیه از امام ابی‌جعفر الباقر صلوات الله علیه روایت کرده که چون ابراهیم فرزند حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله که از ماریه قبطیّه متولّد شده بود فوت شد، حضرت را از فوت آن فرزند حزنی شدید عارض گردید. عایشه حضرت را محزون دیده گفت چه چیز باعث حزنِ تو شده؟ اگر بواسطهٔ ابراهیم است، او فرزند تو نبود بلکه فرزند جریح قبطی بود که همراه ماریه آمده، (او غلام پیغمبر بود) همیشه با او می‌بود.
حضرت رسالت پناه امیرالمؤمنین را فرستاد که سر جریح قبطی را بیاورد. حضرت امیر علیه‌السّلام شمشیر را برداشت و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! مرا پی کاری که می‌فرستی زود به عمل آورم مانند سیخ سرخ کرده که در میان پشم شتر فرو می‌رود، یا آنکه تأمّل و تثبت کنم تا حقیقتِ آن امر بر من ظاهر شود؟
←

و کسی که زکات ندهد او را گردن بزند.[1]

و زمین به نور آن حضرت روشن گردد و تاریکی بر طرف شود و مردم را احتیاج به آفتاب و ماه نباشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک به وجود آید و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد.[2]

و از پشت قبر حضرت امام حسین علیه السّلام نهری به سوی نجف [اشرف] جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلام فرمود که گویا می بینم پیر زالی زنبیلی از گندم در سر دارد و می برد به نهر کربلا که آسیا کند بی آن که کرایه بدهد.[3]

و آن حضرت و عیال آن حضرت در مسجد سهله قرار گیرند.[4]

و عمارتهای مسجدها را خراب کند و چوب بستی راست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی بوده و کنگره‌های مسجدها را خراب

← حضرت فرمود: تثبّت و تأمّل بکن و مبادرت به آن منما.

پس حضرت امیر علیه السّلام به طلب جریح بیرون آمد و او را در میان باغ نشانی دادند و چون امیرالمؤمنین به در آن باغ رسید، در باغ را زد، جریح خواست که در را بر روی آن حضرت بگشاید، از رخنهٔ در آثار غضب از روی نورانی او مشاهده کرد و شمشیر برهنه‌ای در دست آن جناب دید، ترسید و در را باز نکرده برگشت، حضرت از راه دیوار به میان باغ درآمد و از عقب جریح روان شد، جریح از پیش حضرت گریخته به بالای درخت خرمائی که در آنجا بود برآمد و از خوف کشته شدن، خود را از بالای آن درخت به زمین افکند چون به زمین افتاد عورتش گشوده شد و نظر آن جناب بی‌اختیار بر عورت او افتاد و دید که آلت مردان و زنان هیچ یک ندارد.

پس امیرالمؤمنین متعرّض جریح نشده به خدمت حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد و گفت: ای رسول خدا! حقیقت جریح چنین است که او را نه آلات مرد است و نه آلات زن و او از این تهمت بری است. (*تفسیر قمی* ۹۹/۲ و ۳۱۸ و *خصال* صدوق / ۵۶۳)

۱. *کمال‌الدّین* ۶۷۱/۲، و *بحارالانوار* ۳۰۹/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۲. *غیبت طوسی* /۴۶۷، و *صراط مستقیم* ۲۵۳/۲، و *بحارالانوار* ۳۳۰/۵۲، از حضرت امام صادق صلوات الله علیه.

۳. *غیبت طوسی* /۴۶۸، و *کشف الغمة* ۴۶۳/۲، و *بحارالانوار* ۳۳۰/۵۲، از حضرت امام باقر صلوات الله علیه.

۴. *کافی* ۴۹۵/۳، و *غیبت طوسی* /۴۱۸، و *بحارالانوار* ۳۳۱/۵۲، از حضرت امام صادق صلوات الله علیه.

کند و منارها را خراب کند.[1-2]

و شاهراه مسلمانان را شصت ذراع گرداند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف کند و هر پنجره و روزنه و ناودان بیت الخلاء که بر شارع گشاده باشند خراب کند و فلک را خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز برابر ده روز باشد.

و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا کند و مسجدالحرام و مسجد رسول الله صلّی الله علیه و آله را خراب کند و به طریقی که در زمان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را به آن جایی که حضرت گذاشته بود ـ و عمر علیه اللّعنة به تعصّب جاهلیّت تغییر داد ـ برگرداند.[3-4]

و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنّتها را بر پا دارد.[5]

و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که [اگر][6] کسی گردد [تا][7]

---

۱. عبارت (و منارها را خراب کند) در نسخهٔ (م) و (ع) ندارد.

۲. **غیبت طوسی** /۴۷۵، و **منتخب الانوار المضیئه** /۱۹۴، و **بحارالانوار** ۳۳۳/۵۲، از امام باقر علیه‌السلام.

۳. **غیبت طوسی** /۴۷۲، و **ارشاد مفید** ۳۸۳/۲، و **اعلام الوریٰ** ۲۸۹/۲، و **بحارالانوار** ۳۳۲/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۴. مرحوم ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمة از امام حسین صلوات الله علیه نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «محل مقام ابراهیم که حضرت ابراهیم علیه السّلام آن را قرار داد کنار دیوار کعبه بود و همچنان در آنجا بود تا آنکه اهل جاهلیّت آن را به محلّی که اکنون در آنجاست تغییر مکان دادند. وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مکّه را فتح کرد آن را به محلّی که حضرت ابراهیم علیه السّلام قرار داده بود برگردانید و همچنان در آنجا بود تا عمر بن خطّاب [علیه‌اللّعنة و العذاب] به حکومت رسید و پرسید: چه کسی جای قبلی مقام ابراهیم را می‌داند؟ یک نفر گفت: من با طنابی فاصلهٔ آن را گرفته‌ام و اکنون نزد من است.

عمر گفت: آن را برای من بیاور! آن را آورد و اندازه گرفتند و به جای اوّلش که در زمان جاهلیّت بود برگرداندند.» (**کافی** ۲۲۲/۱)

۵. **ارشاد مفید** ۳۶۰/۲ و **بشارة‌الاسلام** /۲۷۶ و **بحارالانوار** ۳۳۹/۵۲، از امام باقر صلوات‌الله علیه.

۶. زیاده از مصحّح.

۷. زیاده از مصحّح.

فقیری بیابد برای زکات و تصدّق، نیابد.[1]

و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید.[2]

و از هیچ کس به غیر از اسلام راضی نشود.[3]

و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آن حضرت ایستاده باشد و او را امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید، پس بفرماید که او را گردن بزنند به سبب امری که از ضمیر او بر آن حضرت ظاهر شود.[4]

و قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام جمع فرمود و آن اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود که گویا می‌بینم که شیعیان ما در میان مسجد کوفه خیمه‌ها برپا کرده‌اند ومردم را تعلیم قرآن تازه می‌نمایند.[5-6]

و چون حضرت والی و حاکمی به شهری از شهرها فرستد می‌فرماید که کتاب تو کف دست تو است؛ هر امری که تو را روی دهد و بر تو مشتبه شود و حکم الهی را در آن قضیه ندانی نظر به دست خود بکن که در آنجا به قدرت الهی آنچه خواهی نوشته است.

و حضرت لشکری به استانبول فرستد، پس چون به خلیج استانبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند، چون مردم روم آن حال از ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب راه می‌روند خودش چون خواهد بود، پس دروازهٔ شهر را بگشایند و ایشان داخل شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشد به عمل آورند.[7]

---

۱. *ارشاد مفید* ۲/۳۸۱، و *اعلام الوریٰ* ۲/۲۹۳، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۳۷، از امام صادق صلوات الله علیه.

۲. *تفسیر عیاشی* ۲/۶۵، و *کافی* ۸/۳۱۳، و *بحارالانوار* ۵۲/۲۸۸، از امام باقر صلوات الله علیه.

۳. *تفسیر عیاشی* ۱/۱۸۳، و *المحجّه* /۵۰، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۴۰، از امام کاظم صلوات الله علیه.

۴. *غیبت نعمانی* /۲۳۹، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۵۵، از امام صادق صلوات الله علیه.

۵. *غیبت نعمانی* /۳۱۷، و *بحارالانوار* ۵۲/۳۶۴.

۶. به حدیث هشتم، صفحه (۱۳۵)، پاورقی (۱) مراجعه فرمائید.

۷. *بحارالانوار* ۵۲/۳۶۵، ح ۱۴۴، از امام صادق صلوات اللّه علیه.

و چون مردم به خدمت حضرت روند چنین سلام کنند که:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ»[1]

در زمان آن حضرت در مسجد کوفه چشمه[ای] از روغن و چشمه[ای] از شیر و چشمه[ای] از آب طهور و چشمه[ای] از آب خوردن جاری باشد.[2]

و چون امام علیه السّلام در کوفه قرار گیرد لشکری به جانب شام فرستد که بنی امیّه را بکشند، ایشان بگریزند به جانب فرنگ، اهل فرنگ به ایشان گویند که ما شما را به شهر خود نمی‌گذاریم تا نصرانی نشوید و به دین ما درنیایید، ایشان به دین نصاری درآیند و چلیپاها به گردن اندازند و داخل شهر فرنگ شوند، چون لشکر قائم علیه السّلام وارد فرنگ شود، نصاریٰ طلب امان و صلح کنند، اصحاب قائم علیه السّلام فرمایند که شما را امان ندهیم تا گریخته‌های ما را به ما ندهید! پس بنی امیّه را بگیرند و همه را گردن بزنند.[3]

و چنانچه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بعد از نبوّت آنچه مردم در جاهلیّت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننمود و احکام تازه را بر ایشان جاری ساخت، حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آن حضرت واقع شده است متعرّض نخواهد شد.[4]

این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال، و هر که بسط این کلام خواهد در این باب رجوع کند به کتاب ***«بحار الانوار»***.[5]

---

۱. **تفسیر *فرات* /۱۹۳، و *کافی* ۴۱۱/۱، و *بحارالانوار* ۳۷۳/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.**

۲. **تهذیب ۲۵۲/۳، و *بحارالانوار* ۳۷۴/۵۲، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه.**

۳. ***کافی* ۵۱/۸، و *بحارالانوار* ۳۷۷/۵۲، از امام باقر صلوات الله علیه.**

۴. **تهذیب ۱۵۴/۶، و *اثبات الهداة* ۴۵۴/۳، و *بحارالانوار* ۳۸۱/۵۲، از امام باقر صلوات الله علیه.**

۵. مراجعه شود به ***بحارالانوار*** **۱۸۱/۵۲ تا آخر کتاب.**

حدیث دوازدهم
رجعت ائمه علیهم السّلام بر زمین

[خطبهٔ امام حسین صلوات الله علیه در شب عاشورا]

«شیخ قطب الدین راوندی»[1] و غیر او از حضرت امام محمّد باقرعلیه السّلام روایت کرده‌اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه پیش از شهادت، اصحاب خود را خطبه فرمودند که:

جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزی به من گفتند که ای فرزند زود باشد که تو را ببرند به سوی عراق به زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات کرده‌اند و آن را **«عمورا»** می‌نامند،[2] و تو در آن زمین شهید شوی، و جماعتی از اصحاب تو، با تو شهید شوند که درد آهن به ایشان نرسد، پس حضرت این آیه را خواندند که:

﴿قُلْنٰا یٰا نٰارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاٰماً عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ﴾[3]

---

۱. سعید بن هبة‌الله بن حسن معروف به قطب راوندی، عالمی است متبحّر، نقّاد، فقیه، مفسّر، محدّث، محقّق، ثقه و صاحب مؤلّفات رائقهٔ نافعه شایعه، مانند: دعوات و قصص الانبیاء و الخرائج والجرائح و فقه القرآن و منهاج البرائة در شرح نهج‌البلاغه و تاریخ فوتش در سال ۵۷۳ روز چهارشنبه، چهاردهم شوّال بنابر نقل بحارالانوار از شیخ شهید، و قبر شریفش در بلدهٔ طیبهٔ قم در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها است. (*فوائد رضویة* /۲۰۰)

۲. در نسخهٔ (م) و (ع): می‌گویند.

۳. یعنی: «ای آتش! بر ابراهیم خنک و سلامت باش.» (*انبیاء*: ۶۹)

و فرمودند که چنانچه آتش به امر الهی بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو سرد شود.

[امام حسین صلوات الله علیه اوّل کسی که رجعت می‌کند]

پس حضرت امام حسین علیه السّلام فرمود که بشارت باد شما را! والله که اگر ایشان ما را بکشند به نزد پیغمبر خود می‌رویم، پس می‌مانم در آن عالم آنچه خدا خواهد، پس اوّل کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت من باشم، بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و ظاهر شدن قائم اهل البیت علیهم السّلام.

پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از [جانب] خداوند عالمیان که هرگز به زمین نیامده باشند پیش از آن، و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرِ چند از ملائکه و نازل شوند محمّد و علی و من و برادرم و جمیع آنهاکه خدا به امامت بر ایشان منّت گذاشته است، سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است.

پس حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله عَلَم خود را بجنباند و شمشیر[1] خود به دست قائم آل محمّد علیهم السّلام بدهد، پس [ما] بعد از آن آنقدر در زمین بمانیم که خدا خواهد، پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه[ای] از روغن و [چشمه‌ای] از آب و [چشمه‌ای] از شیر.

پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به من دهد شمشیر حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را و بفرستد مرا به مشرق و مغرب عالم و به هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آن که به امر الهی خون او را بریزم و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا به هند برسم و جمیع شهرهای هند را فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع هر دو زنده شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه شما را وعده دادند.

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع): با شمشیر.

پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان همراه کند و به سوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند، پس لشکری به جانب شهرهای فرنگ فرستد که همه را فتح کنند، پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آن که بر روی زمین به غیر از طیّب و حلال گوشت نباشد و بر هر یهود و نصاری و سایر ملّت‌ها عرض کنم اسلام را، و مخیّر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن، هر که مسلمان شود بر او منّت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد به حکم خدا خونش را بریزم.

و هیچ یک از شیعیان نباشد مگر آن که حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت به او بنماید و بر روی زمین هیچ کور و زمین‌گیر و مبتلایی نماند مگر آن که خدا دردهاشان را به برکت ما اهل بیت زایل گرداند و خدای عزّ وجلّ برکت خود را از آسمان به زمین فرستد تا آن که هر درختی آن قدر بار بردارد که شاخه‌هایش بشکند و شما شیعیان میوهٔ زمستان در تابستان بخورید [و میوهٔ تابستان در زمستان بخورید] چنانچه حق تعالی می‌فرماید که:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ ٱلسَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1]

یعنی: «اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند، هر آینه بگشاییم بر ایشان برکت‌ها از آسمان و زمین و لکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم به کرده‌های بد ایشان.»

پس فرمود که به درستی که الله تعالی ببخشد در آن زمان به شیعیان کرامتی که بر ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند؛ تا آن که هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را به هر چه از ایشان صادر شود.[2]

---

۱. *اعراف*: ۹۶.

۲. *الخرائج و الجرائح* ۸۴۸/۲ و *مختصر البصائر* /۱۳۹ و *بحارالانوار* ۶۱/۵۲ و ج۸۰/۴۵.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین صلوات الله علیه باشد و آن قدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد.[1]

و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این آیهٔ کریمه:

﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾[2]

که حضرت امام حسین علیه السّلام بیرون آید با هفتاد کس از اصحاب او که با او شهید شدند و همگی خُودهای طلاکار بر سر داشته باشند.[3]

و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند؛ چنانچه با حضرت موسی بودند و همهٔ ایشان به مردم برسانند که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آن که مردم به او شک نیاورند و بدانند که دجّال و شیطان نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر علیه‌السّلام در میان ایشان باشد، پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السّلام در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین علیه‌السّلام او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نمازکند و در لحد گذارد؛ زیرا که امام را به غیر از امام دیگری غسل نمی‌دهد و نماز نمی‌کند بر او.[4-5]

---

۱. *مختصر البصائر* /۱۱۷، ح ۹۳، و *بحارالانوار* ۴۳/۵۳، از امام باقر صلوات الله علیه.

۲. *اسراء*: ۶.

۳. *تفسیر عیّاشی* ۲۸۲/۲، و *بحارالانوار* ۵۷/۵۱، از امام صادق صلوات الله علیه.

۴. *کافی* ۲۰۶/۸، و *مختصر البصائر* /۱۶۴، و *الایقاظ من الهجعة* /۳۰۹، و *بحارالانوار* ۱۰۳/۵۳، از امام صادق صلوات الله علیه.

۵. «مرحوم شیخ حرّعاملی» در کتاب «*الایقاظ من الهجعة*» (صفحه ۳۳۳)از کتاب *کشف الغمّة* شیخ إربلی نقل می‌کند که حضرت سجاد صلوات الله علیه وصیّت کرد که حضرت باقر صلوات الله علیه غسلش دهد و فرمود: «امام را جز امام نباید غسل دهد.»
بعد از آن مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرماید که این حدیث مؤیّد احادیثی است که می‌فرماید امام حسین علیه‌السّلام باز می‌گردد تا حضرت مهدی علیه‌السّلام را غسل دهد.

و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از صاحب الامر علیه السّلام سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدّت آن حضرت تمام شود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ظاهر شود و نوبت پادشاهی آن حضرت باشد.[1]

و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام منقول است که برید عجلی از آن حضرت پرسید که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را به صادق الوعد وصف نموده، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است؟

حضرت فرمود که نه، بلکه اسماعیل پسر[2] حزقیل است. حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش را کندند، آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل[3] ملک عذاب را فرستاد تا به نزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم تو را به انواع عذاب‌ها معذّب گردانم.

اسماعیل گفت که مرا به عذاب ایشان حاجت نیست. خدا وحی کرد به او که پس چه حاجت داری؟ حاجت خود را عرض کن! حضرت اسماعیل گفت که پروردگارا! تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمّد صلّی الله علیه و آله به پیغمبری و برای اوصیای او به ولایت و امامت، و خبر دادی خلقت را به آنچه ستمکار[4] آن امّت با حسین بن علی جگرگوشهٔ آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده داده[ای] حسین را که او را به دنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هرکه بر او ستم کرده و او را شهید نموده، پس حاجت من در درگاه تو آن است ای پروردگار من! که مرا برگردانی به دنیا تا

---

۱. تفسیر عیّاشی ۳۲۶/۲، و غیبت نعمانی /۳۳۱، و اختصاص شیخ مفید /۲۵۷، و غیبت طوسی /۲۸۶، و بحارالانوار ۱۰۰/۵۳ و ۱۰۱ و ۱۰۳ و ۱۴۶، از امام باقر صلوات الله علیه.

۲. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): فرزند.

۳. در مصدر: (اسطاطائیل).

۴. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): ستمکاران.

خود انتقام از قوم خود بکشم.

پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسماعیل با حضرت امام حسین علیه‌السّلام در رجعت به دنیا برخواهد گشت.[1]

و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه‌السّلام با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهد گشت.[2]

---

۱. *کامل الزّیارة* /۱۳۸، و *بحارالانوار* ۱۰۶/۵۳، از امام صادق صلوات الله علیه.

۲. *تفسیر فرات کوفی* /۵۳۷، و *فضائل ابن شاذان* /۱۳۹، و *بحارالانوار* ۱۰۶/۵۳، از امام صادق صلوات الله علیه.

حدیث سیزدهم

پاداش خوبان و بدان در رجعت

[خطبهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه]

«شیخ حسن بن محمّد بن جمهور عمّی»[1] در کتاب «واحدة» روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روزی در خطبهٔ خود فرمود که:

«به درستی که حق سبحانه و تعالی یگانه و فرد و بی همتا است و در یگانگی خود منفرد است و در اوّل آفرینش به کلمهٔ تکلّم نمود، پس آن کلمه نوری شد و از آن نور، جناب مقدّس نبوی صلّی الله علیه و آله، من و ذریّت مرا خلق فرمود. پس تکلّم به کلمهٔ دیگر نمود و او را روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد.

پس ماییم روح برگزیدهٔ خدا و ماییم کلمات تامّات الهی و خدا به ما حجّت خود را بر خلق تمام کرده است. پس ما همیشه در نور سبزی بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود، ما خدا را عبادت می‌کردیم و تقدیس و تسبیح او می‌گفتیم و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند.

---

۱. حسن بن محمّد بن جمهور عمّی، ابو محمّد بصری، وی فی نفسه ثقه می‌باشد بالنسبه به پدرش و نسبش به بنی‌عم می‌رسد ـ از قبیلهٔ تمیم ـ و او کتاب «واحدة» پدر خود را اصلاح و ملخّص نموده است. (*رجال نجاشی* /۶۲)

پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان [به ما][1] بیاورند و ما را یاری کنند، و این است معنی آن آیهٔ کریمهٔ:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ﴾[2]

و مفاد ظاهر لفظش آن است که:

«یادآور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هر گاه به شما بدهم از کتاب و حکمت، پس بیاید به سوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب، هر آینه همه ایمان به او بیاورید و هر آینه البته او را یاری کنید!»

حضرت امیر علیه السّلام فرمود که یعنی ایمان به محمّد بیاورید و وصی او، حضرت امیر را تا یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند و به درستی که خدا ایمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و به تحقیق که من یاری آن حضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم به عهدی که خدا از من گرفته بود به یاری پیغمبرش و احدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده‌اند؛ زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود، و خدا همهٔ پیغمبران را از آدم تا محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین زنده خواهد کرد و در پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من.

زهی عجب! و چگونه تعجّب نکنم از مرده‌هایی که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا به تلبیه بلند کرده باشند و فوج فوج آیند و گویند:

---

۱. زیاده از نسخهٔ (م) و (آ).

۲. *آل‌عمران*: ۸۱.

«لَبَّيكَ لَبَّيك يا داعِيَ اللهِ»

یعنی: «اجابت کردیم و به خدمت [تو][1] ایستاده‌ایم ای خواننده مردم از جانب خدا!»

و در میان کوچه‌ها و بازارهای کوفه درآیند و شمشیرها بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران و جبّاران و ظالمین اوّلین و آخرین تا خدا به عمل آورد آن وعده‌ای را که به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم أجمعین داده در این آیهٔ کریمه که:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾[2]

یعنی: «وعده داده است خدا آن جماعتی را که ایمان آورده‌اند از شما و اعمال شایسته کرده‌اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین، چنانچه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از ایشان بودند و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند به ایمنی که عبادت من بکنند و هیچ گونه شرک به من نیاورند.»

حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیّه نزد ایشان نباشد.

[رجعت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه]

به درستی که مرا است برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدنی بعد از زنده شدن و من صاحب رجعت‌ها و برگشتن‌های بسیارم و صاحب صولتها و

---

۱. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۲. نور: ۵۵.

انتقامهای بی شمارم و صاحب دولتهای عجیبم.

منم حصار آهن، منم بندهٔ خدا و برادر رسول خدا، منم امین خدا و خزینه‌دار علم خدا، و صندوق سرّ خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا. منم کلمهٔ خدا و منم اسماء حسنای الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنّم را به جهنّم رسانم، با من است تزویج اهل بهشت.

به سوی من است بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان و منم مؤذّن در اعراف[1] و منم که در پیش چشمهٔ آفتاب ظاهر شوم در آخر الزّمان و منم دابّةالأرض که خدا در قرآن فرموده[2] و در آخر الزّمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان را بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بندد:

«مُؤْمِنٌ حَقّاً وَ کافِرٌ حَقّاً»

و منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متّقیان و زبان سخن [گویان] و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفهٔ پرورگار عالمیان و منم آن کسی که خدا به من داده است علم مرگ‌های مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلایق را.

---

۱. در نسخهٔ اصل عرفات و در باقی نسخ اعراف است، امّا به موجب تأویل این آیه که در سورهٔ اعراف آمده که: ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ ٱللّٰهِ عَلَى ٱلظّٰالِمِينَ﴾. (اعراف:۴۴) عرفات ناصوات است.

ابن شهرآشوب در کتاب مناقب خود از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیهٔ ﴿وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ ٱلْجَنَّةِ﴾، (اعراف :۴۴) فرمودند که منادی و مؤذّن امیرالمؤمنین است که در خطبهٔ افتخار می‌فرماید «أنَا أذٰانُ ٱللّٰهُ و مُؤَذِّنِهِ فِیالآخِرَةِ» و نیز خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ﴾ چون آن حضرت منادی بر اعدای رسول خدا صلّی الله علیه و آله در دنیا بود، همچنین در روز قیامت منادی خداوند است بر اعدا و دشمنان او. (*مناقب ابن شهرآشوب* ۲۷۲/۳)

۲. عبارت (ومنم دابة الارض که خدا در قرآن فرمود)، در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ)، نبود.

این فرمایش حضرت اشاره به آیهٔ ۸۲ سورهٔ نمل است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذٰا وقع الْقَولُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنٰا لَهُمْ دٰابَةً مِنَ ٱلارْضِ﴾

یعنی: «هنگامی که عذاب واجبشان شود، جنبندهٔ از زمین بیرون آوریم»

و منم آنکه خدا مسخّر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها وکوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را، ای گروه مردم! بپرسید از من آنچه خواهید.[1]

[محاربهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با شیطان در رجعت]

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که چون شیطان گفت که:

«مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند.»[2]

خدا[3] اجابت او ننمود و فرمود که:

«تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم.»[4]

و چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم و این آخر رجعتهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

راوی گوید که گفتم مگر آن حضرت را چندین رجعت هست؟

فرمود که بلی آن حضرت را برگشتن‌هاست و هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است برمی‌گردد و با او برمی‌گردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده‌اند تا خدا مؤمنان را برکافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود، حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شطّ فرات در محلّی که آن را «روحا» می‌گویند نزدیک به کوفه، پس جنگی بکنند

---

۱. *مختصر البصائر* / ۱۳۰، و *تأویل الایات* ۱/۱۱۶، و *الایقاظ من الهجعة* / ۳۶۴، و *تفسیر برهان* ۱/۲۹۳ و *بحارالانوار* ۵۳/۴۶.

۲. ﴿أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾. (*اعراف*: ۱۴)

۳. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): حق تعالیٰ.

۴. ﴿قال فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنْظَرِينَ، الىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ﴾. (حجر: ۳۷ و ۳۸)

که هرگز چنین جنگی نشده است از اوّل دنیا تا آخر دنیا.

وگویا می‌بینم اصحاب امیرالمؤمنین راکه شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند وگویا می‌بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود پس در آن حال[1] خداوند جبّار ابری بفرستد که میان آن پر از ملائکه باشد و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله در پیش ابر آید و حربه[ای] از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، پس اصحابش به او گویند که کجا می‌روی الحال که ظفر برایشان یافته[ای]؟ شیطان گوید که:

> **«من می‌بینم چیزی که شما نمی‌بینید»[2]، «من می‌ترسم از عقاب خداوند عالمیان.»[3]**

پس حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم[4] در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه به آن [یک][5] ضربت هلاک شوند.

پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او به هم رسد؛ هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ سبز که خدا در «سورهٔ رحمن» فرموده است که ﴿**مُدْهٰامَّتٰانِ**﴾[6] نزد مسجد کوفه به هم رسد و چندان وسعت داشته باشند که خدا خواهد.[7]

---

۱. عبارت (در آن حال) در نسخهٔ (م) و (ع) ندارد.

۲. ﴿**إِنِّي أَرىٰ مٰا لاٰتَرَوْنَ**﴾. (*انفال*: ۴۸)

۳. ﴿**إِنِّي اَخٰافُ اَللّٰهَ رَبَّ العٰالَمِينَ**﴾. (حشر: ۱۶)

۴. در نسخهٔ (م) و (ع): حضرت رسالت پناهی.

۵. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۶. *الرّحمن*: ۶۴.

۷. *مختصر البصائر* /۱۱۵، ح ۹۱، و *بحارالانوار* ۴۲/۵۳.

[آیاتی دربارهٔ رجعت]

و احادیث معتبره بسیار وارد شده است در تفسیر این آیهٔ کریمهٔ:

﴿وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ﴾ [1]

که هرکه هست مرگی وکشته شدنی برای او هست؛ اگر پیش از رجعت بمیرد و در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد.[2]

و در احادیث معتبرهٔ دیگر وارد است که این آیهٔ کریمه:

﴿يَومَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا﴾ [3]

یعنی: «روزی که محشور گردانیم از هر امّتی گروهی از آنها که تکذیب می‌کنند به آیات ما.»

که این آیه در باب رجعت است؛ زیرا که در قیامت همه را محشور می‌گرداند، چنانکه در جای دیگر فرموده: محشور می‌گردانیم ایشان را و احدی از ایشان را ترک نمی‌کنیم.[4-5]

و در حدیث دیگر منقول است در تفسیر این آیهٔ کریمه:

---

۱. *آل‌عمران*: ۱۵۸.

۲. **تفسیر عیاشی** ۲۰۲/۲، و **تفسیر برهان** ۳۲۳/۱، و **بحارالانوار** ۲۱۶/۱۳، از امام باقر صلوات الله علیه.

۳. **نمل**: ۸۳.

۴. **تفسیر قمی** ۵۳/۲، و **مدینة المعاجز** ۹۲/۳، و **بحارالانوار** ۵۳/۵۳، از امام صادق صلوات الله علیه.

۵. در ذیل همین آیهٔ شریفه دارد که مردی خدمت امام صادق صلوات الله علیه عرضه داشت که علمای سنّی گمان می‌کنند که این آیه (یوم نحشر...) دربارهٔ قیامت نازل شده؟!
حضرت فرمودند: پس بنابر قول آنها خداوند متعال محشور می‌کند عدّه‌ای را در روز قیامت و عدّهٔ دیگر را ترک می‌کند و به حساب آنها نمی‌رسد، نه این صحیح نیست؛ بلکه شأن نزول آن دربارهٔ رجعت است و امّا آیه‌ای که دربارهٔ قیامت نازل شده این است:
﴿وَحَشَرْنَاهُمْ وَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُم احداً﴾. (کهف: ۴۷)

﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾[1]

حضرت صادق علیه السّلام فرمود که این آیه در باب ناصبیان و سنّیان[2] است که در رجعت فضلهٔ بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود.[3]

[دابّة الارض امیرالمؤمنین صلوات الله علیه **است]**

و احادیث در باب آن که دابّة الارض حضرت امیرالمؤمنین است ـ که نزدیک به قیام قیامت ظاهر خواهد شد ـ از طرق عامّه و خاصّه مستفیض است.[4]

و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم خطاب[5] فرمود که یا محمّد! علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابّة الارض که با مردم سخن خواهد گفت.[6]

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هرکس در رجعت زنده شود عمرش بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است.[7]

---

۱. *طه*: ۱۲۴.

۲. در مصدر کلمه (سنّیان) را ندارد.

۳. **تفسیر قمی** ۶۵/۲، و **مختصر البصائر** /۹۱، و **الایقاظ من الهجعة** /۲۵۵، و **بحارالانوار** ۵۱/۵۳.

۴. مرحوم علّامه «حرّ عاملی» در کتاب **الایقاظ من الهجعة** (صفحه ۳۸۴) روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت داخل شدم بر امیرالمؤمنین در حالی که آن حضرت مشغول خوردن نان و سرکه و زیتون بودند این آیه را خواندم:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾

یعنی: ***«هنگامی که عذاب واجبشان شود، جنبنده‌ای از زمین بیرون آوریم.»*** (نمل: ۸۲)

و گفتم: این جنبنده کیست؟ حضرت فرمودند: جنبنده‌ای که نان و سرکه و زیتون می‌خورد.

۵. کلمه (خطاب) در نسخهٔ (م) و (آ) ندارد.

۶. **بصائرالدّرجات** /۵۱۴ باختلاف، و **مختصرالبصائر** /۱۳۸، و **الایقاظ من الهجعة** /۳۸۰، و **بحارالانوار** ۶۸/۵۳، از امام صادق صلوات الله علیه.

۷. **مختصرالبصائر** /۹۱، و **الایقاظ** /۲۸۲، و **بحارالانوار** ۶۵/۵۳، از رسول‌اکرم صلّی الله علیه وآله.

[جنگ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با معاویه]

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مروی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام با حضرت امام حسین علیه السّلام رجعت خواهد کرد و از جمیع بنی امیّه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید. پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران [او]از اهل کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در صفّین با معاویه و اصحابش که زنده شده‌اند ملاقات کنند در همان موضع که در اوّل ملاقات واقع شده بود و معاویه و اصحابش را همگی به قتل رسانند، پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون به بدترین عذابها معذّب گرداند.

[رجعت عدّه‌ای از انبیاء علیهم السّلام]

پس بار دیگر حضرت امیرالمؤمنین با حضرت پیغمبر برگردند و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم علَم خود را به آن حضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گرداند در زمین و سایر امامان عاملان و نایبان آن حضرت باشند در اطراف عالم.

و خدا را مردم در روی[1] زمین بدون تقیّه [و] علانیه عبادت کنند و حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اوّل دنیا تا آخر دنیا تا، آن که به عمل آید آن وعده[ای]که در قرآن با آن حضرت فرموده که او را بر جمیع دنیا غالب گرداند.[2-3]

---

۱. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ) کلمهٔ (روی) را ندارد.

۲. ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّه وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. (توبه: ۳۳)

۳. *مختصر البصائر* /۱۲۰، ح۹۹، و *الایقاظ من الهجعه* /۲۷۹، و *بحارالانوار* ۷۴/۵۳.

[بارانی در نزدیکی ظهور]

و در روایت دیگر منقول است که چون نزدیک قیام قائم آل محمّد بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از [ماه][1] رجب بارانی بشود که خلایق مثل آن ندیده باشند، پس به آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهاشان بروید و گویا می‌بینم ایشان را که از جانب جُهَینه آیند و خاک از سرهایشان ریزد.[2]

[رجعت عدّه‌ای از اولیای خدا]

و در حدیث دیگر مروی است که چون حضرت قائم علیه السّلام بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند؛ پانزده نفر از قوم موسی که مردم را هدایت به حق می‌کردند و به حق عدالت می‌نمودند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون وصیّ موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، پس ایشان یاوران او و حاکمان او باشند در شهرها.[3]

و ایضاً منقول است که چون آن حضرت ظاهر شود به قبر هر مؤمنی مَلَکی[4] بیاید و بگوید امام تو ظاهر شده است اگر می‌خواهی تو را زنده گردانیم که به او ملحق شوی و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت.[5]

---

۱. زیاده از نسخهٔ (م) و (ع).

۲. *ارشاد مفید* ۳۸۱/۲، و *الایقاظ من الهجعه* /۲۴۹، و *بحارالانوار* ۳۳۷/۵۲، از امام صادق صلوات‌الله علیه.

۳. *ارشاد مفید* ۳۸۶/۲، و *تفسیر عیاشی* ۳۲/۲، و *الایقاظ من الهجعه* /۲۴۹، و *بحارالانوار* ۳۴۶/۵۲، از امام صادق صلوات الله علیه.

۴. در مصدر کلمه (ملک) ندارد.

۵. *غیبت طوسی* /۴۵۹، و *الایقاظ من الهجعه* /۲۷۱، و *بحارالانوار* ۹۱/۵۳، از امام صادق صلوات‌الله علیه، و *الخرائج و الجرائح* ۱۱۶۶/۳، و *منتخب الانوار المضیئة* /۳۶، از امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه.

[پادشاهی پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما در رجعت]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام منقول است که چون حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم رجعت نماید، پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چهل و چهار هزار سال[1-2]

و در احادیث معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾[3]

یعنی: «آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است تو را برمی‌گرداند به محلّ بازگشت.»

حضرت فرمود که: والله [که] دنیا منقضی نشود تا آن‌که حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات‌الله وسلامه علیهما هر دو به دنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد.[4]

---

۱. *مختصرالبصائر* /۱۶۶، و *الایقاظ من الهجعه* /۳۶۸، و *تفسیر برهان* ۴۸۷/۵، و *بحارالانوار* ۱۰۴/۵۳.

۲. مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان الله تعالی علیه در کتاب «*الایقاظ من الهجعة*» در ذیل این حدیث شریف می‌فرماید که:

«منکران رجعت امثال این حدیث را بسیار بعید می‌دانند در صورتی که ممکن است حمل بر مبالغه و امثال آن شود، چنانچه جمعی از مفسرین راجع به آیه ﴿كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (معارج: ۴)

یعنی: «روزی که اندازهٔ آن است پنجاه هزار سال» (که روایت مذکور در ذیل این آیه آمده)

و راجع به درازی روز قیامت می‌گویند:

«مراد این است که کارهائی انجام می‌گیرد که معمولاً به قدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد، یا از بس سخت و دشوار است به‌قدر پنجاه هزار سال نمود دارد، اینجا هم اگر این حدیث معارض صریحی داشته باشد، ممکن است به یکی از این دو وجه توجیهش کرد.»

۳. قصص: ۸۵.

۴. *مختصر البصائر* /۴۹۰، و *الایقاظ من الهجعه* /۳۸۶، و *بحارالانوار* ۵۳ / ۱۱۳، از امام صادق صلوات‌الله‌علیه.

و «ابن طاووس» رحمة الله علیه از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار [سال] از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمّد است و پادشاهی ایشان.[1-2]

[مقام امام حسین صلوات الله علیهما در رجعت]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که فرمود که گویا می‌بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبّه[ای] از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزیّن به انواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر آن تخت نشسته باشد و در دور و کنار آن نود هزار قبّهٔ سبز باشد و مؤمنان فوج فوج به دیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که ای دوستان من! هرچه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری کشیدید[3] و مظلوم شدید، امروز روزی است که هیچ حاجت از [حاجات] دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آن که بر آورم و طعام و آب ایشان از بهشت [از] برای ایشان آید.[4-5]

[رجعت از اجماعیّات شیعه]

بدانکه از جمله اجماعیّات شیعه است که پیش از قیامت در زمان

---

۱. *مختصرالبصائر* /۴۹۴، و *الایقاظ من الهجعه* /۳۶۹، و *بحارالانوار* ۱۱۶/۵۲.
۲. در این حدیث نیز بعید نیست که مراد مبالغه باشد، یا این که شاید نسبت سایر دولت‌ها به دولت آل محمّد صلوات الله علیهم مثل نسبت بیست هزار به هشتاد هزار نفر است. (*الایقاظ من الهجعه* و *مستدرک الوسائل* ۲۴۶/۱۰)
۳. در نسخهٔ (م) و (ع) و (آ): دیدید.
۴. *کامل الزّیارة* /۲۵۸، و *الایقاظ من الهجعه* /۳۸۸، و *بحارالانوار* ۱۱۶/۵۲، و *مستدرک الوسائل* ۲۴۶/۱۰.
۵. مرحوم علّامه «شیخ حرّ عاملی» در کتاب «*الایقاظ*» می‌فرماید که: «چون خواهش حاجت‌های دنیا در آخرت معنی ندارد، پس حدیث مربوط به رجعت است.»

حضرت قائم علیه السّلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد، به دنیا برمی‌گردند؛ نیکان برای آنکه به دولت ائمّهٔ خود دیده‌های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکی‌های ایشان در دنیا به ایشان برسد و بدان از برای آن که آزار بکشند و آن دولتی که نمی‌خواستند به اهل بیت برسد، اضعاف آن را در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند.

و امّا سایر مردم در قبرها می‌مانند تا روز قیامت که محشور شوند؛ زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی‌کند در رجعت مگر کسی که محضِ ایمان داشته باشد یا محضِ کفر.

و اما سایر خلق پس ایشان را به حال خود می‌گذارند.[1] و آیهٔ کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه دانستی.[2]

و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر حقّیّت رجعت کرده‌اند مثل:

«محمّد ابن بابویه» در رسالهٔ اعتقادات[3] و «شیخ مفید»[4-5]

---

۱. *تصحیح الاعتقاد* /۷۱، و *مجمع البیان* ۳۶۶/۷، و نیز *بحارالانوار* ۱۳۶/۵۳، به نقل از *«المسائل السّرویة»*، از امام صادق صلوات الله علیه.

۲. آیهٔ ﴿یَومَ نَحْشر مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً﴾ چنانچه گذشت.

۳. شیخ محدّث، صدوق رضوان الله تعالی علیه در رسالهٔ عقائد می‌فرماید:

«اعتقاد ما دربارهٔ رجعت این است که رجعت قطعاً به وقوع می‌پیوندد (وی پس از ذکر آیات و روایات لازمه دربارهٔ وقوع رجعت در امم سالفه می‌فرماید) همانا رجعت در امم سالفه واقع شده و پیغمبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده‌اند:

«یَکُونُ في هٰذِهِ الاُمَّة مِثْلُ مٰایَکُونُ في الاُمَمِ السٰالِفَة حَذْوَالْنَعْلِ بِـالنَعْلِ وَالْـقُذَّةَ بالقُذَّة»

یعنی: «همهٔ حوادث امم پیشین، بدون کمترین تفاوت و کوچک‌ترین تغییر در این امّت روی خواهد داد.»

بعد از آن شیخ صدوق می‌فرماید:

«پس بنابراین اصل که در امم سالفه رجعت بوده و در این امّت هم هرچه در امم سالفه رخ داده، رخ خواهد داد، پس واجب است که در این امت نیز رجعت باشد.»

۴. ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان بن عبدالسّلام بغدادی ملقب به «مفید»، ولادتش در ۱۱ ذی‌القعده سال ۳۲۶ بوده. شیخ المشایخ امامیّه و استاد متقدّمین و متأخّرین، او کسی است که در ←

و «سیّد مرتضی»[1] و «شیخ طبرسی»[2-3] و غیر ایشان از اکابر علمای امامیّه.

و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است و سنیّان در این باب بر ایشان طعن می‌زده‌اند و ایشان جوابهای شافی می‌گفته‌اند و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده‌اند و «شیخ نجاشی»[4] رحمه‌الله در کتاب رجال نقل کرده است که ابوحنیفه به نزد مؤمن الطّاق[5] که از اکابر محدّثین

← توقیعات امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف تعبیر شده به «الشَّیْخُ السّدیدِ والْمَولَی الرَّشِیدِ» و «اَلْاَخُ اَلْوَلَیّ، الْمُخْلِصُ فِي وُدِّنَا، الصَّفی النّاصِرُ لَنَا الوَلِی و...» وی قریب ۲۰۰ مجلّد تصنیف دارد، لقب مفید را حضرت صاحب‌الامر علیه السّلام بر او نهاده، وی در شب سوّم ماه رمضان سال ۴۱۳ در بغداد وفات کرد، دوست و دشمن به تشییع جنازه‌اش حاضر گشتند و بر او می‌گریستند و در کاظمین مدفون گردید. (*فوائد رضویه* /۱۲۸)

۵. فقیه و متکلم توانای شیعی شیخ مفید علیه الرحمة می‌فرماید:

«خداوند شماری از امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را بعد از مرگشان و پیش از برپائی قیامت برمی‌انگیزد، و این از اختصاصات مذهب آل محمّد علیهم السّلام است و قرآن بر درستی آن گواهی می‌دهد.» (*بحارالانوار* ۱۳۶/۵۳ به نقل از ***مسائل سرویة***)

۱. دانشمند متبحر شیعه سیّد مرتضی علم الهدیٰ پیرامون اجماع شیعه دربارهٔ رجعت می‌نویسد:

«پیرامون رجعت، این مذهب کمترین اختلافی ندارند.» (*بحارالانوار* ۱۳۹/۵۳)

۲. ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، شیخ اجلّ اقدم، یگانه روزگار، فخر علما اعلام، امین ملّت و اسلام پسر فضل و پدر فضل. وی صاحب تصنیفات فراوانی است از جمله آنها مجمع البیان و جوامع الجامع و اعلام الوریٰ و غیره می‌باشد. او در سبزوار به سال ۵۴۸ دار فانی را وداع کرده و به مشهدالرّضا علیه‌السّلام انتقال داده شده و در همانجا مدفون گردیده. (*فوائد رضویه* ۳۵۰).

۳. مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان بعد از کلامی که مرحوم علّامه مجلسی آن را در صفحهٔ قبل ذکر نمود می‌فرماید که:

«شخص عاقل هیچگاه شک نمی‌کند که رجعت برای خداوند مقدور نیست و این که محال باشد....»(*مجمع البیان* ۳۶۷/۷)

۴. ابوعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی، اسدی، کوفی، عالم نقّاد، بصیر و مطّلع خبیر، صاحب کتاب رجال معروف است که کافّه اصحاب بر او اتّکال و اعتماد کرده‌اند. جلالت شأن او اشهر است از آن که ذکر شود، علما قول او را مقدّم بر اقوال می‌دارند و کتاب او را افضل کتب رجالیّه می‌دانند.

بالجمله ولادتش در صفر سنة ۳۷۲ هجری قمری و وفاتش در جمادی الاولیٰ سنة ۴۵۰ واقع شده است. (*فوائد رضویة* /۱۹)

۵. محمّد بن علی بن نعمان، اَحْوَل، ابوجعفر، کوفی، لقب وی «مؤمن طاق» بوده و مخالفین وی را ←

شیعه است آمد و بر سبیل سخریّه[1] گفت که تو چون به رجعت اعتقاد داری پانصد درهم به من قرض بده تا در رجعت به تو پس دهم، او در جواب گفت که تو ضامنی بده که به صورت آدم برخواهی گشت، بلکه به صورت میمون و خوک برگردی.[2]

و «شیخ ابن بابویه» در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت کرده است از حضرت صادق علیه‌السّلام که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند.[3]

و این حقیر در کتاب **«بحارالانوار»** قریب به دویست حدیث از زیاده از چهل [نفر از] مصنّفین علمای امامیّه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند بیرون نوشته‌ام، هر که را شکّی باشد به آن کتاب رجوع نماید.[4]

و احادیث در باب رجعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السّلام به اعتقاد فقیر متواتر است و در باب رجعت سایر ائمّه نزدیک به تواتر و آنچه در این رساله ایراد نموده‌ایم برای منصف کافی است ـ **وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ.**

← شیطان طاق گویند. وی از اصحاب امام سجّاد و امام باقر و امام صادق صلوات الله علیهم اجمعین بوده است. (*رجال نجاشی* / ۳۲۵)

۱. سخره: مسخره کردن.

۲. *رجال نجاشی* /۳۲۶.

۳. *من لا یحضره الفقیه* ۴۵۸/۳، و *الایقاظ من الهجعه* /۳۰۰، و *بحارالانوار* ۹۲/۵۳.

۴. مراجعه شود به *بحارالانوار* ۵۳.

حدیث چهاردهم

وظیفه مردم در زمان غیبت

[فضیلت انتظار]

شیخ صدوق «محمّد بن بابویه» به سند معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمّد الصّادق صلوات الله علیهما[1] روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حقّ ولایت ما اهل بیت باقی بمانند.

به درستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آن است که خداوند عالمیان ایشان را ندا کند که ای بندگان من که ایمان آوردید به راز پنهان من و تصدیق نمودید به غیب من! پس بشارت باد شما [را][2] به ثواب نیکو از جانب من به درستی که شما بندگان و کنیزان منید به حقّ و راستی. از شما عبادت قبول می‌نمایم و بس و از شما عفو می‌کنم و بس و شما را می‌آمرزم و بس و به سبب شما باران می‌فرستم بر بندگان و رفع می‌کنم بلاها را از ایشان و اگر نه شما بودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان می‌فرستادم.

---

۱. در استناد این خبر به امام صادق صلوات الله علیه یا از سوی محقق کتاب «*کمال الدین*» و یا از سوی مرحوم علّامه تصحیفی رخ داده، مرحوم علّامه این روایت را در این کتاب و در کتاب «*بحار الانوار*» به امام صادق صلوات الله علیه منسوب داشته، در حالی که در کتاب کمال الدّین این روایت از امام باقر صلوات الله علیه ذکر شده و در باب «ما اخبر به ابوجعفر، محمّد بن علی الباقر علیه السّلام من وقوع الغیبة بالقائم علیه السّلام» مذکور گردیده است.

۲. زیاده از مصحّح.

[بهترین عمل در آخر الزّمان]

راوی گوید که عرض کردم: یا بن رسول الله! کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمال است؟ فرمود که:

«زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه‌ها بودن.»[1]

و به روایت دیگر نقل کرده است از زرارة بن اعین که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر [صادق] علیه السّلام که به درستی که قائم آل محمّد صلّی الله علیه و آله را غیبتی خواهد بود پیش از قیام به امر قتال و جهاد.

گفتم: چرا؟ فرمود که از ترس کشتن. پس فرمود که ای زرارة! اوست که مؤمنان انتظار [ظهور] او می‌کشند و اوست که مردم شکّ در ولادت او خواهند کرد؛ بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولّد نشده است و بعضی گویند که او غایب است و [بعضی گویند که هنوز به هم نرسیده است و] بعضی گویند که پیش از وفات پدرش به دو سال متولّد شده است و حق تعالی به غیبت آن حضرت شیعیان را امتحان فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت و ضلالت.

زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنم؟

فرمود: که اگر آن زمان را دریابی بر این دعا مداومت نما:

«أَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ أَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ أَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»[2]

---

۱. *کمال‌الدّین* ۱/۳۳۰، و *بحارالانوار* ۱۴۵/۵۲.

۲. *کمال‌الدّین*، ۳۴۲/۲ و *غیبت طوسی* /۳۳۴، و *غیبت نعمانی* /۱۶۶، و *کافی* ۳۳۷/۱، و، ۳۴۲، و *جمال‌الاسبوع* /۳۱۴، و *بحارالانوار* ۱۴۶/۵۲.

[مردم زمان غیبت]

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علیّ بن الحسین صلوات الله علیهما منقول است که آن حضرت فرمود که ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلوات الله علیه [و آله][1]، به درستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قائل به امامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود؛ زیرا که حق تعالیٰ به ایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت و شناسایی، آن قدر که غیبت نزد ایشان به منزلهٔ مشاهده گردیده است و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد می‌کردند به شمشیر. ایشانند صاحبان اخلاص به حقیقت و ایشانند شیعیان ما به راستی و ایشانند خوانندگان مردم به دین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجها است.[2]

و در احادیث [معتبره][3] وارد شده است که هر که اعتقاد به امامت صاحب الامر علیه السّلام داشته باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد به منزلهٔ کسی است که در زیر علم آن حضرت باشد، بلکه به منزله کسی است که در میان خیمهٔ آن حضرت باشد، بلکه به منزلهٔ کسی است که در خون خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله.[4]

[نجات از فتنه]

و در روایت معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که زود باشد

---

۱. زیاده از مصحّح.

۲. *کمال‌الدّین* ۳۱۹/۲، و *احتجاج طبرسی* ۱۵۲/۲، و *الخرائج و الجرائح* ۲۶۲/۱، و *بحارالانوار* ۱۲۲/۵۲.

۳. زیاده از نسخهٔ (م).

۴. *کمال‌الدّین* ۶۴۵/۲، و *خصال* ۶۲۴/۲، و *بحارالانوار* ۱۲۳/۵۲، از امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه.

که شما را شبهه[ای] پیش آید و امام شما غایب شود و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن این دعا است:

«یٰا اللهُ یٰا رَحْمٰنُ یٰا رَحِیمُ یٰا مُقَلِّبَ اَلْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلیٰ دِینِکَ»[1]

[دعای عهد]

و سیّد بزرگوار «علی بن طاووس»[2] رضی الله عنه در کتاب مصباح الزّائر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که هر که این دعا را چهل صباح [هر روز][3] بخواند از یاوران و انصار قائم آل محمّد صلوات الله علیه باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در زمان آن حضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آن حضرت بکند و حق تعالیٰ به عدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه به او عطا فرماید و هزار گناه از نامهٔ عمل او محو نماید و دعا این است:

«اللّٰهُمَّ رَبَّ النّورِ العَظیمِ، وَالکُرسیِّ الرَّفیعِ، وَرَبَّ اَلْبَحرِ المَسجورِ، وَمُنَزِّلَ التَوراٰةِ وَالإنجیلِ وَالزَّبورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالحَرورِ، وَمُنْزِلَ القُرآنِ العَظِیمِ، وَرَبَّ الْمَلائِکَةِ المُقَرَّبینَ، وَالأنبیاءِ وَالمُرسلینَ.

---

۱. *کمال‌الدّین* ۳۵۱/۲، ح ۴۹، و *بحارالانوار* ۱۴۸/۵۲.

۲. سیّد رضی‌الدّین، ابوالقاسم، علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس حسنی، حسینی، اجلّ، اورع، ازهد، اسعد، قدوة العارفین و مصباح المتهجدین و صاحب کرامات باهرة و مناقب فاخرة.

و از برای آن جناب است مصنّفات مشهوره فائقه نافعه؛ از جمله آنهاست «جمال الاسبوع» «سعد السّعود»، «طُرَف»، «طرائف»، «فتح الابواب»، «فلاح السّائل»، وی در سال ۶۶۴ هجری قمری درگذشته است. (*فوائد رضویة* /۳۳۰)

۳. زیاده از نسخهٔ (آ).

اللّهُمَّ إنّي أسألُكَ بِوَجْهِكَ الْكَريمِ، وَبِنُورِ وَجْهِكَ المُنيرِ، وَمُلْكِكَ القَديمِ، يا حَيُّ يا قَيُّومُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّماواتُ وَالأَرَضُونَ، يا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيا حَيُّ بَعدَ كُلِّ حَيٍّ، لا إِلهَ إلاّ أَنْتَ.

اللّهُمَّ بَلِّغْ مَولانَاالإِمامَ الهادِي المَهْدِي، القائِمَ بِأَمرِكَ صَلواتُ اللهِ عَلَيهِ وَعَلىٰ آبائِهِ الطاهِرينَ عَنِ المؤمِنينَ وَالمؤمِناتِ في مَشارِقِ الأَرْضِ وَمَغارِبِها، سَهْلِها وَجَبَلِها، بَرِّها وَبَحرِها، وَعَنّي وَعَنْ وَالِديَّ مِنَ الصَّلواتِ زِنَةَ عَرشِ اللهِ، وَمِدادَ كَلِماتِهِ، وَما أَحْصاهُ عِلمُهُ، وَأحاطَ بِهِ كِتابُهُ.

اللّهُمَّ إنّي أُجَدِّدُ لَهُ في صَبيحَةِ يَومِي هٰذا وَما عِشْتُ مِنْ أيّامِي عَهْداً وَعَقداً وَبَيعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لا أَحُولُ عَنْها وَلا أزولُ أَبَداً.

اللّهُمَّ اجْعَلني مِنْ أَنْصارِهِ وَأعوانِهِ، وَالذّابِّينَ عَنهُ، وَالمُسارِعِينَ إِلَيهِ في قَضاءِ حَوائِجِهِ، وَالمُحامِينَ عَنهُ، وَالسّابِقينَ إلىٰ إرادَتِهِ وَالمُستَشْهَدِينَ بَينَ يَديهِ.

اللّهُمَّ إنْ حالَ بَيني وَبَينَهُ المَوتُ الَّذي جَعَلتَهُ عَلىٰ عِبادِكَ حَتماً، فَأَخْرِجْني مِنْ قَبري، مُؤتَزِراً كَفَني، شاهِراً سَيفِي، مُجَرِّداً قَناتِي، مُلَبِّياً دَعوَةَ الدّاعي في الحاضِرِ وَالبادِي.

اللّهُمَّ أرِني الطَّلْعَةَ الرَشيدَةَ، وَالغُرَّةَ الحَميدَةَ، وَاكْحَلْ ناظِري بِنَظرَةٍ مِنّي إليهِ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخرَجَهُ، وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ، وَاسْلُكْ بي مَحَجَّتَهُ، وَانْفِذْ أمرَهُ، وَاشدُدْ أزرَهُ، وَاعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَكَ، وَاَحْيِ بِهِ عِبادَكَ، فَإنَّكَ قُلتَ وَقَولُكَ الحَقُّ: ﴿ظَهَرَ الفَسادُ في البَرِّ وَالبَحرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النّاسِ﴾ [1]

---

۱. روم: ۴۱.

فَأَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَليَّكَ وَابنَ بِنتِ نَبيِّكَ، المُسَمَّىٰ بِاسْمِ رَسولِكَ، حَتّىٰ لا يَظْفَرَ بِشَيءٍ مِنَ الْباطِلِ أَلّا مَزَّقَهُ، وَيُحِقُّ الحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ.
وَاْجْعَلهُ اللّهُمَّ مَفزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِكَ وِناٰصِراً لِمَنْ لاٰ يَجِدُ لَهُ ناٰصِراً غَيرَكَ، وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْكاٰمِ كِتابِكَ، وَمُشَيِّداً لِمٰا وَرَدَ مِنْ أَعْلاٰمِ دِينِكَ، وَسُنَنِ نَبيِّكَ صَلّىٰ اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَاْجْعَلهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ المُعْتَدِينَ.
اللّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّىٰ اللهُ عَليهِ وَآلِهِ بِرؤيَتِهِ، وَمَنْ تَبِعَهُ علىٰ دَعوَتِهِ، وَاْرْحَمِ اْستِكاٰنَتَنا بَعدَهُ.
اللّهُمَّ وَاكْشِفْ هذِهِ الغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ بِحُضُورِهِ، وَعَجِّلْ لَنا ظُهورَهُ، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيداً وَنَراهُ قَريباً، بِرَحْمَتِكَ يا أَرحَمَ الراحِمينَ.»

پس دست راست را بر ران راست خود می‌زنی و سه مرتبه می‌گویی:

«العَجَلَ، العَجَلَ، يٰا مَولاٰيَ يٰا صٰاحِبَ الزَّمٰانِ.»[1]

---

۱. مصباح الزائر /۴۵۵، و مصباح طوسی /۲۰۱، و مصباح کفعمی /۵۵۰، و بلدالامین /۸۲، و مزارابن مشهدی /۹۵۱، و بحارالانوار ۱۱۱/۱۰۲.

فهرست مصادر

۱. اثبات الهداة، علّامه محمّد بن حسن حرّ عاملی، چاپ مکتبة العلمية، تهران.

۲ . اثبات الوصية، عليّ بن حسين مسعودی، چاپ انتشارات انصاريان، قم.

۳ . احتجاج، احمد بن عليّ طبرسی، چاپ انتشارات اسوه، قم.

۴ . احقاق الحقّ، قاضی نور الله شوشتری، چاپ مکتبة آية الله مرعشی نجفی(ره)، قم.

۵ . اختصاص، شيخ مفيد، محمّد بن محمّد نعمان، چاپ جامعه مدرسين حوزهٔعلميه،قم.

۶ . اختيار معرفة الرجال، شيخ طوسی، محمّد بن حسن، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم‌السلام، قم. ۷ . ارشاد، شيخ مفيد، محمّد بن نعمان، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم‌السلام، قم.

۸ . إزالة الخلفاء، الدهلوی، چاپ پاکستان.

۹ . اسد الغابة، ابن الأثير، چاپ دار التراث العربی، بيروت.

۱۰ . اقبال الاعمال، سيّد بن طاووس، چاپ دار الكتب الاسلامية، تهران.

۱۱ . اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم‌السلام، قم.

۱۲ . الزام الناصب، علی يزدی حائری، چاپ مکتبة الرضی، قم.

۱۳ . انساب الاشراف، البلاذری، چاپ مؤسسة المحمودی، بيروت.

۱۴ . انقراض سلسلهٔ صفویة، لکهارت (از مستشرقین)، چاپ تهران.
۱۵ . الامامة و السیاسة، ابن قتیبة، چاپ دار المعرفة، بیروت.
۱۶ . الامام علي بن أبی طالب، عبد الفتاح عبد المقصود، چاپ مصر.
۱۷ . اوائل المقالات، شیخ مفید، محمّد بن محمّد نعمان، چاپ کنگره شیخ مفید.
۱۸ . الایقاظ من الهجعة، علّامه محمّد بن محمّد حسن حرّ عاملی، چاپ تهران.

۱۹ . بحارالانوار، علّامه محمّد باقر مجلسی، چاپ دار الکتب علمیة، تهران.
۲۰ . البدایة و النهایة، ابن کثیر، چاپ دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
۲۱ . البرهان في تفسیر القرآن، سیّد هاشم بحراني، چاپ اسماعیلیان، قم.
۲۲ . البرهان في علامات مهدي آخر الزمان، متقي هندی، مکتبة الخیام.
۲۳ . بشارة الاسلام، الکاظمي، چاپ نجف.
۲۴ . بصائر الدرجات ، الصفار، مکتبة آیة الله مرعشی، قم.
۲۵ . بلدالامین، شیخ کفعمی.
۲۶ . البیان فی أخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، چاپ جامعه مدرسین، قم.

۲۷ . تاریخ ایران، سرجان ملکم، تهران.
۲۸ . تاریخ طبری، چاپ دار التراث، بیروت، و دار المعارف، مصر.
۲۹ . تبصرة الوليّ، سیّد هاشم بحرانی، چاپ بنیاد معارف اسلامی، قم .
۳۰ . تحف العقول، حرّاني، چاپ جامعه مدرسین، قم .
۳۱ . تحفه اثنی عشریه، دهلوی، چاپ پاکستان لکنهو.
۳۲ . تصحیح العقائد، شیخ مفید، چاپ شریف الرضی، قم.
۳۳ . تلامذة العلّامه المجلسی و المجازون منه، چاپ مکتبة آیة الله مرعشی، قم
۳۴ . تفسیر عیّاشی، محمّد بن مسعود عیّاشی، چاپ مؤسسهٔ بعثت، تهران.
۳۵ . تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفي، چاپ انتشارات وزارت ارشاد، تهران.

۳۶ . تفسیر قمی، عليّ بن ابراهیم قمی، چاپ مکتبة الهدی، نجف.
۳۷ . تفسیر نور الثقلین، ابن جمعه عروسی حویزی، چاپ نشر علمیه، قم.

۳۸ . جامع الروّاة، محمّد بن عليّ اردبیلی، چاپ مکتبة آیة الله مرعشی، قم.
۳۹ . جمال الاسبوع، سیّد بن طاووس، نشر آفاق، تهران.

۴۰ . الخرائج و الجرائج، سعید بن هبة الله راوندی، چاپ مؤسسه امام مهدی(عج)، قم.
۴۱ . خصائص، احمد بن شعیث نسائی، چاپ ذوی القربی، قم.
۴۲ . خصال، شیخ صدوق، چاپ جامعه مدرسین، قم .

۴۳ . الدلائل الامامة، محمّد بن جریر طبری، چاپ بعثت، تهران.
۴۴ . الدلائل النبوّة، احمد بن حسین بیهقی، چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت.

۴۵ . ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله جابری، چاپ مؤسسه الوفاة بیروت.
۴۶ . الذریعة إلیٰ تصانیف الشیعة، آقا بزرگ طهرانی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

۴۷ . رجال طوسی، محمّد بن حسن طوسی، چاپ جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه، قم.
۴۸ . رجال نجاشی، احمد بن عليّ نجاشی، چاپ جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه، قم.
۴۹ . رسائل الشریف المرتضی، عليّ بن حسین موسوی، چاپ دار القرآن الکریم، قم .
۵۰ . رسالة العقائد، شیخ صدوق، چاپ مرکز کتاب.
۵۱ . ریاحین الشریعة، ذبیح الله محلاتی، چاپ دار الکتب علمیة، تهران.
۵۲ . ریحانة الادب، محمّد علی تبریزی مدرسی، چاپ شرکت سهامی طبع کتاب، تهران.
۵۳ . روضات الجنات، سید محمّد باقر خوانساری، چاپ اسماعیلیان، قم.

۵۴. روضة الواعظين، ابن فتال نيشابوری، چاپ شريف الرضی، قم.

۵۵. زندگی نامه علّامه مجلسی، مصلح الدين مهدوی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی،تهران.

۵۶. سفرنامه پولاک (از مستشرقين)، چاپ تهران.
۵۷. سفرنامه شاردن (از مستشرقين)، چاپ تهران.
۵۸. سير اعلام النبلاء، محمّد بن احمد ذهبی، چاپ مؤسسة الرسالة، بيروت.

۵۹. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن هبة الله بن أبی الحديد، چاپ مكتبة آية الله مرعشی، قم.

۶۰. صحيح البخاری، محمّد بن اسماعيل البخاری، بيروت.
۶۱. صراط المستقيم، زين الدين عليّ بن يونس العاملی النباطی، چاپ مكتبه مرتضويه، تهران.
۶۲. صفويه، از ظهور تا زوال، رسول جعفريان، چاپ تهران.

۶۳. طبقات الكبری، محمّد بن سعد بن منيع زهری، چاپ دار الحياء التراث، بيروت.
۶۴. الطرائف، عليّ بن موسی بن طاووس، چاپ مكتبة الخيام.

۶۵. عقد الدرر، يونس بن يحيی مقدسی شافعی، چاپ نصايح، بيروت.
۶۶. علل الشرايع، شيخ صدوق، چاپ دار الحياء التراث العربی، بيروت.
۶۷. عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، چاپ انتشارات جهان.
۶۸. عيون المعجزات ، حسين بن عبد الوهاب، چاپ داوری، قم.

۶۹. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمّد جوينی خراسانی، مؤسسة المحمودی، بيروت.

۷۰. الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، چاپ شریف الرضی، قم
۷۱. الفصول المهمّة، إبن صبّاغ، عليّ بن محمّد مالکی، چاپ منشورات أعلمی، تهران.
۷۲. فیروزیه، میرزا عبد الله افندی، مخطوط درکتابخانه آیة الله مرعشی.
۷۳. فوائد رضویه، شیخ عباس قمی.
۷۴. الفیض القدسی، محدث نوری، چاپ مکتبه ولی عصر، قم.
۷۵. فهرست کتابخانه خطّی آیة الله مرعشی.
۷۶. فهرست کتابخانه خطّی آیة الله گلپایگانی.
۷۷. فهرست کتابخانه خطّی مسجد اعظم قم.
۷۸. فهرست کتابخانه خطّی آستان قدس رضوی علیه السلام.

۷۹. قصص الانبیاء راوندی، چاپ آستان قدس رضوی علیه السلام، مشهد.

۸۰. کافی، محمّد بن یعقوب کلینی، چاپ دار الکتب علمیه، تهران.
۸۱. کامل الزیارة، ابن قولویه، چاپ المرتضویة، نجف .
۸۲. کشف الاستار، محدث نوری.
۸۳. کشف الغمّة، إربلی، چاپ مکتبة بنی هاشم.
۸۴. کمال الدین، شیخ صدوق، چاپ جامعه مدرسین، قم.
۸۵. کنز العمال، متّقی هندی، چاپ مؤسسة الرسالة، بیروت.

۸۶. لسان المیزان، العسقلانی، چاپ الاعلمی، بیروت.
۸۷. لغت نامه دهخدا، چاپ تهران.

۸۸. مجمع البیان، شیخ طبرسی، چاپ ناصر خسرو، تهران.
۸۹. مجمع الزوائد، الهیثمی، چاپ دار الکتب العلمیة، بیروت.

۹۰ . مختصر البصائر، حسن بن سلیمان، چاپ جامعه مدرسین، قم.

۹۱ . المحجّة، سیّد هاشم بحرانی، چاپ تهران.

۹۲ . مرآة الاحوال جهان نما، آقا محمّد علی بهبهانی، چاپ مؤسسهٔ بهبهانی.

۹۳ . مروج الذهب، مسعودی، چاپ دار الهجرة، قم.

۹۴ . مدینة المعاجز، سیّد هاشم بحرانی، چاپ بنیاد معارف اسلامی، قم.

۹۵ . مزار الکبیر، ابن المشهدی .

۹۶ . مستدرک الصحیحین، حاکم نیشابوری، چاپ دار المعرفة، بیروت.

۹۷ . مستدرک الوسائل، محدث نوری، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.

۹۸ . مسند فاطمة الزهراء، سیوطی، حیدر آباد، هند.

۹۹ . مسند، احمد بن حنبل چاپ دار صادر، بیروت.

۱۰۰ . المصباح، شیخ طوسی.

۱۰۱ . المصباح شیخ کفعمی، چاپ شریف الرضی، قم.

۱۰۲ . مصباح الزائر، سید بن طاووس، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.

۱۰۳ . المصنّف، إبن أبی شیبة، دار السلفیه، بمبئی، هند.

۱۰۴ . معانی الاخبار، شیخ صدوق، چاپ جامعه مدرسین، قم.

۱۰۵ . معجم البلدان، چاپ بیروت.

۱۰۶ . مقالات تاریخی، رسول جعفریان، انتشارات الهادی.

۱۰۷ . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، چاپ مکتبة العلمیة، قم.

۱۰۸ . منتهی المقال، حائری، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.

۱۰۹ . منتخب الانوار المضیئة، نیلی نجفی، چاپ مکتبه الخیام.

۱۱۰ . منتخب التواریخ، خراسانی ، چاپ اسلامیه، تهران.

۱۱۱ . من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، چاپ جامعه مدرسین، قم .

۱۱۲ . الملاحم و الفتن، سیّد بن طاووس، چاپ مؤسسه صاحب الامر، قم

۱۱۳ . الملل و النحل، شهرستانی، چاپ بیروت.

۱۱۴ . میزان الاعتدال، ذهبی، چاپ دار الاحیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبی.

۱۱۵ . نجم الثاقب، محدّث نوری، چاپ انتشارات مسجد جمکران، قم.

۱۱۶ . نظم اللآلی، علّامه مجلسی.

۱۱۷ . النور و البرهان، ابن صباغ.

۱۱۸ . نهایة الارب فی فنون الادب، نویدی، افست از دار الکتب، مصر.

۱۱۹ . النهایة، شیخ طوسی، چاپ بیروت.

۱۲۰ . نهج البلاغه، سید رضی.

۱۲۱ . الهدایة الکبری، حسین بن حمدان الخصیبی، مؤسسة البلاغ، بیروت.

۱۲۲ . الوافی بالوفیات، صفدی، چاپ بیروت.

۱۲۳ . ینابیع المودّة، حنفی قندوزی، چاپ انتشارات اسوه.

۱۲۴ . یوم الخلاص، چاپ تهران.

فهرست کتاب